DOCUMENT RESUME

ED 185 857 FL 011 348

TITLE Persian Basic Course: Volume IX, Reader. Let's All Live Better.
INSTITUTION Defense Language Inst., Monterey, Calif.
PUB DATE Jan 67
NOTE 188p.: For related documents, see FL 011 336-350.
AVAILABLE FROM Defense Language Institute, Foreign Language Center, Nonresident Division, Presidio of Monterey, CA 93940 ($3.20)
LANGUAGE Persian

EDRS PRICE MF01/PC08 Plus Postage.
DESCRIPTORS Advanced Courses; *Audiolingual Methods; Communicative Competence (Languages); Cultural Education; Instructional Materials; *Intensive Language Courses; *Language Skills; Language Usage; *Persian; Reading Comprehension; *Reading Materials; *Second Language Instruction; Standard Spoken Usage; Vocabulary Development

ABSTRACT

An advanced reading text designed for use with a basic course in Persian offered by the Defense Language Institute is presented. The course is an intensive program for native English speakers. The book, which is an adaptation of material originally developed in Iran, is used when the students have completed volumes one to eight. The material is idiomatic and covers a wide range of topics that are rich in cultural information and is basically conversational in style. The text is introduced around the 30th week of instruction and continues to the end of the 47-week course. It is presented to the students in 68 lessons, which require them to practice listening, speaking, reading, and writing, both in class and at home. A supplementary volume containing a glossary and cultural notes is published under separate cover. (SW)

****
* Reproductions supplied by EDRS are the best that can be made *
* from the original document. *
****

ED185857

"PERMISSION TO REPRODUCE THIS
MATERIAL HAS BEEN GRANTED BY
DLI

TO THE EDUCATIONAL RESOURCES
INFORMATION CENTER (ERIC)."

U S DEPARTMENT OF HEALTH,
EDUCATION & WELFARE
NATIONAL INSTITUTE OF
EDUCATION

THIS DOCUMENT HAS BEEN REPRODUCED EXACTLY AS RECEIVED FROM THE PERSON OR ORGANIZATION ORIGINATING IT. POINTS OF VIEW OR OPINIONS STATED DO NOT NECESSARILY REPRESENT OFFICIAL NATIONAL INSTITUTE OF EDUCATION POSITION OR POLICY

PERSIAN

Basic Course

Volume IX

Reader

Let's All Live Better

January 1967

REPRINTED MARCH 1978

DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE

FL 011 348

THIS PUBLICATION IS TO BE USED PRIMARILY IN SUPPORT OF TRAINING MILITARY PERSONNEL AS PART OF THE DEFENSE LANGUAGE PROGRAM (RESIDENT AND NONRESIDENT). INQUIRIES CONCERNING THE USE OF THE MATERIALS, INCLUDING REQUESTS FOR COPIES, SHOULD BE ADDRESSED TO:

DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE
FOREIGN LANGUAGE CENTER
NONRESIDENT INSTRUCTION DIVISION
PRESIDIO OF MONTEREY, CA 93940

TOPICS IN THE AREAS OF POLITICS, INTERNATIONAL RELATIONS, MORES, ETC., WHICH MAY BE CONSIDERED AS CONTROVERSIAL FROM SOME POINTS OF VIEW ARE SOMETIMES INCLUDED IN LANGUAGE TRAINING FOR DLIFLC STUDENTS, SINCE MILITARY PERSONNEL MAY FIND THEMSELVES IN POSITIONS WHERE CLEAR UNDERSTANDING OF CONVERSATIONS OR WRITTEN MATERIAL OF THIS NATURE WILL BE ESSENTIAL TO THEIR MISSION. THE PRESENCE OF CONTROVERSIAL STATEMENTS--WHETHER REAL OR APPARENT--IN DLIFLC MATERIALS SHOULD NOT BE CONSTRUED AS REPRESENTING THE OPINIONS OF THE WRITERS, OF THE DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE, OR OF THE DEPARTMENT OF DEFENSE.

PREFACE

The Persian Course, consisting of 124 lessons in 10 volumes, is one of the Defense Language Institute's Basic Course Series. The material was developed at the Defense Language Institute and approved for publication by the Institute's Curriculum Development Board.

The course is designed to train native English language speakers to Level 3 proficiency in comprehension and speaking and Level 2 proficiency in reading and writing Persian. The texts are intended for classroom use in the Defense Language Institute's intensive programs employing the audio-lingual methodology. Tapes accompany the texts.

PREFACE

This book is an advanced text designed to be used in the Persian Basic Course at DLI after the students have completed books one to eight. It is an adaptation of material originally developed, in Iran, for native adult Iranians taking part in a government sponsored adult education program throughout that country.

By virtue of the fact that the material is idiomatic and covers a wide range of topics rich in cultural information, and yet is basically conversational in style, it was considered particularly suitable for students in the advanced phase of the Persian Basic Course.

The text is introduced around the thirtieth week of instruction and continues to the end of the 47 week course. It is presented to the students in 68 lessons, in such a way that they are required to practice on all four skills, namely: listening, speaking, reading and writing, both in class and at home.

A supplementary volume containing a glossary and cultural notes is published under separate cover.

TABLE OF CONTENTS

Title Page

1. Arrival of a Letter 2
2. How a Letter Goes From One Place to Another 4
3. Telegraph 8
4. Arrival of Guests From the Village 13
5. Going Around in Teheran 17
6. The Home 26
7. Children's Conversation 31
8. The Government and Its Functions 33
9. Going Around in Teheran: Continued 41
10. The Home: Continued 68
11. Duties of Husband and Wife 74
12. Divisions of the Country; Industries and Products 83
13. Personal Hygiene 91
14. Respecting and Observing the Law 102
15. Only God Knows About the Unseen World 107
16. Geography: of Iran and the World 110
17. Kings of Iran 124
18. Great Poets of Iran 137
19. Adequate and Healthy Food 150
20. The Harmful Effects of Smoking and Alcoholic Beverages 157

TABLE OF CONTENTS

Title — Page
21. Returning to the Village — 163
22. Contagious Diseases — 168
23. The Moslem Religion — 174
24. The System of Measurements — 180

Let's All Live Better

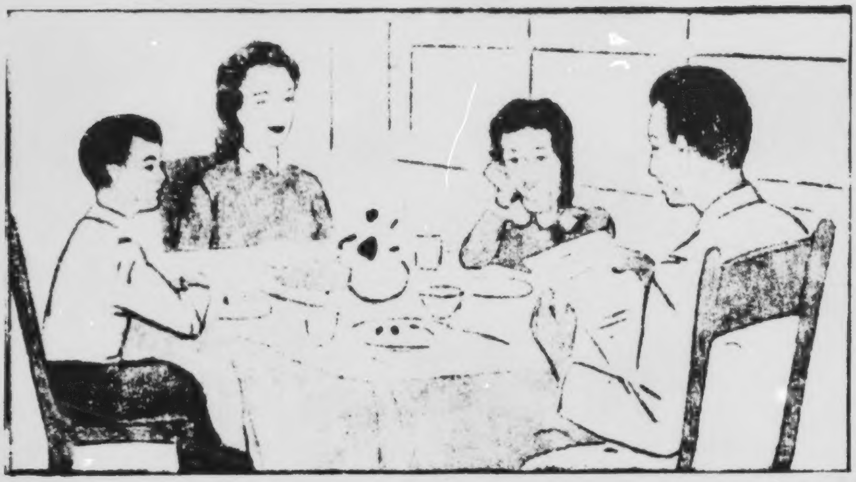

در کتابِ اول باخانوادهٔ حسن آشنا شدیم. در کتابِ دوم آشنایی ما با آنها زیادتر خواهد شد و سَرگُذَشتِ شیرین زندگی آنها را خواهیم خواند.

رسیدن نامه

یك روز حسن و زینت با بچه ها ناهار می خوردند. در زدند. نادر رفت دمِ در. طولی نکشید که برگشت و گفت: باباجان! برای شما یك نامهٔ سفارشی آمده حسن رفت دم در. نامه رسان باو گفت: شما یك نامهٔ سفارشی از علی آباد دارید. این دفتر را امضا کنید تا آن را بشما بدهم. حسن دفتر را امضا کرد. نامه را گرفت و آورد سرِ سفره.

روی پاکت نوشته شده بود: آقای حسن دانا خانهٔ شمارهٔ ۱۲ کوچهٔ زهره خیابانِ بهار تهران.

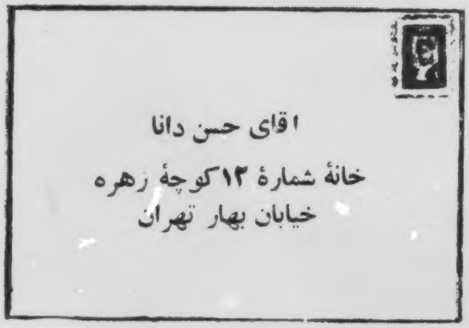
آقای حسن دانا
خانهٔ شمارهٔ ۱۲ کوچهٔ زهره
خیابان بهار تهران

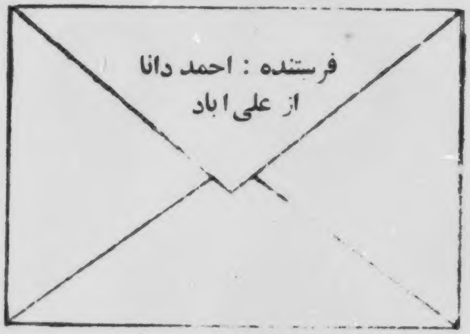
فرستنده : احمد دانا
از علی آباد

زینت و بچه ها با بی تابی پرسیدند نامه از کجا آمده؟ حسن گفت: پشت پاکت را می خوانم معلوم میشود. پشت پاکت را خواند. نوشته شده بود: فرستنده: احمد دانا از علی آباد. همه فهمیدند که نامه را عموی بچه ها فرستاده است. در پاکت را باز کردند و آن را خواندند. عموی بچه ها که اسمش احمد دانا بود بعد از سلام و احوال پرسی نوشته بود «هفتهٔ دیگر خیال داریم برای دیدنِ شما بتهران بیائیم و چند روزی در تهران بمانیم و با بچه ها گردش کنیم.»

بچّه ها ذوق کردند و خوشحال شدند و گفتند

پس ما هفتهٔ دیگر عمو و پسر عمو و دختر عموی خود را که تا حالا ندیده‌ایم می بینیم و با آنها آشنا می‌شویم. حُکماً برای ما سوقات هم می آورند.

زینت گفت: از فردا باید تهیهٔ پذیرایی دید و یک اطاق با چند دست رختِ خواب و وسائل آماده کرد. مقداری هم باید برنج و روغن و چیز های دیگر خرید که هر وقت مهمانها آمدند چیز در خانه داشته باشیم.

حسن گفت: من هم باید پول تهیه کنم تا مهمانها که آمدند بی پول نباشیم. ما باید از مهمانهای خود خیلی خوب پذیرایی کنیم. چون از دو جهت عزیزند. یکی اینکه هر مهمانی عزیز و محترم است و مهمان نوازی همیشه در ایران پسندیده و خوب بوده است. دیگر اینکه مهمانها برادر و خویش نزدیک ما هستند.

۲ نامه چطور از مَحلّی بمحلِّ دیگر میرود؟

بعد از همهٔ صحبتها که کردند و بعد از قرار ها که گذاشتند نادر رو کرد بپدرش و گفت: بابا! این نامه را از علی آباد تا اینجا چطور آورده‌اند؟ این شخص که نامه آورد با عموی ما دوست بود؟

حسن گفت: نه، جانم. این شخص عموی شما را نمی شناسد. اُصلاً در علی آباد هم نبوده است. بلکه نامه بین

چندین نفر دست بدست گشته تا بدست ما رسیده است

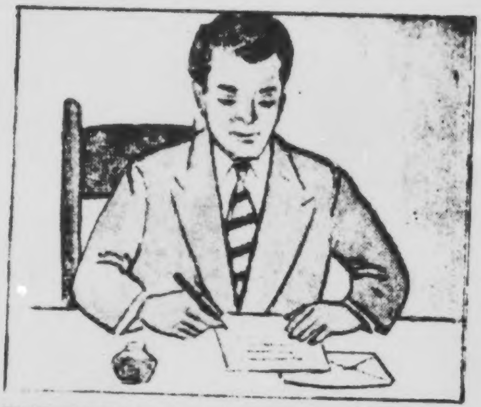

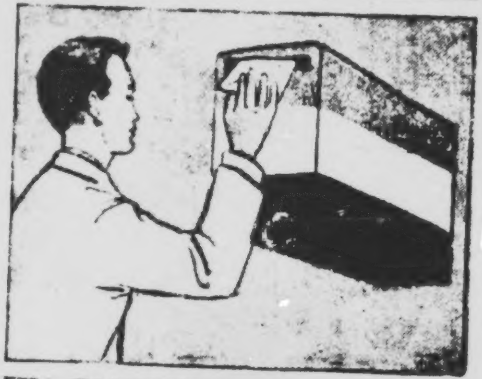

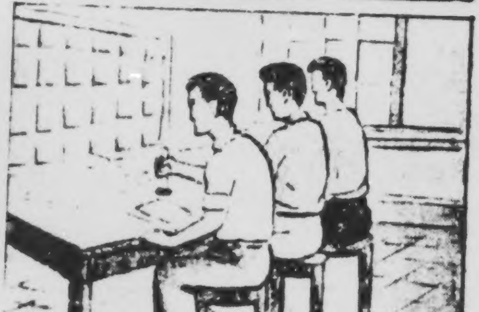

عموی شما اول نامه را روی کاغذ نوشته وتوی پاکت گذاشته است. بعد روی پاکت نشانی خانهٔ ما را نوشته و پشتِ آنهم نشانی خودش را نوشته است که اگر نامه رسان خانهٔ ما را پیدا نکرد نامه را برگرداند تا بعموی شما پس بدهند بعد یك ریال پول داده و یك تمبر خریده و آنرا در طرف راست بالای پاکت چسبانده . این یك ریال مزدِ رساندنِ نامه است . بعد از این کار نامه را در صندوق پست که بدیوارِ کوچه کوبیده شده انداخته است. از پستخانه

علی آباد یك مأمور رفته و تمام نامه های صندوق را خالی کرده وبادارهٔ پست برده. آنجا روی تمبر ها را مهر زده و آنها را باطل کرده اند.

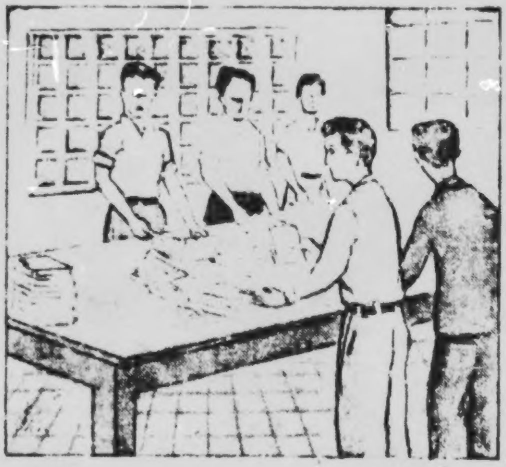

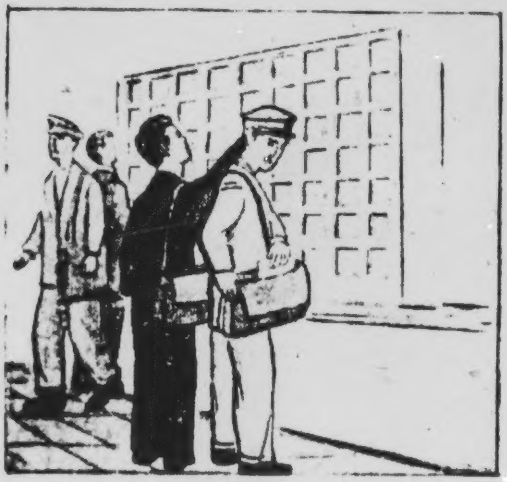

بعد نامه ها را از روی نشانی هایی که روی آنها نوشته شده سوا کرده اند. مال هر جا را بآنجا و مال تهران را بتهران فرستاده اند.

نامه های تهران را پس از رسیدن بتهران به پستخانهٔ تهران برده اند. در پستخانهٔ تهران نامهٔ هر محل را جدا کرده و در جعبهٔ مخصوص گذاشته اند.

نامهٔ ما را هم با چند نامهٔ دیگر در یك جعبه گذاشته اند.

نامه رسان محل ما هم نامه های این محل را از جعبه برداشته و مالِ هر خانه را بآن خانه برده است. مالِ ما را

هم آورده و بما داده است.

پروین گفت: این نامه چقدر پیشِ این و آن رفته است!

حسن گفت: درست است. این نامه خیلی دست بدست گشته و عدهٔ زیادی کار کرده اند آنهم بسرعت و با نظم و ترتیب تا آن را بدست ما رسانده اند.

نادر گفت: اما نامه رسان می گفت نامهٔ شما سفارشی است. سفارشی یعنی چه؟

حسن گفت: رویِ نامهٔ سفارشی بیشتر تمبر می چسبانند و آن را باید فقط بکسی بدهند که اسمش روی پاکت نوشته شده است و از او رسید بگیرند. بپسر یا دختر یا زنِ او هم نمی دهند.

نادر گفت: چرا این کار را می کنند؟

حسن گفت: برای اینکه فرستندهٔ نامه دلش می خواهد این نامه بدستِ صاحبش برسد و کسی جز او پاکت را باز نکند.

نادر گفت: مگر میشود نامهٔ کسِ دیگر را خواند؟

حسن گفت: هیچ کس حق ندارد نامهٔ کس دیگر را بخواند و اگر کسی نامهٔ دیگری را بخواند باید گفت تربیتِ صحیح ندارد. اما چون گاهی اشخاصِ نادان پیدا میشوند که نامهٔ دیگران را بخوانند یا بعضی ممکن است باشتباه در

پاکت را باز کنند و آن را بخوانند، نویسندهٔ نامه آن را سفارشی می کند تا بدست کس دیگر نرسد.

نادر و پروین هر دو از اینکه فهمیدند نامه چطور از کسی بکس دیگر می رسد خیلی خوشحال شدند.

تلگراف ۳

حسن می خواست بلند شود و از اطاق بیرون برود که پروین گفت: باباجان! من هم یك سؤال دارم. اگر اجازه می دهید از شما بپرسم.

حسن گفت: چرا اجازه نمی دهم. بپرس.

پروین گفت: نامهٔ عموی ما تاریخ چهار روز پیش را دارد. عموی ما نمی توانست خبر آمدن خودش را درمدت کمتری بما برساند که ما زودتر از آمدن او باخبر بشویم؟

حسن جواب داد چرا نمی توانست. اگر بما تلگراف میکرد دو روز هم طول نمی کشید.

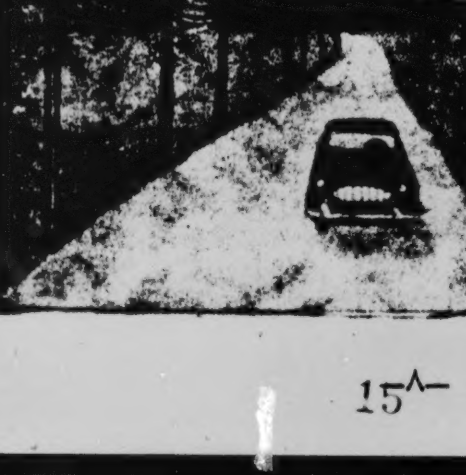

پروین گفت: تلگراف چیست؟

حسن گفت: اگر در مسافرتهایی که

کرده‌ایم دیده باشی تیر هایی کنار جاده بفاصله های معین کار گذاشته‌اند وچند سیم آنهارا بهم وصل می‌کند. این سیمها یا مال تلگراف است یا مالِ تلفن. این سیمها ازشهری بشهر دیگر میرود . و در هر شهر بدستگاهی وصل میشود. وکسی با آن دستگاه کار می‌کند. هر وقت که بخواهند با آن کار کنند برق وارد آن می‌کنند و با آن کار می‌کنند و آن را بصدا درمی‌آورند.

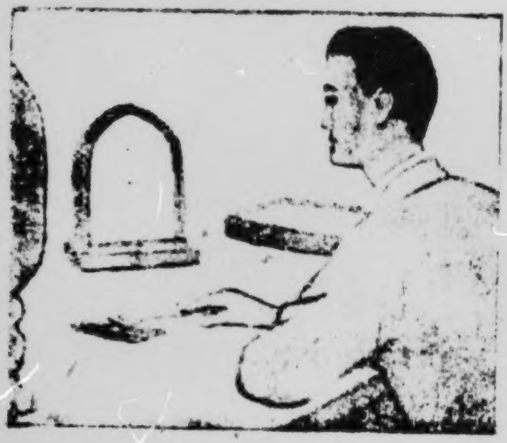

کسی که در شهر دیگر پای دستگاه تلگراف نشسته است عینِ این صداها را می‌شنود و می‌فهمد که همکارش چه می‌گوید. حالا اگر مثلا من بخواهم بعموی شما تلگراف کنم که زودتر بیاید این طور روی کاغذ مینویسم:

علی آباد آقای احمد دانا
از خبر خوشوقتْ زودتر حرکتْ همه منتظر
حسن

این نوشته را می برم بتلگرافخانه که در میدان سپه

است و پول میدهم . تلگرافخانهٔ تهران این کلمه ها را بادستگاه تلگراف به تلگرافخانهٔ علی آباد مخابره می کند. در آنجا این کلمه ها را روی کاغذ می‌نویسند و کاغذ را در پاکت می گذارند و برای عموی شما می‌فرستند. این کار یك یا دو روز طول می کشد.

۴ نادر گفت: باباجان! کلمه هایی که تلگراف می کنند چرا مثل حرف زدن خودمان نیست؟ فقط چند کلمه است آنهم بریده بریده و کلمه هایی کم دارد. مثلا گفتید مینویسیم: علی آباد، آقای احمد دانا، از خبر خوشوقت، زودتر حرکت، همه منتظر، حسن. یکی اینکه چرا احوال پرسی و تعارف نمی کنیم؟ دیگر اینکه چرا می‌نویسیم از خبر خوشوقت و نمی‌نویسیم خوشوقت شدم؟ می‌نویسیم زودتر حرکت. و نمی‌نویسیم زودتر حرکت کنید؟ می‌نویسیم منتظر و نمی‌نویسیم منتظر شما هستم؟

حسن گفت: چون هر چه کلمه بیشتر باشد برای مخابرهٔ آن پول بیشتر می گیرند، اینست که هر کس سعی می کند تا می‌تواند با کلمهٔ کمتر مقصود بیشتری را بفهماند.

پروین گفت: باباجان! اگر میان دو شهر دریا باشد و نشود بین آنها سیم کشید دیگر بین آن دو شهر تلگراف ردّ و بدل نمی‌شود؟ حسن گفت: یك جور تلگراف هم داریم که سیم ندارد

و بآن تلگراف بی سیم می گویند که کارش شبیهِ کارِ رادیو است. بشهرهای دور یا بآن طرف دریاها با تلگراف بی‌سیم تلگراف می کنند

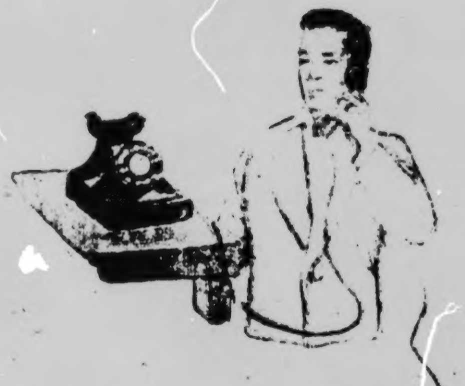

نادر گفت: بابا! تلگراف را فهمیدیم که چیست. برای ما شرح بدهید که تلفن چطور کار میکند.

حسن گفت: کارِ تلفن هم اینست که بکمك برق صدای کسی را بگوش دیگری می‌رساند. در تلگراف تلگرافچی کار می‌کند ولی در تلفن خود مردم کار می‌کنند. یعنی با هم حرف می‌زنند. تلفن یك گوشی داردکه آنرا بگوش می‌گذارند و محلّی هم داردکه جلوی دهان می‌گیرند و موقعِ کارکردن برق بآن وارد می‌کنند. اگر مثلاً من در اینجا و عموی شما در علی آباد

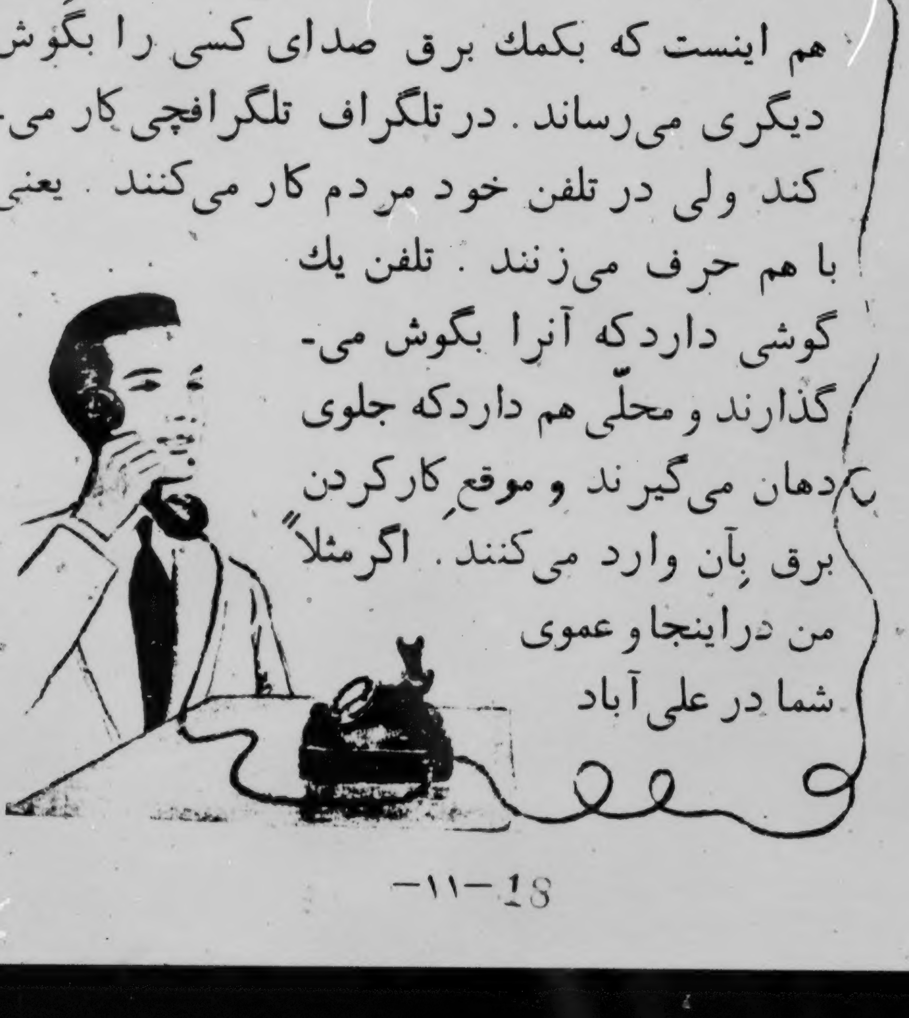

هر دو گوشیها را برداریم و بگوش بگذاریم حرفهای همدیگر را می‌فهمیم. اگر کسی خیلی عجله داشته باشد بجای تلگراف زدن با تلفن حرف می زند. بشرط اینکه در هر دو محل تلفن باشد.

نادر و پروین می‌خواستند باز هم از تلفن و تلگراف حرف بزنند و سؤالهای بیشتری بکنند ولی چون پدرشان کار داشت و می‌خواست ازخانه بیرون برود دیگر سؤال نکردند و از او تشکر کردند. حسن هم بچه‌ها را بوسید و ازخانه بیرون رفت.

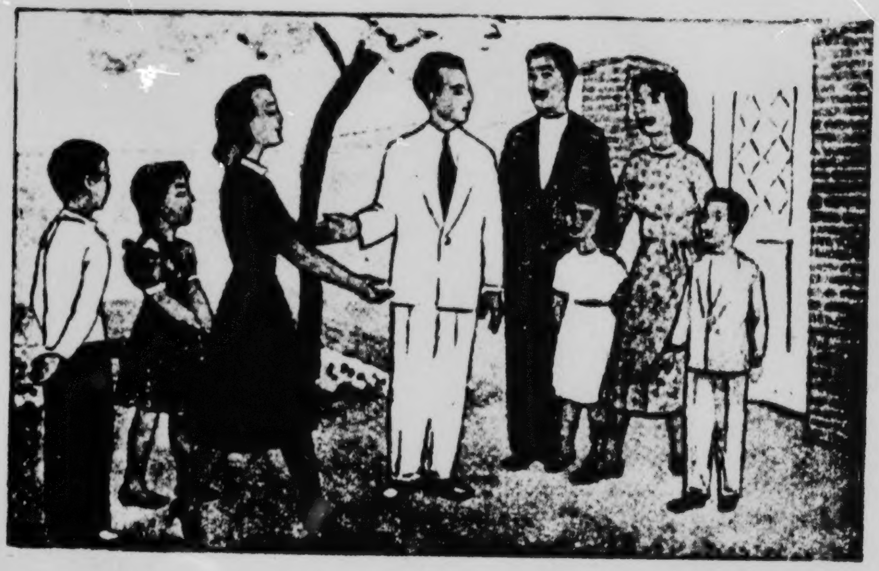

۵ ورود مهمانان

ساعتِ سه بعد ازظهر بود. زینت و پروین و نادر در خانه منتظر رسیدن مهمانان بودند. چای حاضر بود. حسن به پیشواز مهمانان رفته بود. چیزی نگذشت که در زدند. نادر دوید و در را باز کرد. حسن و مهمانها که چهار نفر بودند وارد شدند. زینت و پروین هم آمدند جلو. حسن مهمان ها را مُعَرّفی کرد و گفت: زینت! ایشان آقای احمد برادر من است و افسر خانم، خانم ایشان، شیرین و امیرهم برادرزاده های من هستند. بعد زینت و پروین و نادر را هم به مهمانان معرفی کرد. افسر و زینت و بچه ها همدیگر را بوسیدند. زینت تعارف کرد. همه آمدند توی اطاق.

زینت گفت : آب و حوله و صابون حاضر است. اول دست و رویتان را بشویید و چای و شربت بخورید. وقتی کمی خستگیتان در رفت حمام همین جا نزدیك است، حمّام بروید.

یك ساعت به حرف و احوال پرسی و چای خوردن گذشت. بعد زینت گفت: تا شما حمام بروید من و حسن اسبابهای شما را باطاق خودتان می بریم.

افسر گفت: زحمت نکشید. ما روز پیش از حرکت حمام رفتیم. زینت جواب داد درست است ولی بعد از گرد و خاك راه و گرمای هوا حمام لازم است. حمام نزدیك است. ضرری هم که ندارد. احمد خنده‌ای کرد و گفت: راست و پوست کَنده بگویم، افسر شنیده حمام های شهر همه دوش دارد و خزینه ندارد. باین جهت می گوید پاك نیست و بدلش نمی چسبد.

زینت گفت: نه، خاطر جمع باشید. زیر دوش هم آدم می تواند خودش را آب بکشد. هر چه ناپاکی و کثافت است مال حمام خزینه دار است. افسر پرسید چطور؟ زینت جواب داد برای این که در حمام خزینه همه کس توی خزینه می رود. ممکن است کسی مریض باشد. مرض پوستی یا غیر پوستی داشته باشد. توی خزینه می رود و همه از ناخوشی او می گیرند.

۶ خزینه بدترین جایی است که همهٔ میکربها در آن جمع می‌شود و آدم که در آب خزینه برود مثل این است که با دست خود چند جور ناخوشی برای خود خریده است.

احمد گفت: این حرفها بنظر من درست می‌آید. من که از روز اولش هم حرفی نداشتم. افسر هم لابُد راضی می‌شود.

نادر مهمانان را تا در حمام همراهی کرد که راه را به آنها نشان بدهد.

شب بعد از شام زینت گفت: حالا بیایید تا من شما را باطاق خودتان ببرم. میدانم از راه رسیده‌اید و خسته‌اید و باید زودتر بخوابید.

همه همراه زینت از پله ها بالا رفتند. زینت در اطاقی را باز کرد و به افسر گفت: این اطاقِ شماست. این دو تخت مالِ شما و آقای دانا است. بچه ها هم در آن دو اطاق دیگر می خوابند. شیرین و پروین در یك اطاق می خوابند و امیر و نادر در یك اطاق. بگذار تا یادم نرفته این گلدان را بیرون ببرم. شیرین گفت: چرا زن عموجان؟ این گلدان که خیلی قشنگ است چرا می خواهید بیرون ببرید؟ پروین گفت: ببین شیرین! شب در اطاق خواب نباید گل و گلدان باشد. گل در شب هوای اطاق را خراب می کند و باعث سردرد

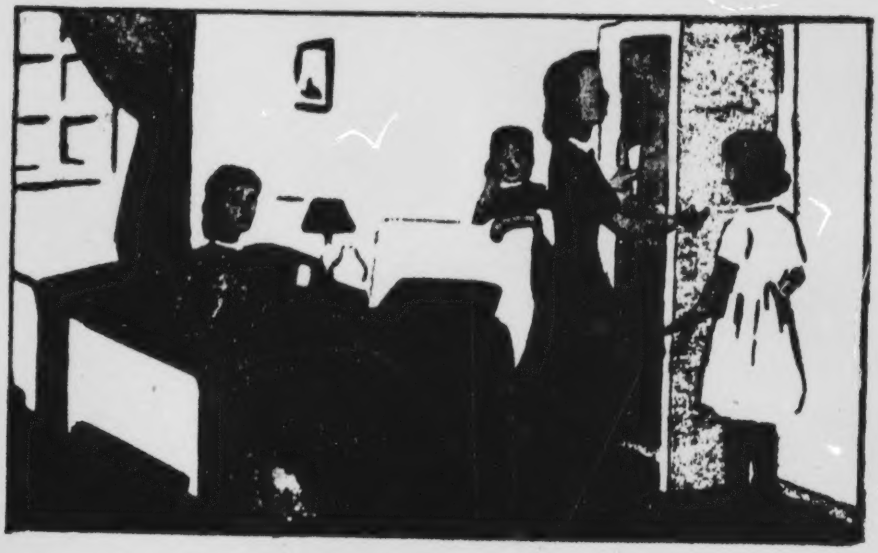

و سرگیجه می‌شود. گل و گلدان را باید شب از اطاق بیرون برد و صبح دوباره باطاق آورد. همین طور زیر درخت وجاهایی‌که درخت زیاد داشته باشد نباید خوابید. برای آدم خیلی بد است.

احمد گفت: افسر! یادت می‌آید که چندسال پیش پسر محمد علی گاودار شب زیر درخت خوابیده بود و صبح گفتند غشی شده؟ نگو که هوای بد او را مریض کرده بوده است.

زینت گفت: امیدوارم خوب و خوش و راحت بخوابید وخستگی مسافرت از تنتان بیرون برود. شب بخیر.

۷

گردش در شهر

راه آهن - سیلو

پیش از بر آمدن آفتاب همه از خواب بیدار شدند. نظافت کردند. وضو گرفتند ونماز خواندند. بعد ازنماز افسر گفت: چقدر هوای صبح زود لطیف وخوب است! مثل این که روح آدم تازه می شود. حسن گفت: همین طور است. سحرخیزی ونماز صبح روح و جسم آدم را پاکیزه وروشن وشاداب می کند. آدم صبح زود بیدار می شود خودرا پاکیزه وطاهر می کند و پیش از این که بکار روزانه بپردازد نماز می خواند وازخدا می خواهد که اورا براه راست ودرست هدایت فرماید وباتوکّل به خدا روز خود

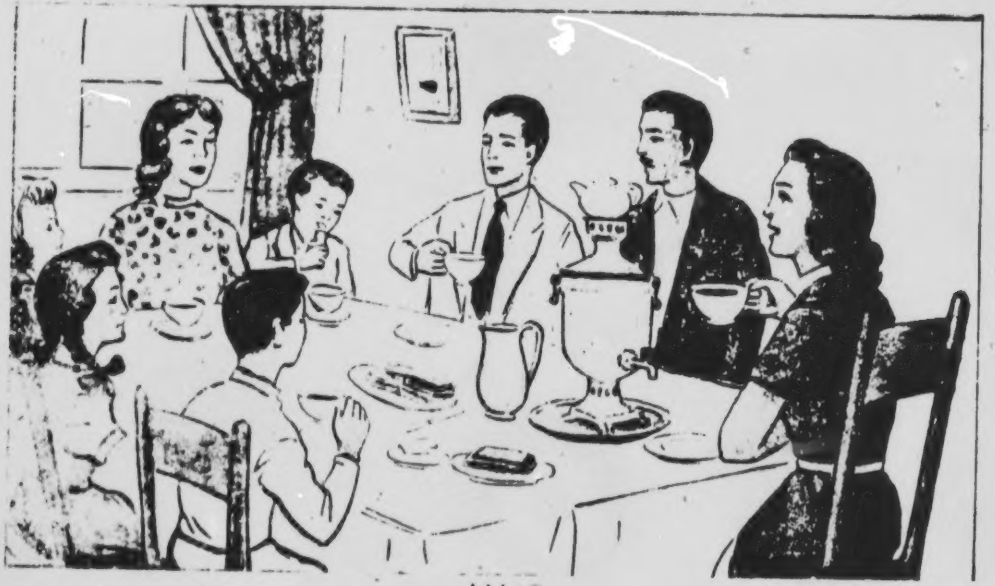

را شروع می‌کند.

صبحانه حاضر شد و همه باخوبی و خوشی آن را خوردند. بعد زینت گفت: بهتر است شما مردان بروید در شهر گردش کنید. من و افسر هم کمی بکار خودمان می‌رسیم.

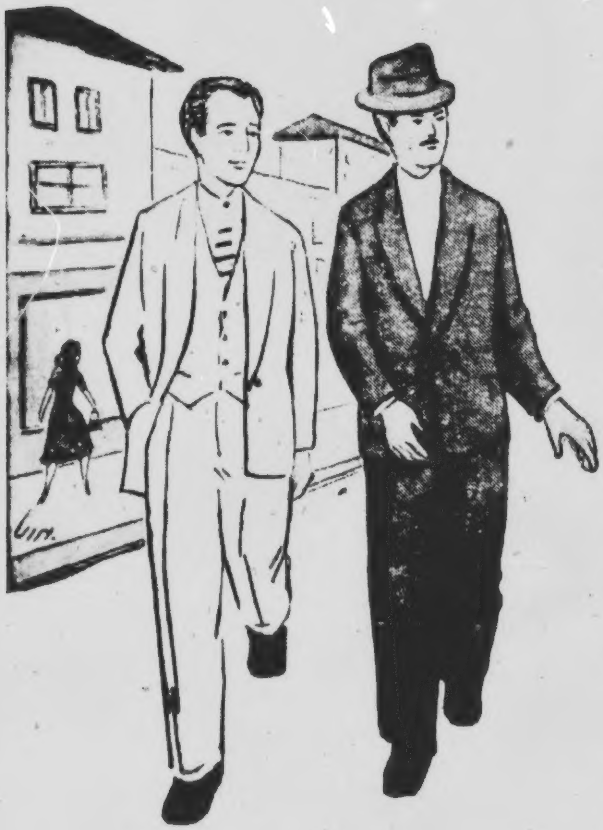

حسن و احمد جواب دادند چه بهتر! بعد از چند دقیقه هر دو حاضر شدند و براه افتادند.

احمد پرسید راه خیلی دور است؟ حسن خندید و گفت: البته. چون خیلی جا ها را می‌خواهیم به بینیم. اما در شهر از هر خیابان به خیابان دیگر اتوبوس می‌رود. ما مجبور نیستیم پیاده برویم. تاکسی هم می‌رود. احمد گفت: چه خوب!

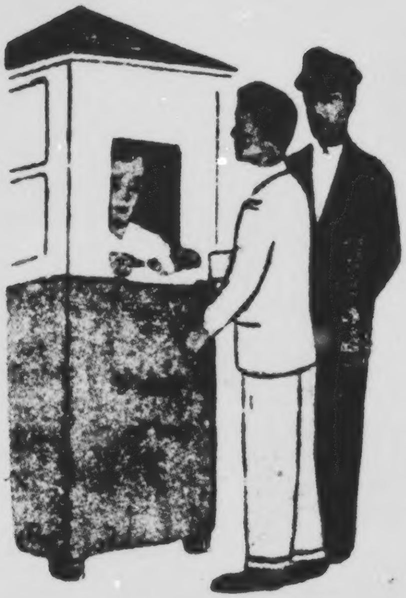

در ضمن صحبت احمد وحسن نزدیك ایستگاه اتوبوس رسیدند. حسن رفت جلوی باجهٔ بلیط فروشی. دو تومان داد. ده بلیط خرید. احمد پرسید مگر قیمت بلیط برای هر کس چند است؟ حسن جواب داد دو ریال. اما ممکن است یك مرتبه ده بلیط بخریم تا هر دفعه برای خریدن بلیط معطل نشویم.

در این وقت اتوبوس از دور پیدا شد. احمد گفت: زود برویم جلو وسوار شویم. حسن جواب داد باید نوبت ما برسد. ما باید پشت سر آنهایی که زودتر از ما آمده اند بایستیم. وقتی آنها سوار شدند نوبت ما می شود. احمد گفت: فهمیدم. پس این نرده ها برای این است که مردم در آن بنوبت بایستند. حسن گفت: همین طور است. آدم باید در همه جا و همه وقت رعایت حق دیگران را بکند و بآن احترام بگذارد. اگر همه رعایت حق هم را بکنند هرچه هم جمعیت زیاد باشد

باز زودتر وراحت تر کار خود را انجام می دهند.

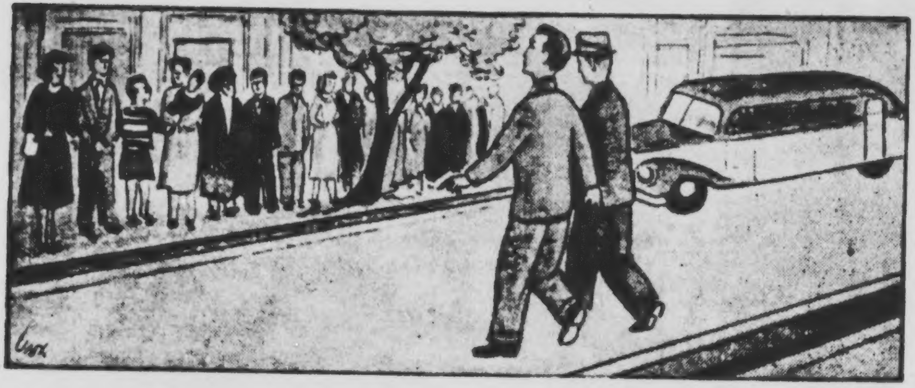

۸ حسن و احمد سوار شدند . حسن گفت: حالا می رویم ایستگاه راه آهن را تماشا می کنیم. درضمن راه احمد قوطی سیگار خود را از جیب بیرون آورد وخواست سیگار بکشد . حسن باو گفت: بهتر است این جا سیگار نکشی. احمد پرسید چرا ؟ حسن جواب داد دراتوبوس و سینما ودرجاهایی که سربسته است نباید سیگار بکشیم برای این که هوا را کثیف و پردود می کند و مردم دیگر ناراحت می شوند. بهمین جهت آن روبرو هم نوشته «خواهشمند است دراتوبوس سیگار نکشید.» احمد گفت: اگر می دانستم سیگار قدغن است چپقم را می آوردم. حسن گفت: می دانم شوخی می کنی و می دانی که مقصود از این یادآوری این است که دراتوبوس نباید هیچ دودی کشید.

اتوبوس ایستاد. حسن و احمد پیاده شدند. حسن ایستگاه راه‌آهن را به احمد نشان داد و گفت: این جا ایستگاه راه‌آهن است. در این قسمت بلیط می‌خرند و بانتظار ترن می‌مانند.

این هم ترن. این جا مسافرها سوار می‌شوند.. ترن‌هایی که از شهرهای مختلف می‌آیند این جا مسافرین خود را پیاده می‌کنند. از تهران در روزهای

معین ترن به سمت شهرهای دیگر حرکت می‌کند. در روزهای معین هم از شهرهای دیگر به تهران می‌رسد. مثلا در آن اطاق دیدی نوشته ترن چه روزی از تهران برای اهواز حرکت می‌کند و چه روزی به اهواز می‌رسد و برعکس.

احمد پرسید راستی به قم و مشهد هم راه آهن می‌رود؟ حسن جواب داد بلی. سال ها است که ترن به قم می‌رود. مشهد هم راه آهنش کشیده شده و تازه تمام شده است. احمد خیلی از این که ترن به قم و مشهد هم می‌رود خوش حال شد. بعد پرسید دیگر راه آهن به کجاها می‌رود؟

حسن جواب داد راه‌آهن مهم ایران راه‌آهن سرتاسری است. راه آهن سرتاسری از بندر خرمشهر که در جنوب غربی ایران است به بندر شاه که در شمال شرقی ایران است وصل می‌شود. و از خرمشهر، اهواز، اندیمشک، دورود، اراک، قم، تهران، شهرری، ورامین، گرمسار، فیروزکوه، شاهی و بندرگز می‌گذرد و به بندر شاه می‌رسد.

۹ چون راه آهن سرتاسری ایران از کوه های بلند

لرستان و کوههای البرز می‌گذرد باین جهت بدنهٔ کوه ها را شکافته و راه آهن را از داخل آنها گذرانده‌اند.

راه داخل کوه را تونل می‌گویند. راه‌آهن سرتاسری از میان تونل های زیاد و از روی پل های زیاد می‌گذرد. یکی از پلهای معروف این راه پل ورسك است.

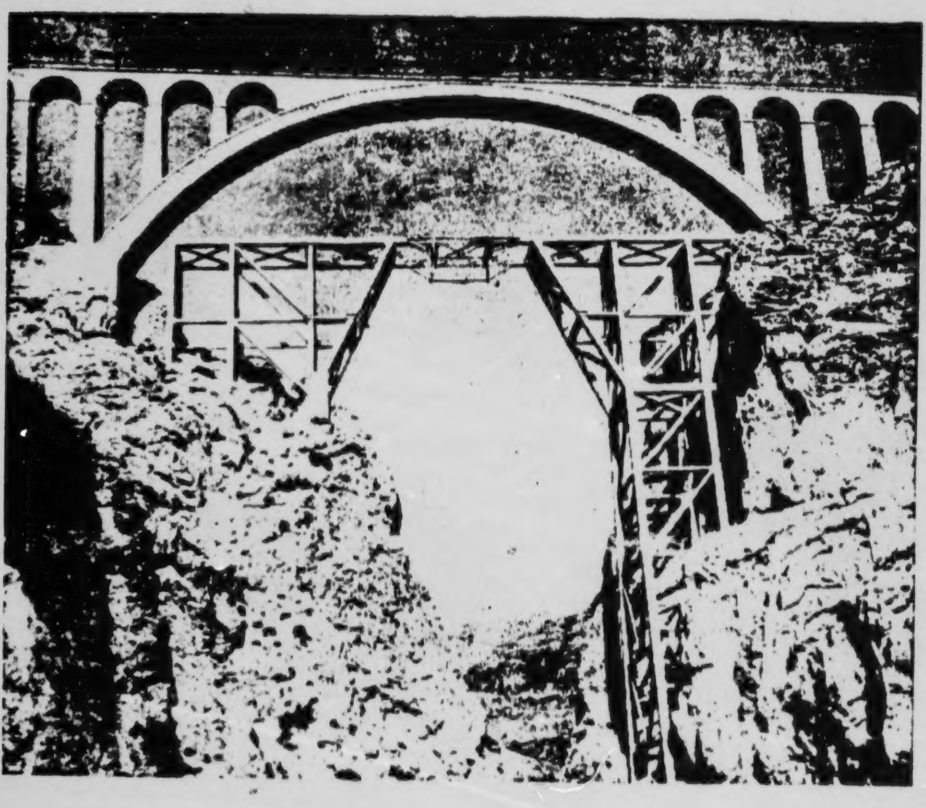

پل ورسك در ۲٤٦ کیلومتری راه‌آهن تهران بشمال واقع است. درازای این پل بیش از ۷۱ متر می باشد. بزرگترین دهانهٔ آن ٦٦ متر و دهانهٔ کوچك آن کمی زیادتر

از ۲ متر است.

احمد گفت به نظر من کشیدن راه‌اهن از کارهای خیلی مهم و بافایده است. راستی این کار اثر فکر که بوده؟ حسن جواب داد راه آهن سرتاسری ایران هم مثل خیلی از کارهای بزرگ دیگر از قبیل آبادی شهرها و اسفالت کردن خیابان ها و ساختن راه های شوسه و تأسیس کارخانه‌ها و تأسیس دانشگاه و مانند این‌ها نتیجهٔ فکر و همت رضاشاه کبیر است.

احمد پرسید کبیر یعنی چه؟

حسن جواب داد کبیر یعنی بزرگ. چون رضاشاه کبیر خدمات خیلی زیاد و گرانبها باین کشور و به مردم کرده است مردم بپاس خدمات پر قیمت او و برای قدرشناسی ازاین مرد بزرگ باولقب کبیر داده اند.

وقتی دیدن ایستگاه راه آهن تمام شد حسن عمارت سیلو را به احمد نشان داد.

احمد پرسید سیلو چیست؟ حسن جواب داد سیلو انبار بزرگ و متحرکی است که می‌شود مقدار زیادی گندم در آن انبار کرد و خوبی آن این است که می‌توانند خیلی زود گندم ها را در آن جا بجا کنند و هوا

بدهند. بیشتر گندم نان شهر تهران در سیلو انبار می‌شود.

عمارت سیلوی تهران

نام نیک

دولتِ جاوید یافت هُرکه نِکونام زیست
کُز عَقَبُش ذِکرِ خِیر زِنده کند نام را

بعد از هزار سال که نُوشیروان بِمُرد
گویند از او هنوز که بود سُت عادلی

۱۰

زینت و افسر در خانه

بعد از اینکه احمد و حسن از خانه بیرون رفتند افسر گفت : خوب زینت! حالا چکار کنیم ؟ آدم بچه دار صبح که بلند می‌شود از بس گرفتاری دارد نمی‌داند به‌کدام کارش برسد. زینت خندید و گفت: این بدست خودمان است . افسر گفت : چطور بدست خودمان است؟ زینت جواب داد من برای کار خودم برنامه دارم وکارهای خانه را از روی آن می‌کنم افسر پرسید برنامه چیست؟ زینت جواب داد به‌بین افسر! بعضی کارها هست که ما باید هر روز بکنیم: نظافت روزانه، چای، نهار، شام ومانند این‌ها. اما بعضی کارهاست که هر روز نمی‌کنیم. در هفته یك یا دو دفعه می کنیم. مثل رخت شویی، حمام رفتن و نظافت کلی خانه. من این کارهارا به روزهای هفته تقسیم می‌کنم بطوری که بهم دیگر نیفتد. نظافت کلی خانه به روز حمام نمی‌افتد

حمام رفتن به روز رخت شویی نمی‌افتد. می بینی که از این راه کار آسان می‌شود. من صبح که ازخواب بلند می شوم می دانم چه کار هایی باید بکنم. چون در برنامه ام نوشته‌ام و از شب پیش فکرش را کرده‌ام.

افسر گفت: خوشا به حالت زینت! توچه زن فهمیده وخوبی هستی. حالا بعقیدهٔ تو من چه بکنم؟ زینت گفت: اول رخت خواب‌ها را مرتب می کنیم. افسر جواب داد من صبح تا از خواب بلند شدم رخت خواب را جمع کردم. زینت گفت: بهتر است وقتی از خواب بلند می‌شویم فوراً رخت خواب را جمع نکنیم. بگذاریم کمی هوا بخورد و بعد جمع کنیم. افسر خندید و گفت: زینت! این هوا خوردن چیست؟ ازدیروز تا حالا که ما این جا هستیم تو همه اش حرف هوا می‌زنی. زینت جواب داد افسر! حق با تست. من خیلی از هوا حرف می‌زنم. اما تو می دانی درزندگی ما سه چیز خیلی مهم است: آب، هوا و نور.

آب مایهٔ زندگی ماست. اما بشرطی که تمیز باشد. آب کثیف باعث خیلی ازناخوشی‌ها می‌شود.

هوارا ما تنفّس می کنیم. یعنی داخل ریهٔ ما می

شود. اگر هوا تمیز نباشد یعنی ذرات گرد و غبار با آن باشد داخل ریهٔ ما می‌شود و ما را مریض می‌کند. همین‌طور اگر مدتی در اطاق در بسته بمانیم هوا کثیف می‌شود و دیگر برای نفس کشیدن خوب نیست. بهمین جهت هم هست که همیشه باید مواظب هوای اطاق خواب بود. حتی در زمستان هم باید گاهی پنجره را بازکرد که هوا عوض شود.

اهمیت نور آفتاب هم در زندگی ما خیلی زیاد است. می‌توانی امتحان کنی. اگر گلدان گلی را در جای تاریکی که نور ندارد بگذاری بعد از مدتی زرد و پژمرده می‌شود. آدم هم همین طور است. اگر نور و روشنی و هوا باو نرسد مریض می‌شود. زندگی کردن

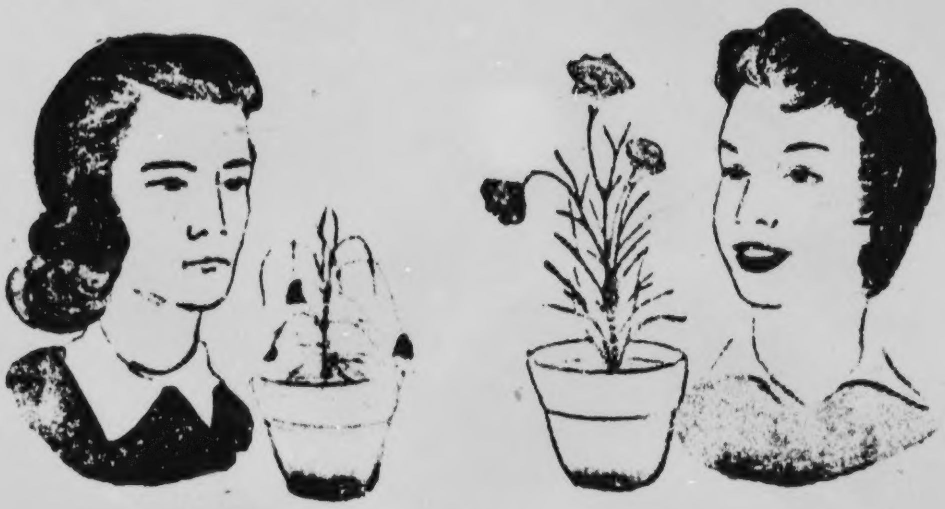

در جاهای تاریك و کم نور انسان را مریض می‌کند. علاوه بر این آفتاب خیلی از میکرب هارا می‌کشد. بهمین جهت من هر چند روز یك مرتبه تشك ولحاف را در آفتاب پهن می‌کنم و باد می‌دهم.

این خانه را هم ماخودمان ساخته‌ایم. حسن خیلی سعی کرد اطاق مارو بآفتاب باشد. تا نور و روشنایی لازم را داشته باشد.

افسر گفت: زینت! توخیلی چیزها می‌دانی که من نمی‌دانم. من خیلی دلم می‌خواست که مدت زیادتری این جا می‌ماندم واز تو این چیزها را یاد می‌گرفتم. زینت جواب داد قدم شما بالای چشم. این جا خانهٔ خودتان است. هرقدر دلتان بخواهد بمانید. من هم اگر کاری از دستم برآید یاچیزی بدانم باجان و دل به‌شما کمك می‌کنم. افسر از زینت تشکر کرد و بعد گفت: راستی زینت! من درخانهٔ شما زیرزمین نمی‌بینم. یك سال من به‌شهر آمده بودم منزل دایی مادرم آن جازیرزمین های خنك خوبی داشت. دیوار زیر زمین باآب انبار یکی بود و خیلی نم دار و خنك بود. بعداز ظهر تابستان که آدم آن جا می‌خوابید از بس خنك بو

آدم سست می‌شد وتا غروب خواب بود .

زینت گفت: ما مخصوصاً زیر زمین گود نساختیم. می‌دانی خوابیدن در زیر زمین های گود و مرطوب چقدر برای سلامت ضرر دارد. انسان رماتیسم می‌گیرد ودرد های سخت درکمر وسر زانو حس می‌کند. این دردها همیشه باآدم همراه است وگاهی آدم‌را مدتی زمین گیر می‌کند. از من به‌تو نصیحت، هیچ وقت روی زمین نمناک ننشین ونخواب. والا از دست رماتیسم جان سالم بدر نخواهی برد. هم‌چنین سعی کن همیشه در اطاق های روشن وآفتاب رو زندگی‌کنی. مثلی‌است‌که می‌گویند «اطاقی که آفتاب گیر باشد حکیم از درآن وارد نمی‌شود.» برای‌این‌که نور آفتاب خیلی ازمیکرب ها را می‌کشد و مارا سالم وتن درست نگه می‌دارد.

۱۲ گفتگوی بچه ها باهم

پروین ونادر وشیرین وامیر شب تادیر وقت باهم صحبت کردند. پروین و نادر برای مهمانان خود ازشهر و زندگی آن، ازتعطیل تابستان، ازگردش وسینما ومانند این‌ها صحبت می‌کردند. شیرین وامیرهم ازده، ازمزرعه، ازشخم زدن، ازمرغ وجوجه صحبت می‌کردند. چون شب خیلی دیرخوابیده بودند صبح بعداز نماز دوباره خوابیدند و خیلی دیر بیدار شدند. اول پروین و نادر بیدار شدند و رفتند شیرین و امیر راهم بیدار کردند. پروین گفت: امروز که من دیر بیدار شدم خسته‌ام. نادرگفت: حالا ورزش می‌کنی وخستگی ازتنت بیرون می‌رود بعد پروین به شیرین وامیرگفت: شماهم بیائید

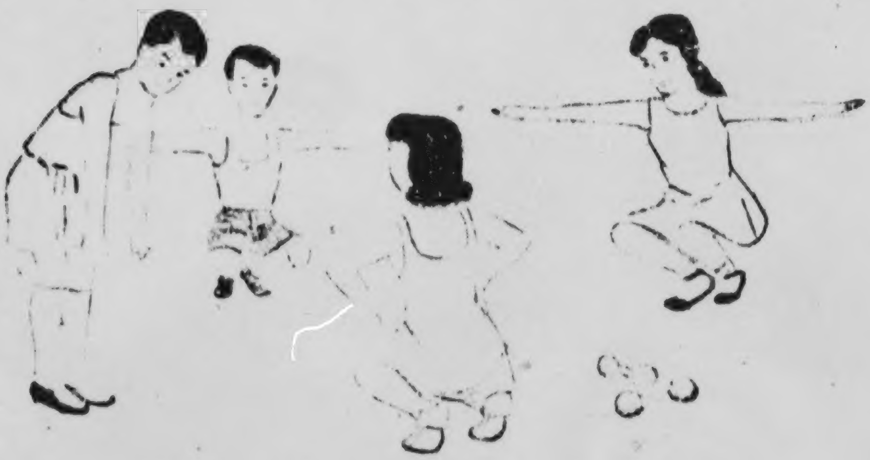

تا با هم ورزش کنیم. آن‌ها جواب دادند ما که بلد نیستیم. نادر گفت: ورزش کار مشکلی نیست. زود یاد می‌گیرید: بعد پروین و نادر و شیرین و امیر ایستادند و هر چهار نفر ده دقیقه ورزش کردند. بعد از شستن دست و رو و لباس پوشیدن نشستند و مشغول خوردن چای شدند

شیرین گفت: تهران چه رسم‌هائی دارد. این ورزش برای چه خوب است؟ پروین جواب داد ورزش خستگی خواب شب را از تن بیرون می‌کند و آدم را دوباره برای حرکت و کار کردن آماده می‌سازد. ورزش همان طور که دیدی کار مشکلی نیست. چند حرکت دست و پا و سر و سینه و گردن است که بی‌حالی خواب شب را از بین می‌برد

امیر گفت: چرا شما هر کدام یك حوله سوا برای خودتان دارید؟ مگر خواهر و برادر نیستید؟

نادر جواب داد درست است که ما خواهر و برادریم. اما بعضی چیزها هست که هر کسی باید سوا برای خود داشته باشد. مثل حوله. شانه. مسواک و از این چیزها. ما نباید شانهٔ کس دیگر را به سر بزنیم. یا حوله و مسواک دیگری را بکار ببریم این کار برای تندرستی ما ضرر دارد

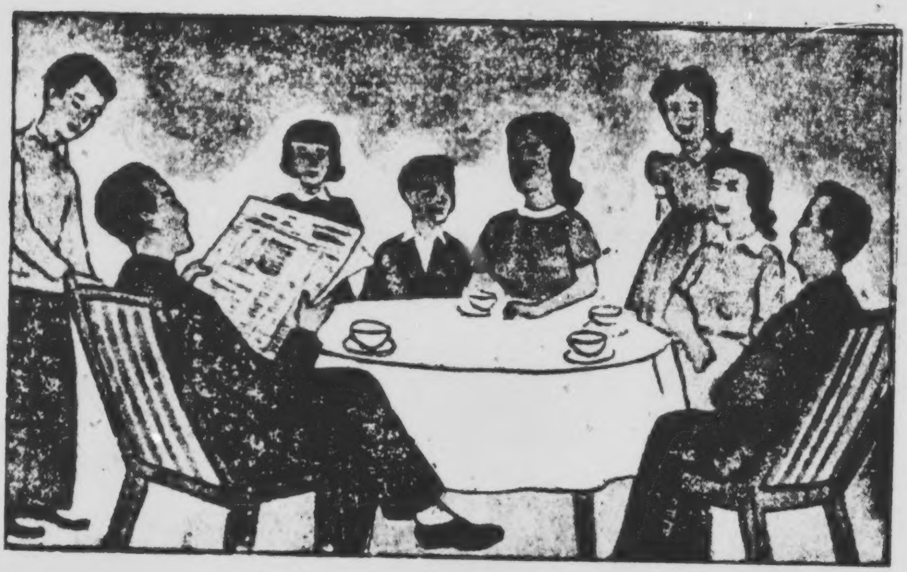

۱۳

کارهای دولت

یك روز زینت و حسن و احمد و افسر و بچه ها دور هم نشسته بودند و چای می‌خوردند. حسن بلند بلند برای همه روزنامه می‌خواند. در قسمت خبرهای داخله یك خبر از مجلس شورای ملی و مجلس سنا و شرح گفتگوی نمایندگان بود.

خلاصهٔ خبر این بود: نمایندگان مجلس شورا و مجلس سنا بودجهٔ کشور را تصویب کردند. احمد پرسید بودجه را تصویب کردند یعنی چه؟ من نه معنی بودجه را می‌فهمم نه معنی تصویب را

حسن گفت: بودجه یعنی درآمد و خرج کشور

تصویب کردند یعنی قبول کردند و اجازه دادند. پس مقصود از تصویب بودجه اینست که نمایندگان مجلس مقدار درآمد و محلهای خرج و مقدار خرج کشور را قبول کردند و بدولت اجازه دادند که مالیاتهای معینی را بگیرد و پولهای معینی را فراهم کند و پولها و درآمدها را برای کارهای کشور بطوری که اجازه داده شده خرج کند.

احمد گفت: من می‌دانم که مالیاتها را وزارت دارائی از مردم می‌گیرد. اما نمی‌دانم این مالیاتها را که خرج می‌کند و کجا خرج می‌شود.

حسن گفت: مالیاتها و درآمد دولت میان وزارتخانه‌ها تقسیم می‌شود. شما معنی وزارتخانه را لابد می‌دانید. وزارتخانه به‌آنجا می‌گویند که یک وزیر و عده‌ای کارمند درآن مشغول کارند و انجام دادن قسمتی از کارهای‌کشور را بِعُهدِه دارند. بهرحال هر وزارتخانه سهم خود را بطوری که دو مجلس اجازه داده‌اند خرج می‌کند. البته وزارت دارائی که پول را فراهم می‌کند در خرج آن هم نظارت می‌کند.

احمد گفت: مقصود شما از سهم هر وزارتخانه

پولی است که باسم حقوق بکارمندان آن می‌دهند؟

حسن گفت: سهم هر وزارتخانه از بودجهٔ دولت تنها پول لازم برای حقوق کارمندان نیست. برای اینکه هر وزارتخانه کارهائی دارد که باید آن کارها را برای آسایش و سلامت و خوشبختی مردم انجام بدهد.

۱۴ احمد گفت: ممکن است چند مثل از کار هر وزارتخانه برای من بزنید تا خوب روشن بشوم؟

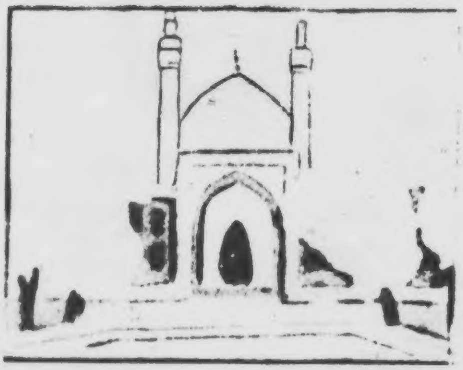

حسن گفت: البته که ممکن است. من از **وزارت فرهنگ** شروع می‌کنم. چون این سوادی را که دارم و می‌توانم بخوانم و بنویسم از آن وزارتخانه دارم پسر و دختر من هم علم و سوادشان را از آن وزارتخانه دارند. تشکیل کلاس اکابر و نوشتن کتاب اکابر و

تربیت معلم برای اکابر و تشکیل دبستان و دبیرستان و دانشکده‌ها و تهیهٔ کتاب و عمارت برای آموزشگاهها همه ازکارهای وزارت فرهنگ است. وزارت فرهنك قسمتی از پول سهم خود را خرج حقوق آموزگاران می‌کند. و قسمتی را برای تهیهٔ کتاب و وسایل تحصیل و ساختن عمارت برای آموزش گاهها خرج می‌کند. مقداری را هم خرج نگهداری عمارتها و آثار قدیمی می‌کند.

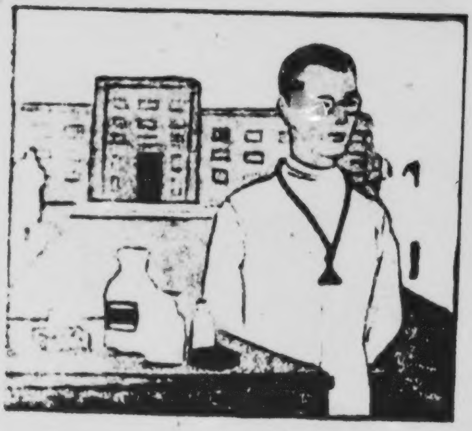

وزارت بهداری از سهم خود دکتر و دوا و بیمارستان برای مردم تهیه می‌کند و از بروز ناخوشی بین مردم جلوگیری می‌کند.

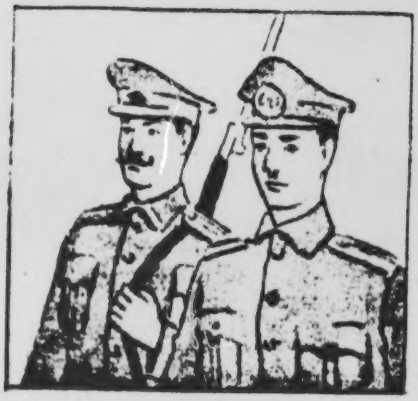

وزارت کشور برای امنیت داخل کشور پاسبان و ژاندارم تربیت می‌کند و وسایل انتخابات نمایندگان دو مجلس و شهرداری را فراهم می‌کند.

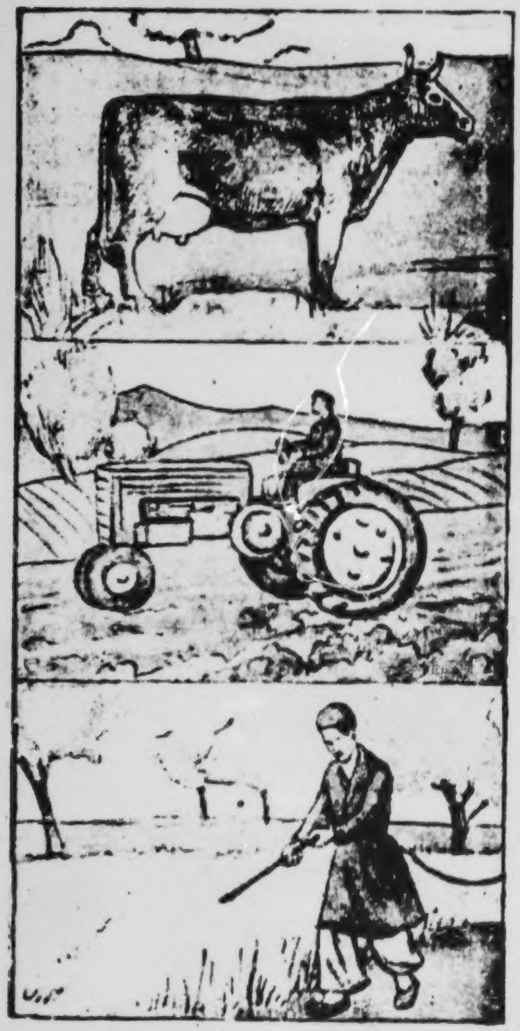

وزارت کشاورزی

مقداری از سهم پول خود را خرج اصلاح نژاد حیوانات و پیدا کردن راه اصلاح نباتات می کند و به کشاورزان نشان می دهد که چطور می توانند با طرز کشاورزی جدید محصول خود را بهتر و بیشتر کنند. چطور می توانند آفتهای نباتی وحیوانی را از بین ببرند و از زمین وحیوانات خود بیشتر فایده ببرند.

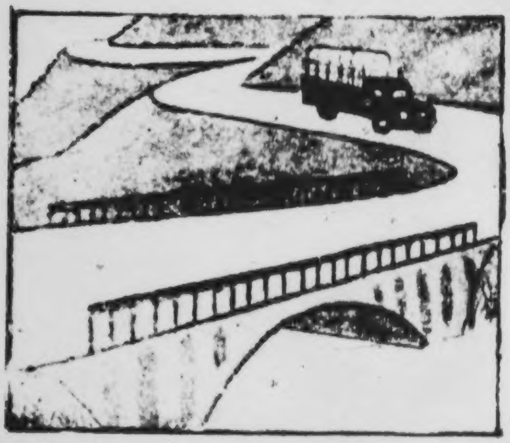

وزارت راه برای کشور راهها و پلهای لازم را می سازد و جاده ها را همیشه باز و قابل عبور نگاه می دارد.

۱۵ **وزارت پست و تلگراف**

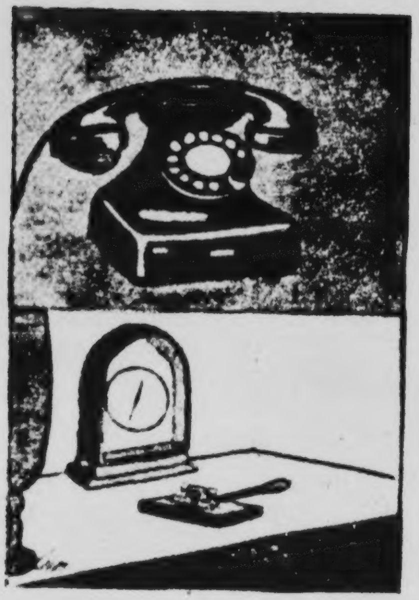

نامه‌های مردم را بدستشان می رساند و با سهم پول خود برای مردم دستگاه های تلگراف و تلفن تهیه می کند تا مردم بتوانند زودتر از حال هم با خبر شوند و کارهای خود را زودتر انجام بدهند.

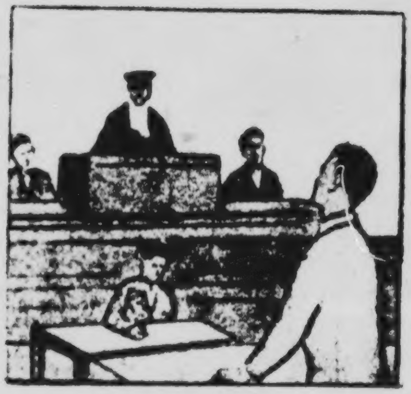

وزارت دادگستری برای جلوگیری از تجاوز و تعدی مردم بهم و برای مجازات خطاکاران قاضی تربیت می کند و دادگاه تشکیل می دهد.

وزارت اِنحصارات و گُمرکات وارد شدن جنس به‌کشور یا خارج شدن از آن را زیر نظر می‌گیرد. وحق گمرک وصول می‌کند. و از وارد شدن جنسهای ممنوع جلوگیری می‌کند و بعضی تجارتها را که در انحصار دولت است اداره می‌کند.

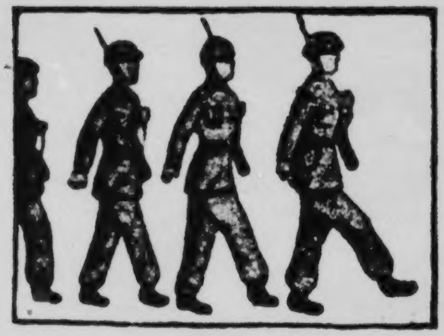

وزارت جنگ برای نگاهداری سرحدات کشور و جلوگیری از تجاوز دشمن بخاک ایران سرباز تهیه می کند.

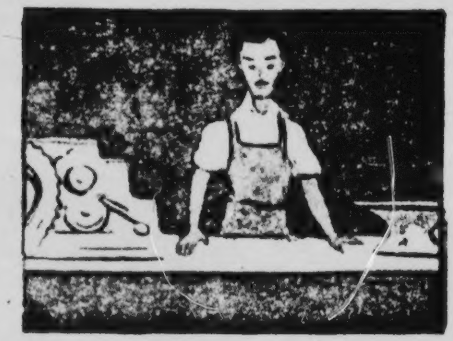

وزارت کار برای رسیدگی بحال کارگران وبرای آسایش وراحت آنان اقدام می کند.

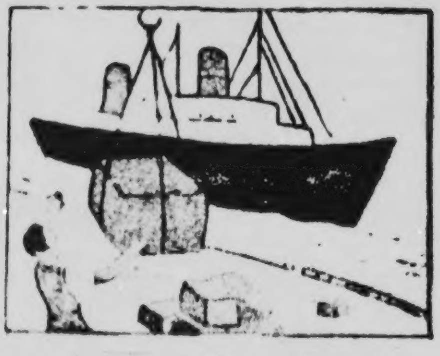

وزارت بازرگانی به کار تجارت اجناسی که به‌کشور وارد یااز آن خارج می‌شود رسیدگی می کند.

وزارت صنایع و معادن برای تأسیس کارخانه ها و صنعتی کردن کشور و استخراج معدن‌های کشور اقدام می کند.

وزارت دارائی به خرج و دخل دستگاههای دولتی نظارت می کند و مالیاتها را می گیرد و برای راه افتادن کارهای کشور پول دراختیار وزارتخانه ها می گذارد

این وزارتخانه‌ها که گفتیم هر کدام زیر نظر یک وزیر اداره می‌شود. تمام وزیران با نخست‌وزیر هیئت دولت را تشکیل می‌دهند

اَعلیٰحَضرتِ هُمایونِ شاهَنشاهی بر کارهای دولت نِظارتِ عالیه دارند.

شاه

جَهان را دِل از شاه خَندان بُوَد
که بر چِهرِ او فَرِّ یَزدان بُوَد
به شهری که هست اَندر آن مِهرِ شاه
نیابَد نیاز اَندر آن بوُم راه

۱۶ دنبالهٔ گردش در شهر

بعد از آن که حسن کار و وظیفهٔ یکی یکی وزارتخانه‌ها را شرح داد احمد گفت: چقدر دلم می‌خواست محل این وزارتخانه ها را از نزدیك به‌بینم. چون ما مدت کوتاهی در این شهر هستیم و بزودی بده برمی‌گردیم حیف است که این جور جاها را نبینیم. کارهای ما همه بدست این وزارتخانه هاست. پس بهتر است که بیشتر با آنها آشنا شویم.

حسن گفت: دیدن محل این وزارتخانه‌[illegible]شکالی ندارد. پس‌فردا در شهر راه می‌افتیم و من همه [illegible]ا به شما نشان می‌دهم.

روز گردش

دو روز بعد صبح زود حسن و احمد و بچه‌ها از خواب بیدار شدند وزودتر از هرروز لباس خود را پوشیدند و صبحانه خوردند و آمادهٔ گردش در شهر شدند. همه که آماده شدند از خانه بیرون رفتند. چند قدم که ازخانه دور شدند حسن به احمد گفت: اگر ما بخواهیم خیلی جاها را به بینیم باید با تاکسی برویم

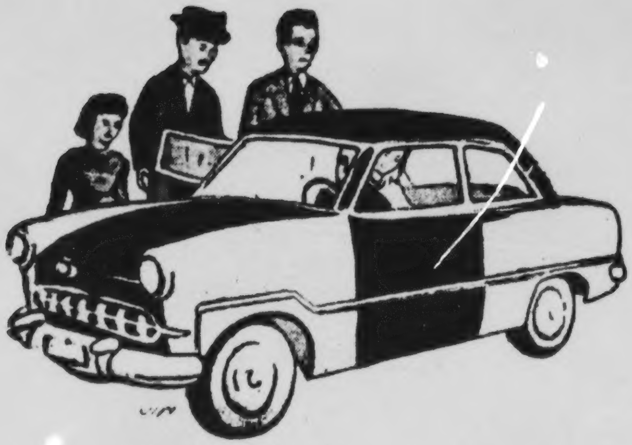

وَاِلّا اگر پیاده برویم یکی دو جا را بیشتر نمی‌توانیم به‌بینیم .

احمد حرف او را تَصدیق کرد و بچه‌ها هم از اینکه پیاده روی نمی‌کردند و خسته نمی‌شدند خوشحال بودند .

چند قدم جلوتر که رفتند یك تاکسی رسید . آن را صدا زدند و به راننده گفتند: ما تاکسیِ شما را تا ظهر می‌خواهیم . چتدر به شما پول بدهیم؟ راننده گفت: از حالا تا ظهر سه ساعت است . کرایهٔ تاکسی از قرار ساعتی شصت ریال تا ظهر می‌شود صدوهشتاد ریال حسن قبول کرد وهمه سوار شدند و براه افتادند .

اول رفتند به میدان بهارستان . دَرِ آهنی مجلس و دو شیری که درِ دو طرف بالای در بود و دایره‌ای که در وسط دو شیر بود همه را دیدند . روی دایره نوشته بود عَدلِ مُظَفَّر .

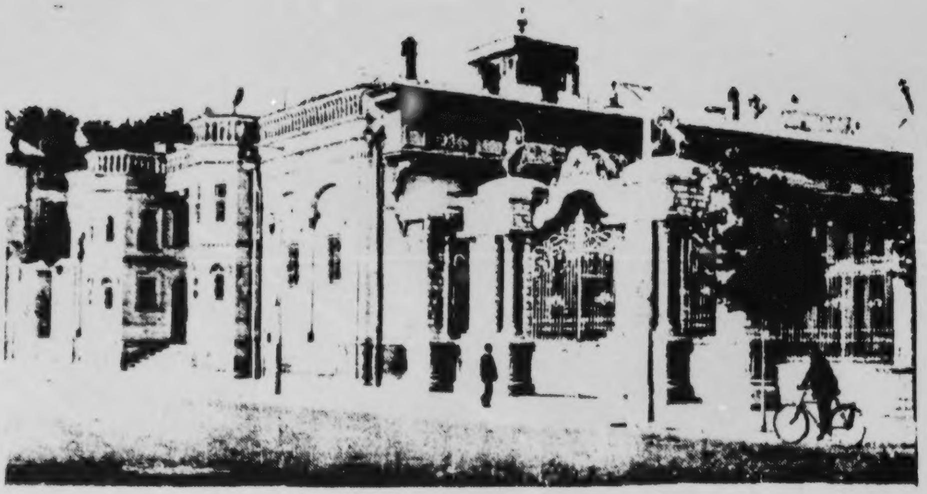

احمد پرسید عَدْلِ مُظَفَّر روی این دایره چه مَعنی دارد ؟

حسن گفت : از عَدلِ مُظَفَّر مقصود اینست که فرمان مشروطه را مُظَفَّرِالدّین شاه اِمضا کرد و از زمان او حکومت ایران مُشروطه شد. البته عدل مظفر یك معنی دیگر هم دارد و آن اینست که اگر حروف آنرا با حساب مخصوصی حساب کنند می‌شود ۱۳۲٤ یعنی همان تاریخ امضای فرمان مشروطیت که درسال ۱۳۲٤ هجری بود.

۱۷ احمد پرسید حکومت مشروطه یعنی چه؟ مگر اول حکومت ایران چه بوده است ؟

حسن گفت : حکومت مشروطه یعنی حکومتی که

مردم درکارها حق نظر و رأی داشته باشند و بتوانند درکارها شرکت کنند و برای خود نماینده تعیین‌کنند . و نماینده از جانب آنها در کارها رأی بدهد و به‌کارها رسیدگی کند . قبل از مشروطه هم حکومت ایران استبدادی بوده است یعنی از مردم کسی حق دخالت به‌کارها و اظهار نظر نداشت .

عمارت مجلس شورای ملی و باغچهٔ وسط میدان بهارستان و مجسمهٔ اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر تمام زیبا و دیدنی بود

ازمیدان بهارستان وارد خیابان اکباتان شدند.

در این خیابان باغ زیبای وزارت فرهنگ را دیدند که بسیار دیدنی بود . در این موقع چشم احمد به بالای در باغ افتاد . از حسن پرسید این نوشته که بالای در است چیست ؟ حسن نوشته را این‌طور خواند :

هدیهٔ حضرت اشرف سردار سپه رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا به معارف ایران .

احمد پرسید معنی این نوشته چیست ؟

حسن گفت : رضاشاه علاقهٔ زیادی به فرهنگ داشت

و می دانست که ترقی ملت وکشور باید از ترقی فرهنگ شروع شود. بنابراین پیش از دورهٔ سلطنت یعنی آن وقت که نخست وزیر و سردار سپه بود برای نشان دادن علاقهٔ خود به‌فرهنگ این باغ را خرید و به‌فرهنگ بخشید. در اینجا از تاکسی پیاده شدند و وارد باغ شدند و به‌طبقهٔ دوم عمارت آخر باغ رفتند و تالار آینه را با سقف آینه‌کاری دیدند. در آنجا گنجه های زیادی پراز کتاب بود.

احمد پرسید این کتابها چیست؟ کتابدارِ وزارتِ فرهنگ جواب داد: این تالارِ کتابخانهٔ

وزارت فرهنگ است و هرکس می‌تواند به این جا بیاید و از این کتابها بخواند.

احمد از اینکه شنید مردم می‌توانند به آن جا بروند و بدون دادن پول کتاب بخوانند خیلی تعجب کرد و خیلی هم خوشحال شد.

از وزارت فرهنگ بیرون آمدند وسوار تاکسی شدند و رفتند به‌سمت میدان سپه.

نرسیده به‌میدان سپه حسن عمارت شرکت تلفن را به احمد نشان داد و گفت: این جا مرکز تلفن شهر تهران است

بعد از کمی به میدان سپه رسیدند. طرف شمال میدان، عمارت شهرداری را دیدند. روبروی آن عمارت تلگرافخانه و وزارت پست و تلگراف را دیدند. طرف مغرب میدان، ادارهٔ راهنمائی و رانندگی بود و طرف مشرق عمارت بانك بازرگانی.

۱۸ احمد پرسید ادارهٔ راهنمایی و رانندگی چه کاری دارد؟

حسن گفت: ادارهٔ راهنمایی و رانندگی مواظب رفت و آمد ماشین‌ها و وسیله های نقلیهٔ دیگر است و

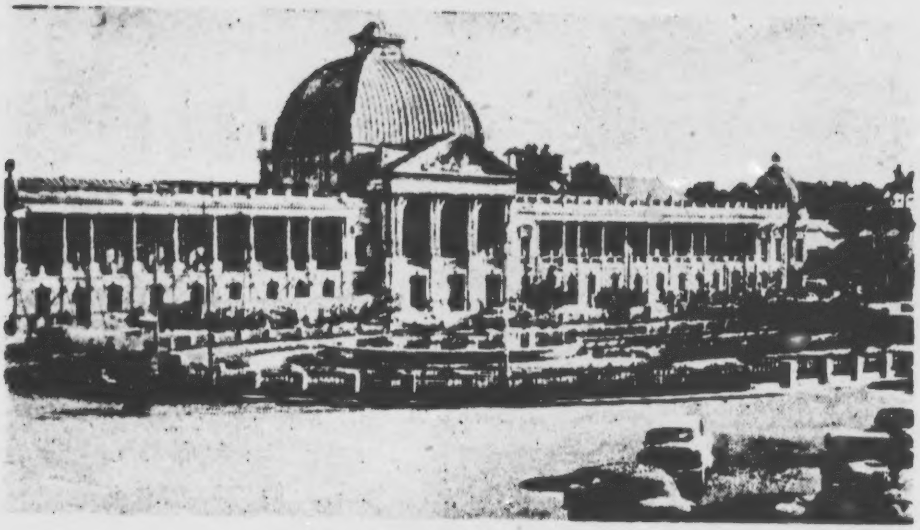

عمارت پست و تلگراف

همیشه سعی می‌کند که رفت و آمد وسیله‌های نقلیه بی خطر و راحت باشد. اما اداره راهنمایی و رانندگی وقتی می‌تواند به منظور خود برسد که خود ما هم به مأمورین آن اداره کمک کنیم و کارشان را آسان کنیم. یعنی همیشه از پیاده‌رو برویم. وقتی می‌خواهیم از یک طرف خیابان به طرف دیگر

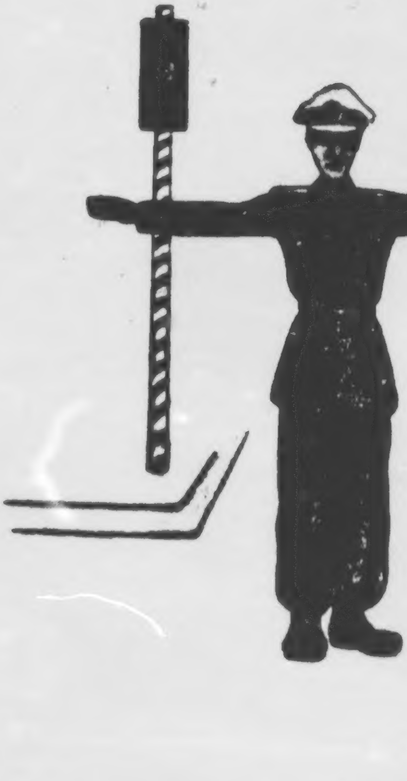

برویم از میان میخ‌کوبها بروم آنهم موقعی که ماشینها حرکت نمی‌کنند.

از میدان سپه به خیابان ناصرخسرو رفتند. در این خیابان وزارت دارایی را دیدند. عمارت بسیار بزرگی بود. از خیابان ناصرخسرو وارد خیابان ارک شدند و عمارت بزرگ و زیبای دادگستری را دیدند.

عمارت دادگستری

بعداز دادگستری محل جمعیت شیر و خورشید سرخ را تماشا کردند.

احمد گفت: من جمعیت شیر و خورشید سرخ را کمی می‌شناسم. این جمعیت هرجا که سیل و زلزله بیاید یا اتفاق‌های خطرناک دیگر بیفتد به‌مردم کمک می‌کند غذا و لباس برای آسیب دیدگان می برد.

حسن گفت: غیر از جُمعیت شیر و خورشید سرخ جمعیت‌های خیریهٔ دیگری هم هستند که به‌مردم بیچاره و درمانده کمک می کنند. مثل انجمنِ خیریهٔ ثریا پهلوی و سازمانِ شاهنشاهی خَدَماتِ اجتماعی، و چقدر جای خوشوقتی اُست که ریاست این سازمان‌ها و جمعیت های خِیریه با شاهنشاه و عُلیاحَضرتِ ملکه و خاندان جلیل سلطنت است. علیاحضرت ملکهِ ثریا پهلوی ریاست انجمن خیریهٔ ثریا پهلوی را دارند والاحضرت شاهدخت شَمسِ پهلوی ریاست جمعیت شیروخورشید سرخ را دارند. والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را هدایت می کنند. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بر تمام این جمعیت ها ریاست عالیه دارند. شاهنشاه و علیاحضرت ملکه و خاندان جلیل سلطنت از محبتی که به‌مردم کشور دارند، مدت زیادی از وقت خود را صرف رسیدگی بحالِ

بیماران و بی‌نوایان و محتاجان می‌کنند. این کار باید برای تمام ملت ایران سرمشق باشد و هرکس که توانایی دارد تا می‌تواند به‌آنها که احتیاج دارند کمک کند و از درد و ناراحتی دیگران کم کند. کمک هرطور و بهر راه که باشد ارزش دارد چه کمک مالی باشد چه کمک به‌قدم و قلم و زبان

۱۹ از آن‌جا پایین‌تر کاخ گلستان بود. کمی پایین‌تر عمارت تبلیغات و رادیو تهران بود. بعد از آن عمارت وزارت کشور و پشت وزارت کشور وزارت بهداری

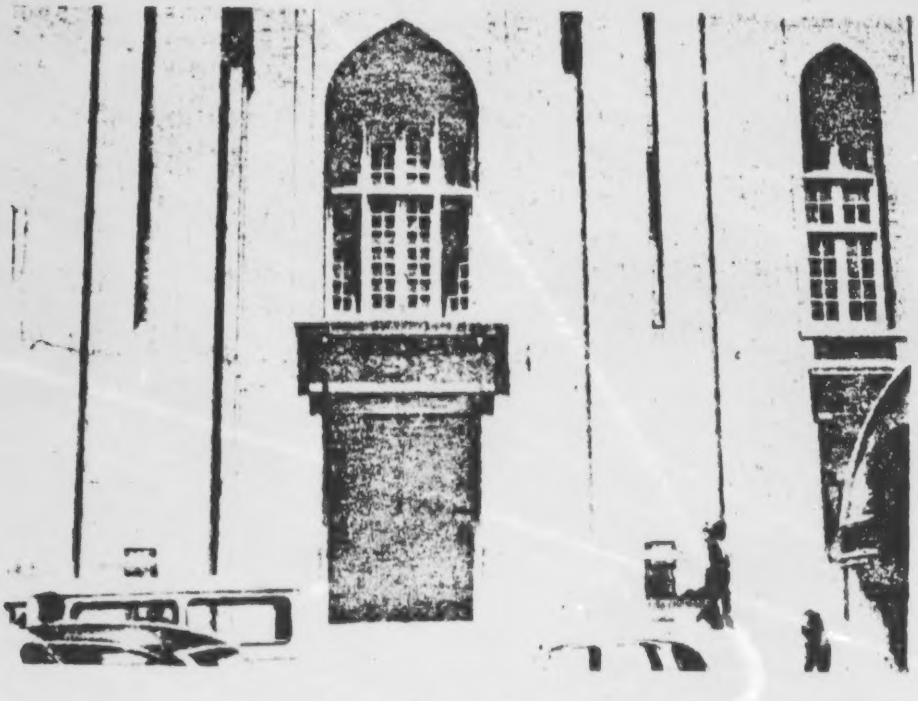

عمارت پستخانه

را دیدند. وزارت بهداری در خیابان خیام بود در این خیابان به‌سمت شمال رفتند و وارد خیابان سپه شدند. درخیابان سپه عمارت پستخانه را دیدند و از آن‌جا به‌میدان سپه برگشتند.

آن روز می‌خواستند به‌خیابان فردوسی بروند و بانك ملی را به بینند و در خیابان سوم اسفند عمارت ستاد ارتش را به‌بینند و درخیابان ثبت ادارهٔ کل ثبت و شهربانی و بعد کتابخانهٔ ملی و موزهٔ آثار باستان را به‌بینند ولی چون ظهر شده بود و دیگر وقت نداشتند به‌خانه برگشتند.

دنبالهٔ گردش در شهر

چون گردش احمد و حسن تمام نشده بود روز بعد باز براه افتادند. و اول رفتند به خیابان فردوسی و وارد عمارت بزرگ بانك ملی شدند. احمد دید دراین عمارت غیر از همهٔ درهاست. چهار پره است وروی یك پایه می‌چرخد. و هرکس بخواهد وارد بشود می‌رود در وسط یکی از این پره‌ها و بدن فشار می‌آورد. در می‌چرخد و می‌رود تو.

احمد اول متوجه نشد که بین هردو پره باید

عمارت بانك ملی

يك نفر بايستد. همين كه حسن رفت و بين دو پره ايستاد او هم رفت پشت سر حسن. در گير كرد ولی با فشار بيشتر آن را چرخاندند، تا توانستند بروند تو. وقتی كه وارد عمارت شدند حسن به احمد گفت: برادر! هميشه بايد فقط يك نفر وسط دو پرهٔ در بايستد نه بيشتر. احمد كمی خنديد بعد به تماشای باجه ها رفتند. يك جا پول می دادند. جمعيت زيادی ايستاده بودند يا می خواستند پول بدهند يا می خواستند بگيرند.

۲۰ احمد به حسن گفت: برادر! مگر مردم نمی‌توانند خودشان پول خودشان را نگه دارند که آن را به بانك می‌گذارند؟

حسن گفت: برادر! پول نگه داشتن آسان نیست. آدم همیشه باید شش دانگ حواسش جمع پول باشد باز باهمهٔ مواظبت ها ممکن است آن را ببرند. چه بسیار اتفاق افتاده است که صاحب پول جان خودش را هم فدای نگهداری پول کرده است. اما بانك این حرفها را ندارد. اگر پولی به بانك گذاشته شد، هم کسی نمی‌تواند آن را ببرد هم اینکه هر وقت آنرا بخواهند حاضر است. غیراز اینها هرکس پول ببانك بگذارد به آب و خاك خودش خدمت کرده است. چون که پول توی جیب و صندوق وجعبه و زیرتشك با سنگ و چوب فرق ندارد. اما به بانك که رفت کمك به پیشرفت کارهای کشور می‌کند.

احمد گفت: چقدر خوب است! با بودن بانك آدم عاقل پول زیاد با خودش نگاه نمی دارد.

حسن گفت: یك بانك دیگر هم به اسم صندوق پس‌انداز است که اگر کسی بخواهد از پولش منفعت

بگیرد می‌تواند در صندوق پس‌انداز حساب باز کند.

احمد گفت: پس چطور همه پول خودشان را در صندوق پس‌انداز نمی‌گذارند؟ حسن جواب داد که هرکس در بانك معمولی حساب باز کند برای هرکس چك بکشد و بهرکس حواله بدهد باو پول می‌دهند. اما برای گرفتن پول از حساب پس‌انداز فقط صاحب حساب باید ببانك برود.

احمد از دیدن عمارت بزرگ بانك و سردرآوردن از کار بانك خیلی خوشحال بود. از عمارت بانك بیرون آمدند و بعد از کمی راه رفتن به عمارت صندوق پس‌انداز رسیدند.

احمد پرسید چطور در صندوق پس‌انداز حساب باز می‌کنند؟ حسن جواب داد هرکس می‌تواند در صندوق پس‌انداز یك حساب باز کند و دفترچهٔ پس‌انداز داشته باشد. شما می‌توانید بادادن صد ریال و دو قطعه عکس و نشان دادن شناسنامهٔ خود حساب باز کنید این صد ریال به اسم شما و به حساب شما گذاشته می‌شود و بعد هر وقت هرچه پول به دستتان رسید می‌توانید به‌آن حساب بگذارید.

۲۱ پس انداز برای هرکس لازم است. به خصوص برای آدم زن و بچه دار . احمد گفت : مگر با این یك شاهی و دو شاهی‌ها می‌شود حساب در بانك باز کرد؟ حسن گفت : البته. هر پول زیاد از پول کم درست شده. مگر نشنیده‌ای که «قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود»؟ اگر آدم قدر شاهی و دینار را نداند هیچ وقت صاحب سرمایه نمی‌شود. در ضمن صندوق پس‌انداز هرسال برای پول هایی که به آن سپرده‌اند منفعت می‌دهد و سالی یك بار قرعه کشی می‌کند و به صاحبان حساب‌ها جایزه هایی می‌دهد که مقدار بعضی از آنها به سی هزار تومان می‌رسد.

از عمارت صندوق پس انداز بیرون آمدند و به سمت پایین رفتند و به خیابان سوم اسفند رسیدند. در خیابان سوم اسفند چشم احمد به محوطهٔ بزرگی افتاد که جلوی آن یك توپ بزرگ بود. از حسن پرسید این جا کجا است؟

حسن گفت : این جا باشگاه افسران است. یعنی محل تفریح وجشن‌ها و مهمانی‌های افسران کشور.

احمد گفت : عجب جای قشنگی! افسران ما

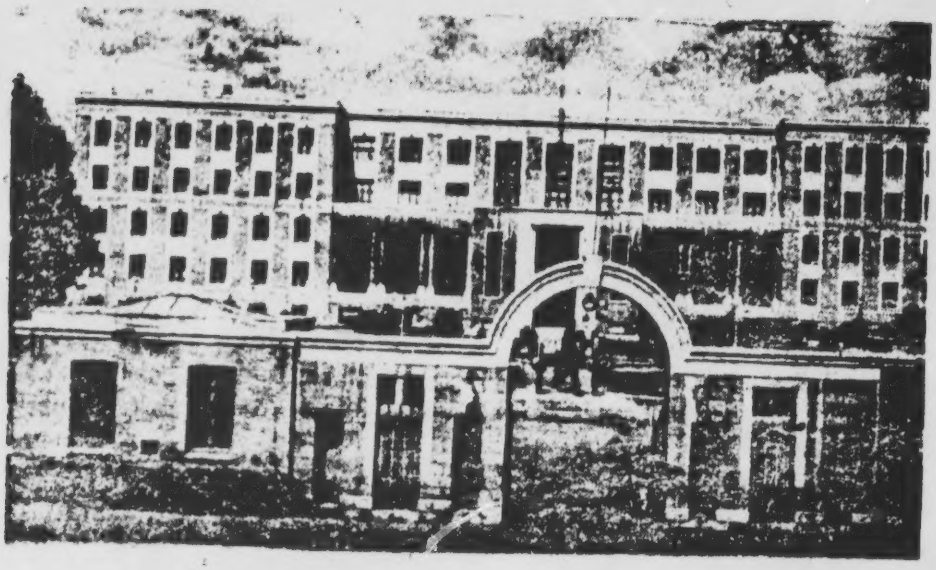

عمارت باشگاه افسران

چقدر خوشبختند !

حسن گفت : باید هم باشند. برای این که افسران و سربازان ما هستند که نمی گذارند دشمن به آب و خاک ما حمله کند ونمی گذارند اشخاص بد در خود کشور آشوب بپا کنند .

احمد گفت: درست است. این سربازان و افسران باید پیش ما خیلی عزیز باشند. چون همیشه آمادهٔ خدمت و آمادهٔ دفاع از آب و خاک ما هستند. من خودم خدمت سربازی را انجام داده‌ام.

حسن گفت : من هم به نظام وظیفه رفته‌ام پس هردو خوب می‌دانیم سرباز یعنی چه .

۲۲ آخرخیابان سوم اسفند عمارت ستاد ارتش را هم دیدند. بعد از خیابانِ سومِ اسفند وارد خیابان ثبت شدند. اول عمارت ثُبتِ اَسناد را دیدند.

حسن به احمد گفت: می دانی این اداره چقدر مهم است؟

احمد گفت: درست نمی‌دانم.

حسن گفت: هرکس یك وَجَب خاك درکشور ایران داشته باشد اسمش در دفترهای این اداره و شعبه‌های این اداره نوشته شده است. هرکس ملکی بخرد یا بفروشد یا گرو بگذارد یا اجاره بدهد، اسمش در دفترهای این اداره یا شعبه‌های این اداره هست الان اگر من و شما برویم در این اداره می توانیم یك دفتری به بینیم که در آن اسم من و مساحت خانهٔ من و قیمت خانه و حدود خانه و اسم فروشندهٔ زمین خانهٔ من در آن باشد.

احمد گفت: این اداره چه ادارهٔ مهمی است! اگر این اداره نبود هیچ کس نمی توانست مِلك داشته باشد. هرکس زور داشت تمام ملك ها را ضبط می کرد. راستی این اداره جُزوِ کدام وزارتخانه است؟

حسن گفت: این اداره جزو وزارت دادگستری است. راستی این را هم نگفتم که سند مالکیت را هم این اداره می‌دهد.

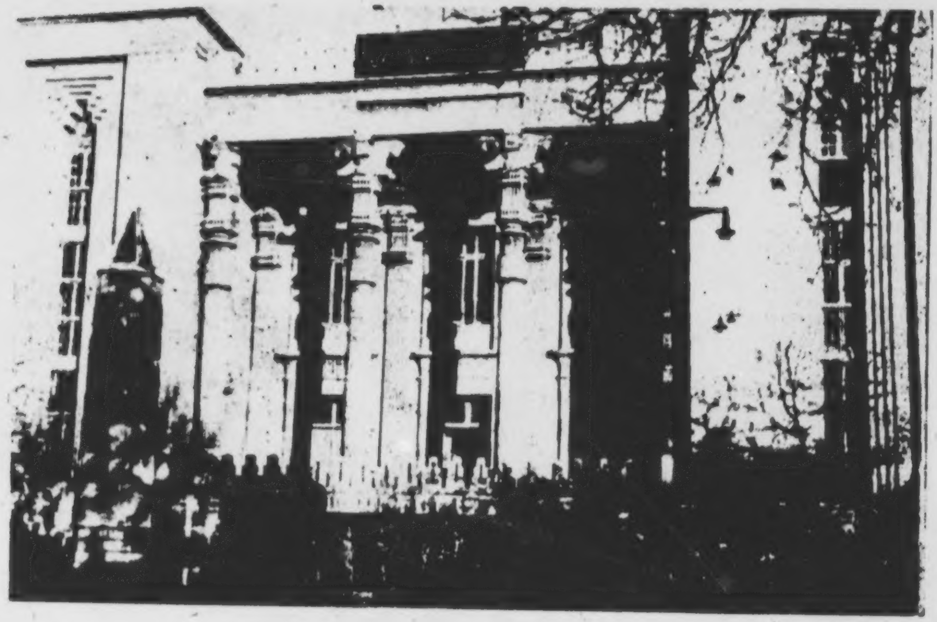

عمارت شهربانی کل کشور

از آن جا رد شدند و به عمارت شهربانی رسیدند.

احمد گفت: من خودم می‌دانم کار این اداره چیست.

حسن گفت: چیست؟

احمد گفت: حفظ امنیت شهر. حفظ جان مردم و

۲۳ حفظ مال مردم. اگر مال کسی را دزد ببرد، این جا دزد را پیدا می‌کنند و مالهارا از او می‌گیرند. اگر کسی بخواهد مردم را اذیت کند، پاسبانهای این اداره جلوی او را می‌گیرند و از کتک کاری و دعوا و زد و خورد جلوگیری می‌کنند. در رفت و آمد ماشین ها هم نظارت می‌کنند.

حسن گفت: این اداره کار خیلی دارد. اما یکی از کارهای مهمش را نگفتی که برای خودت هم آنرا انجام داده‌اند.

احمد گفت: چرا حالا یادم آمد. وقتی می خواستم بروم کربلا، گذرنامه را از این جا گرفتم.

حسن گفت: حالا درست شد.

ازآن جا جلوتر رفتند. به عمارت بزرگی رسیدند که جلوی آن فاصله به فاصله پایه زده بودند و پایه هارا بازنجیر برنجی بهم وصل کرده بودند.

احمد پرسید این جا کجاست؟

حسن گفت: این جا وزارت امور خارجه است. این وزارتخانه رابطهٔ ما را با کشور های دیگر حفظ می‌کند و منافع ایرانیانی را که با کشور های دیگر

تجارت دارند حفظ می کند. این وزارتخانه در کشور های دیگر هم نماینده دارد و دستگاه ها و اداره‌های این وزارتخانه در رفت و آمد خارجیان به‌ایران یا رفت‌وآمد ایرانیان به‌کشورهای خارج رسیدگی می‌کند. خلاصه هر جور رابطه‌ای که بین ما و کشور های دیگر باشد به وسیلهٔ این وزارتخانه است.

از این جا جلوتر رفتند و به‌سمت جنوب پیچیدند و وارد خیابان دیگری شدند. در این خیابان اول کتابخانهٔ ملی بود

حسن به احمد گفت: این جا کتابخانهٔ ملی است. هر کس بخواهد کتاب بخواند می‌رود به‌این عمارت و بدون دادن پول کتاب می‌خواند.

احمد گفت: عجب خوب است! من دلم می‌خواهد آن را به بینم.

حسن و احمد و بچه ها وارد عمارت شدند و سالن بزرگی را دیدند که عدهٔ زیادی پشت میز ها نشسته بودند و آرام و بی صدا کتاب می‌خواندند.

ازآن جا بیرون آمدند و پایین‌تر رفتند و رسیدند به موزهٔ آثار باستان.

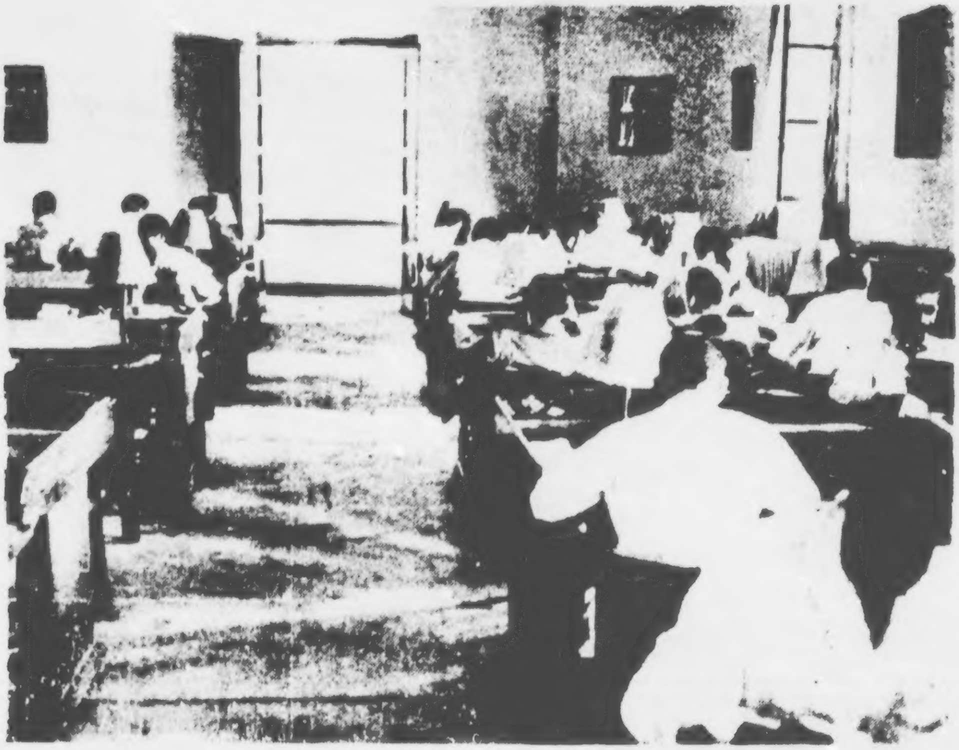

اطاق مطالعهٔ کتابخانهٔ ملی

۲۴ حسن به احمد گفت: این جا موزهٔ آثار باستان است

احمد گفت. موزهٔ آثار باستان یعنی چه؟

حسن گفت: موزه به محلی می‌گویند که یك مقدار چیز برای منظور معینی در آن جا جمع می کنند و به مردم اجازه می دهند که به تماشای آنها بروند. این جا هم موزهٔ آثار باستان است یعنی موزهٔ آثار قدیم.

احمد گفت: مثل این که خوب فهمیدم! هر چه

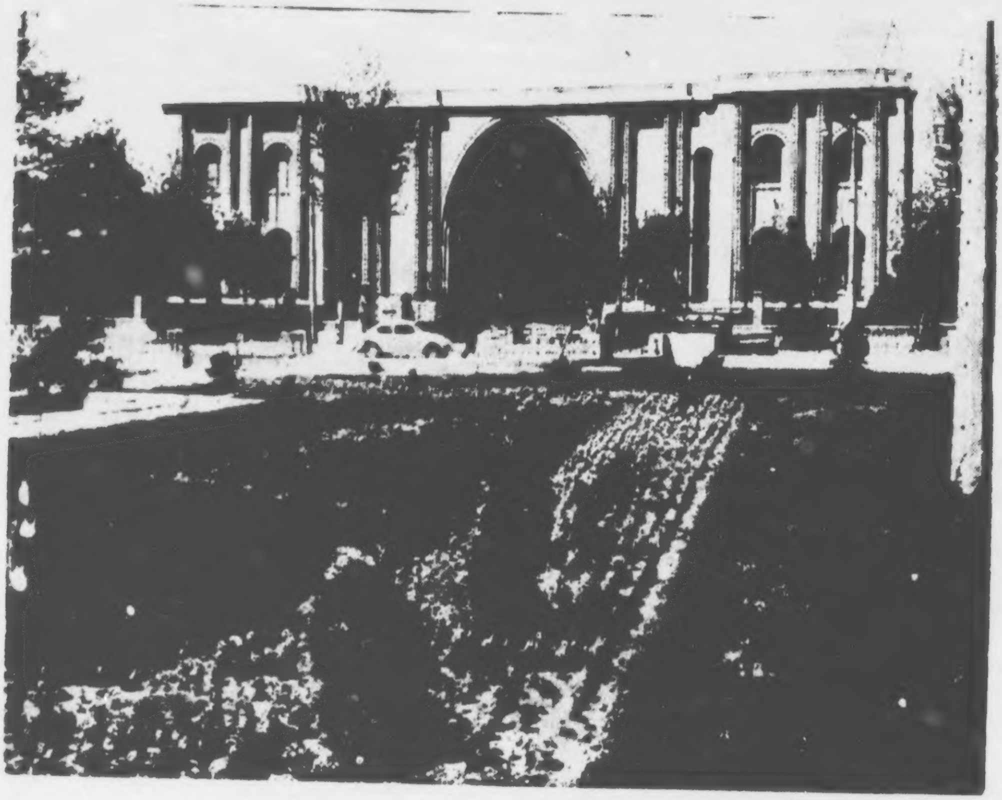

عمارت موزهٔ ایران باستان

ظرف و اسباب وچیزهای دیگر از قدیم مانده دراین جا جمع کرده اند.

حسن گفت: درست است یاد شما هست که چند نفر مدتها نزدیك ده شما پای یك تپه را می‌کندند ومی گفتند تپه کنی می کنیم؟

احمد گفت: بلی یادم است. گاهی از زیر خاك کاسه و بُشقاب و عُروسك های فِلِزّی، گوشواره، کارد و

از این چیزها در می‌اوردند

حسن گفت : همان چیزها و خیلی چیزهای دیگردراین‌جا جمع شده است

احمد گفت : ما می‌توانیم برویم تو و این چیزها را به بینیم ؟

حسن گفت: هرکس بخواهد می‌تواند در روزهای معین به‌این عمارت برود و چیزهای دیدنی را به‌بیند. مثل این که ما هم حالا می رویم تو وتماشا می کنیم.

همه وارد عمارت بزرگ موزه شدند . در آن عمارت بزرگ چقدر چیزهای دیدنی دیدند ! درآن‌جا ازقدیم‌ترین دوره چیزدیدند تا دورهٔ خودمان. از زمان هائی که در تاریخ نوشته شده است ، از زمان‌کوروش هخامنشی ، از زمان داریوش‌کبیر ، از زمان اِسکَندَر، از زمان انوشیروانِ عادِل و بَهرامِ گور و خُسروپرویز، از زمان پیغمبرِ اِسلام، از زمان شاه عباسِ کَبیر ، از زمان نادرشاه ، از زمان کَریمخانِ زند ، از زمانِ آغا محمد خانِ قاجار و فَتحعَلی شاه و ناصِرالدّین شاه و مُظَفَّرالدین شاه و احمد شاه واز زمان رِضاشاهِ کبیر تا زمان اَعلیٰحضرتِ همایونِ شاهنشاه محمد رضا شاه

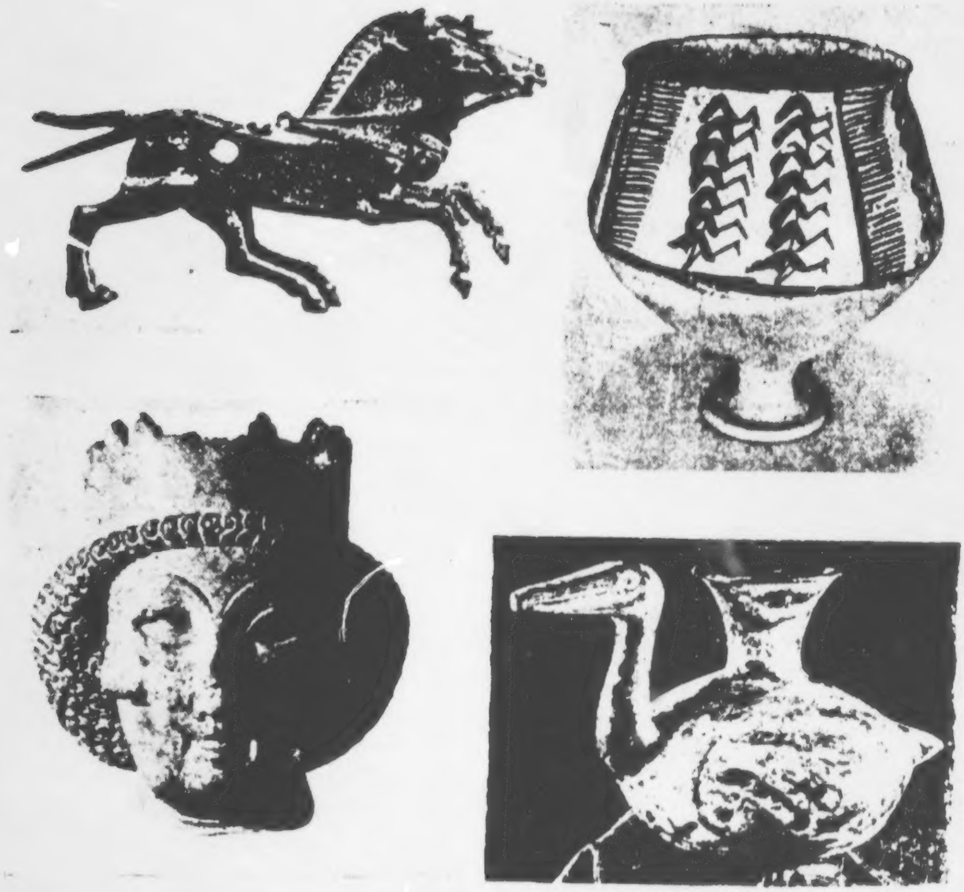

چند نمونه از آثار خیلی قدیمی

پهلوی چیزها دیدند وتماشاها کردند. چیزهای خوبی از تخت جمشید دیدند. چیزهای دیدنی از شیراز و همدان و اصفهان و مشهد دیدند

موقعی که حسن و احمد از موزه بیرون آمدند احمد گفت: من روزی خوش‌تر از امروز نبوده‌ام و هیچ روز این‌قدر چیز ندیده‌ام. اما چه چیزهای

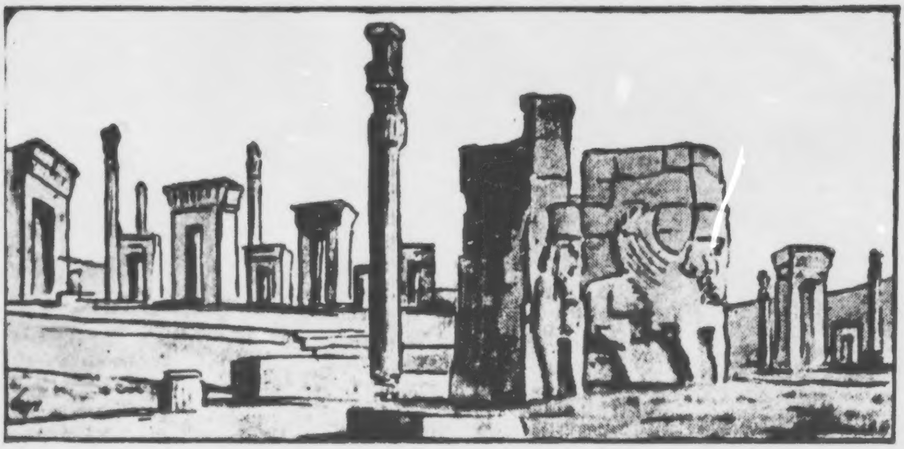

تخت جمشید

قشنگ و خوب و دیدنی بود.

حسن گفت: با اینکه چیزهائی که دیدیم مربوط به چند هزار سال به این‌طرف بود باز هم همه خوب و قشنگ و ظریف بود از این‌جا معلوم می‌شود که کشور ما ازچند هزارسال پیش تمدن و صنعتش خیلی خوب بوده و مردم ایران همیشه، بخصوص در زمان پادشاهان بزرگ هنر زیادی از خود نشان می‌دادند و درصنعت و هنر مهارت زیادی داشتند. ما که این سابقهٔ خوب را داریم امروز که دنیا در تمدن و صنعت خیلی جلو رفته است باید سعی‌کنیم با کار وکوشش پیشرفت کنیم و از کشورهای دیگر عقب نمانیم و مثل روزگار گذشته در ردیف ملتهای بزرگ دنیا درآییم.

حسن و احمد و بچه ها از موزه بیرون آمدند و چون جای دیگری را نمی‌خواستند به بینند به خانه رفتند و گردش شهر تهران را تمام کردند.

دنبالهٔ زینت و افسر در خانه

۲۵

جلوگیری از مگس - آب تمیز

زینت و افسر در آشپزخانه بودند. برای ناهار سبزی پاک می‌کردند.

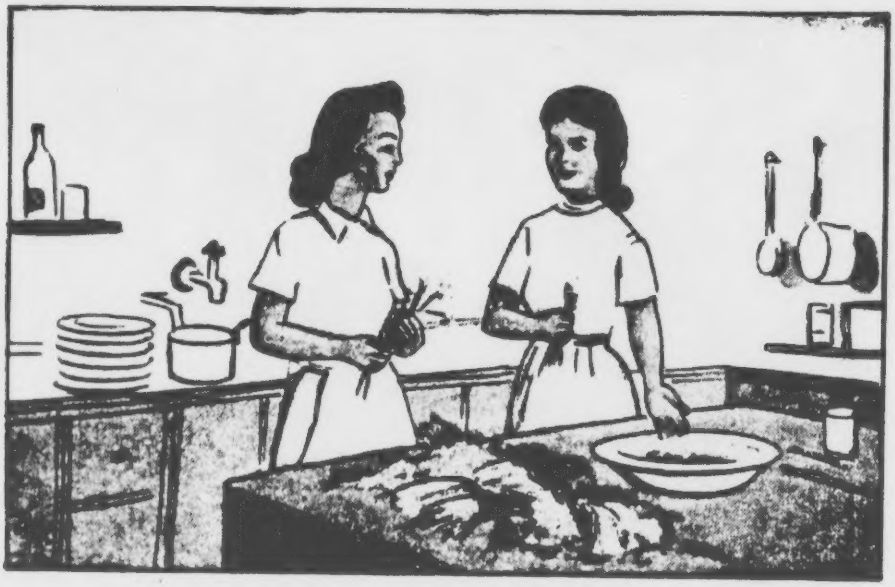

جلوگیری از مگس

افسر گفت: زینت! چه خوب است که در خانهٔ شما مگس پیدا نمی‌شود. ما در ده خیلی از دست مگس ناراحتیم. زینت خندید و گفت: این‌جا هم مگس

خیلی هست ولی راه جلوگیری هم دارد. اول بهار د.د.ت به در و دیوار می‌زنیم و مگس ها را از بین می‌بریم.

افسر- لابد د.د.ت خیلی خرج دارد؟

زینت- نه. بعکس خیلی هم ارزان است اگر شما به‌ادارهٔ بهداشت خبر بدهید به‌خانهٔ شما د.د.ت می‌زنند و شما فقط قیمت نفتی را که با د.د.ت مخلوط می‌کنند می‌دهید. تازه افسرجان! اگر د.د.ت گران هم بود باز ارزش داشت. می‌دانی مگس روی کثیف‌ترین چیز ها می‌نشیند روی زباله، خاکروبه، لجن، کثافات ونجاست انسان می‌نشیند. و دست و پایش به آنها آلوده می‌شود. بعد می‌آید روی سفره، روی ظرف غذا و خوراکی‌ها می‌نشیند و همه را آلوده می‌کند.

افسر- اگر در یك جا د.د.ت نباشد چه می‌شود کرد؟

زینت- اگر به د.د.ت دسترسی نباشد باز هم می‌شود جلوی مگس را گرفت. من سال های پیش هم که از د.د.ت زدن خبر نداشتم باز نمی‌گذاشتم مگس روی خوراکی و سفره و ظرف غذا به نشیند. هیچ وقت روی خوراکی ها را باز نمی‌گذاشتم. جلوی

پنجره های آشپزخانه توری سیمی آویزان می کردم. جلو اطاق ها هم حصیر آویزان می کردم حالا هم این تورهای سیمی و حصیر ها را می بینی. توی اطاق هم امشی می‌زدم. از این راه از آمدن مگس به اطاق یا نشستن مگس روی خوراکی و ظرف غذا جلوگیری می‌کردم. ولی یك چیز را باید به خاطر بسپاریم. اولین شرط از بین بردن مگس پاکیزگی است. در خانه نباید چیز کثیف باشد. زباله و خاکروبه نباید در خانه جمع شود. وقتی خانه تمیز بود و کارهایی را هم که گفتم کردی دیگر مگس در خانه پیدا نمی‌شود.

۲۶ شستن سبزی خوردن

در ضمن صحبت پاك کردن سبزی تمام شد. زینت لگن را از زیر شیر آشپزخانه آب‌کرد. سبزی ها را چند مرتبه در آب شست. بعد دوباره در لگن آب کرد. و از یك بطری چهار قاشق چای خوری دوائی در آن آب ریخت و بهم زد و قسمتی از سبزی ها را در آن آب گذاشت.

افسر پرسید این دوا چیست و چرا سبزی ها را در آن ریختی؟

زینت جواب داد اسم این دوا پرکلرین است

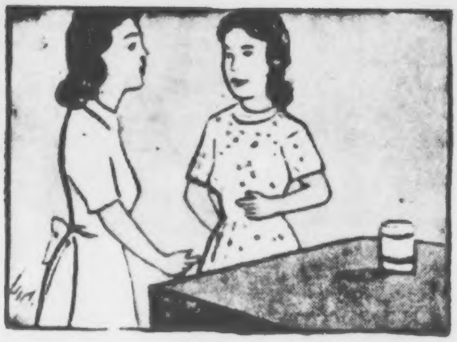

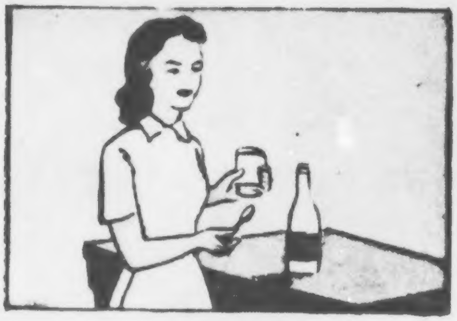

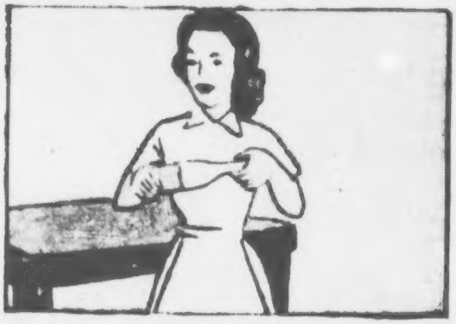

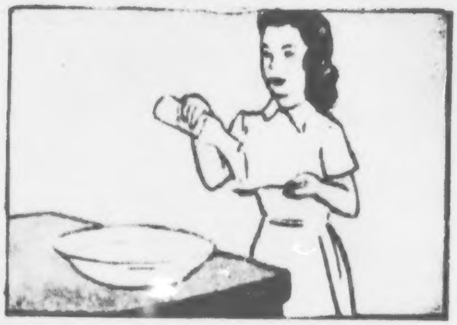

ومیکرب را می کشد. با این که من سبزی را تمیز شستم ولی باز ممکن است میکرب‌هایی در آن باشد سبزی خوردن را که خام سر سفره می خوریم در این دوا می ریزم و بیست دقیقه می‌گذارم بماند . بعد بیرون می آورم دیگر خاطرم جمع است که میکرب ندارد . افسر پرسید چطور این دوا را درست می کنی ؟ زینت جواب داد : پرکلرین را از هر دواخانه که دارد می خرم و یک قاشق آش‌خوری پر از آن را در

یك بطری می‌ریزم و بطری را پر آب می‌کنم و بهم می‌زنم اگر رنگ بطری سیاه باشد بهتر است برای اینکه دوا که در آن می ماند خراب نمی‌شود. بعد هر دفعه که بخواهم سبزی خوردن را تمیز کنم چهار قاشق چای خوری از این محلول را در یك لگن آب می‌ریزم و سبزی را در آن می‌گذارم که بیست دقیقه تا نیم ساعت بماند آن وقت سبزی را با خاطرجمعی سرسفره می‌برم.

آب تمیز ۲۷

بعد از چند دقیقه افسر گفت: زینت! این حوض وسط حیاط برای چیست؟ شما که اصلا به آن دست نمی‌زنید. آب به این خوبی وسط حیاط است. دست و صورتتان را بشویید، رخت و ظرفتان را بشویید. سبزی را بشویید. زینت گفت: افسر! اشتباه می‌کنی. تمیزی و خوبی این حوض برای این است که ما چیزی توی آن

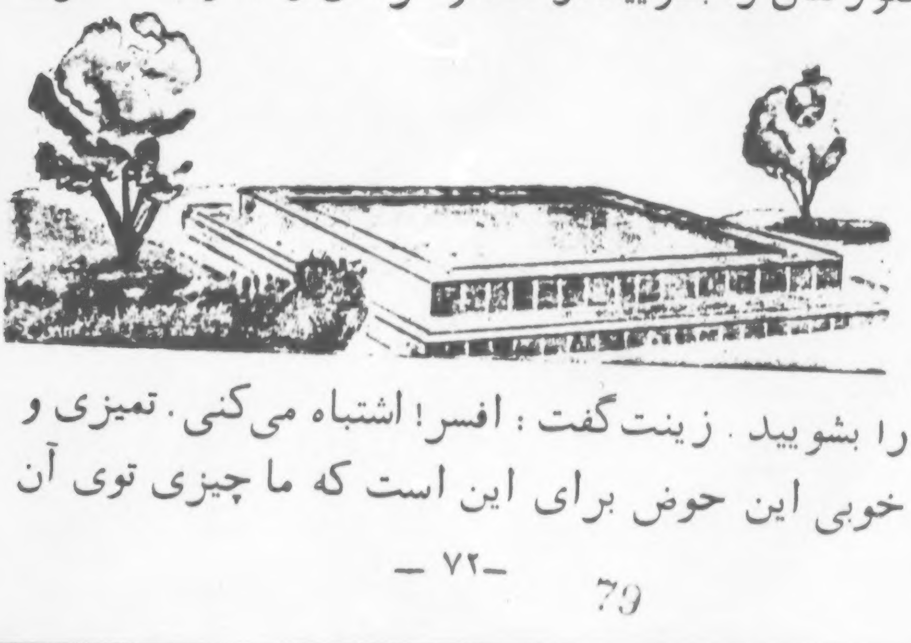

نمی‌زنیم اگر همه چیز را توی آن بشوییم که آبش کثیف می‌شود و بو می‌گیرد و باعث جمع شدن پشه و مگس می‌شود و همه را ناخوش می‌کند.

در این قسمت شهر، ما آب لوله‌کشی داریم آب لوله‌کشی تمیز و بدون میکرب است. ما این آب تمیز را از شیر می‌گیریم. آب حوض برای صفای حیاط است به باغچه هم می‌دهیم. اما چون روی آن باز است گرد و خاك و میکرب های هوا در آن داخل می‌شود و برای خوردن و دست و رو شستن خوب نیست.

جاهایی که آب لوله‌کشی ندارند آب حوض خیلی بدتر است. هیچ وقت نباید باآن دست و صورت بشویند یا چیزی در آن بزنند. خیلی از ناخوشی‌ها مثل حصبه اسهال خونی، چشم درد و ناخوشی‌های دیگر از آب کثیف پیدا می‌شود. خوردن آب کثیف یا سبزی کثیف یا سبزی که در آب کثیف شسته شده باشد باعث حصبه و اسهال خونی می‌شود. آب کثیف برای طهارت گرفتن هم خوب نیست. برای این که میکرب از هر راهی که بتواند وارد بدن می‌شود. استعمال آب کثیف برای طهارت گرفتن ممکن است باعث ناخوشی شود

۲۸ اهمیت زن و مرد در اجتماع و وظیفهٔ هر کدام

یك روز عصر خانوادهٔ حسن و احمد در حیاط نشسته بودند. تازه اسباب چای را جمع کرده بودند حسن و احمد از کارهای خود باهم صحبت می‌کردند. زینت مشغول بافتن بود. افسر نزدیك او نشسته بود و به دقت نگاه می‌کرد. بعد از چند دقیقه افسر پرسید:

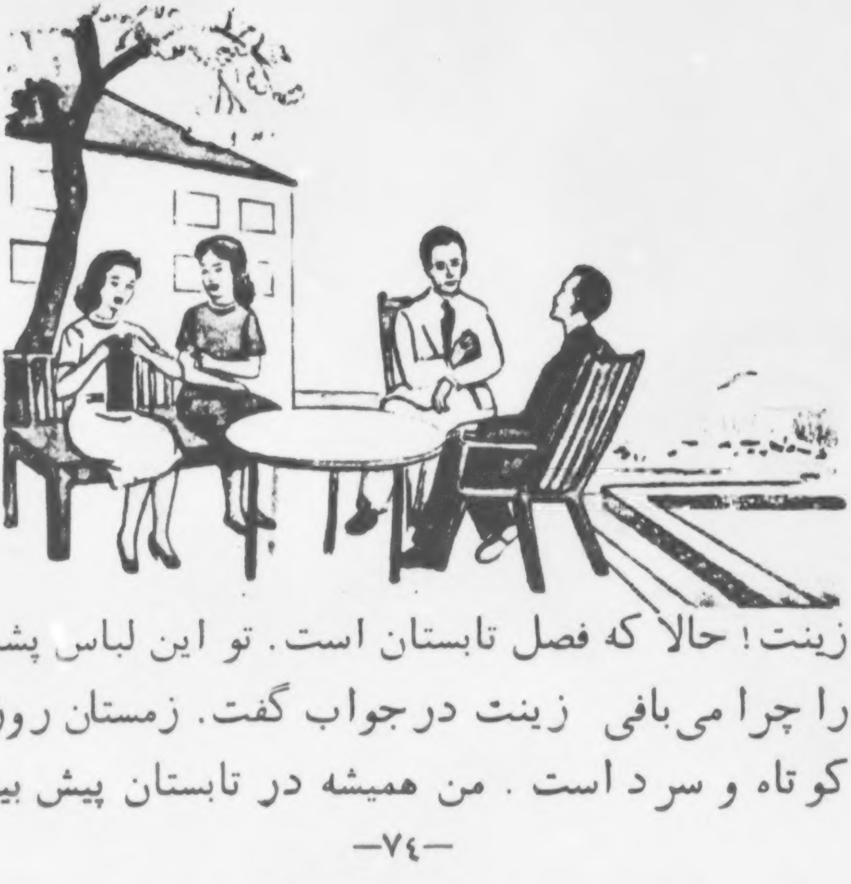

زینت! حالا که فصل تابستان است. تو این لباس پشمی را چرا می‌بافی زینت درجواب گفت. زمستان روزها کوتاه و سرد است. من همیشه در تابستان پیش بینی

زمستان را می‌کنم. لباس های زمستانی را در تابستان حاضر می‌کنم. اگر احتیاج به شستن یا دوخت و دوز و رفو داشته باشد در تابستان می‌کنم. چند بلوز پشمی و جوراب و شال گردن برای حسن و نادر و پروین می‌بافم که در زمستان آماده باشد. خیلی از کارهای زمستان را باید در تابستان پیش بینی کرد و انجام داد.

افسر جواب داد درست است. ماهم در ده مثلا تابستان سبزی خشك می‌کنیم. ترشی و این چیزها برای زمستان درست می‌کنیم.

در این ضمن بچه ها دوان دوان از اطاق بیرون آمدند. امیر می‌خندید. نادر و پروین قدری عصبانی بودند. شیرین سعی می‌کرد آنها را آرام کند.

پدر و مادرها همه با هم گفتند: بچه ها! چه خبر است؟ چه شده؟ شیرین گفت: همیشه شیطنت زیر سر امیر است. ما داشتیم مشاعره می‌کردیم. من و پروین یك طرف بودیم. نادر و امیر یك طرف. وسط مشاعره امیر گفت: هر چه باشد شما دختر ها بپای من و نادر نمی‌رسید. پروین گفت: چرا نمی‌رسیم؟ می‌رسیم. بالاتر هم می‌رسیم. نادر به پروین جواب داد. امیر از نادر

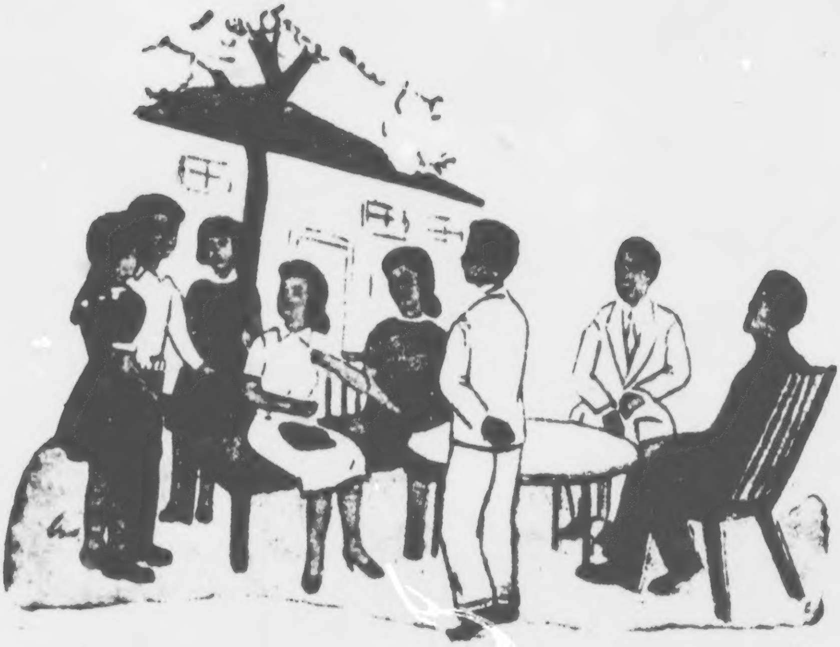

طرف داری کرد و گفت اصلا مرد از زن بهتراست حالا این ها سر این‌که زن بهتر است یا مرد یك و دو می کنند . پروین از زن طرف داری می کند و نادر از مرد . و این امیر که آتش را روشن کرده خودش می خندد . من بهتر دیدم این جا بیاییم تا شما این مشکل را حل کنید و بگویید زن بهتر است یا مرد و حق بطرف کدام است .

حسن گفت: من خیلی خوشحالم که شما می خواهید ۲۹

در این موضوع مهم صحبت کنید. زن و مرد هردو انسان و آفریدهٔ پروردگارند. این که بگوییم زن بهتر است یا مرد، مرد بالاتر است یا زن، حرف غلطی است. خوبی و بدی هرکس بسته به اعمال و رفتار اوست. خداوند در قرآن فرموده است که عزیزترین کس نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد و اسمی به خصوص از زن و مرد نبرده. زن خوب و وظیفه شناس و مرد خوب و وظیفه شناس هردو خوب و هردو برابرند. و زن وظیفه نشناس و مرد وظیفه نشناس هیچ کدام خوب نیستند.

کم کم احمد هم وارد صحبت شد و گفت: حسن! من هم خیلی به این مطلب علاقه دارم و می‌خواهم سؤالی کنم. اگر زن و مرد باهم برابرند چرا خلقتشان فرق دارد؟

حسن جواب داد زن و مرد در زندگی شریک و همسر و برابرند. تفاوت ساختمان جسمی یا تکلیفی که هرکدام در زندگی دارند باعث این نمی‌شود که بگوییم یکی بالاتر است یا یکی پایین‌تر. مرد در بیرون خانه زحمت می‌کشد. زن در داخل خانه. اگر داخل

خانه منظم نباشد مرد در خارج خانه دست و دلش به کار نمی‌رود. من و زینت در زندگی دو دوست صمیمی هستیم. هیچ چیز را از هم پنهان نمی‌کنیم. اگر گله و شکایتی داشته باشیم با هم می‌گوئیم و آن را برطرف می‌کنیم. نه این که پیش این و آن از یکدیگر گله و شکایت کنیم. بعضی مرد ها با زن خود رفتار ناپسندی دارند. به زن خود احترام نمی‌گذارند. حتی جلوی بچه ها به او حرف درشت می‌گویند یا دشنام می‌دهند. این کار خیلی زشت و برخلاف انسانیت است و بعلاوه احترام مادر را در مقابل بچه ها از بین می‌برد. من و زینت با كمك هم بار زندگی را به دوش گرفته‌ایم و به همین جهت هم هست که خسته و کسل نمی‌شویم و خوش و خرم به طرف مقصود پیش می‌رویم. میل داریم پروین و نادر هم با همین فکر بزرگ شوند. دلمان می‌خواهد آن ها هم در زندگی همین فکر را داشته باشند. بین یك مرد وظیفه شناس و یك زن وظیفه شناس هیچ تفاوتی نیست. هر دو با هم برابر و مساوی هستند.

۳۰. احمد گفت: این حرف ها که درست است اما

تو فکر نمی‌کنی که همهٔ بار زحمت زندگی به دوش مرد است و زن چندان‌کاری ندارد؟ حسن جواب داد به‌عکس من فکر می‌کنم کار و وظیفهٔ زن در زندگی از مرد کمتر نیست. فقط ما باید در نظر داشته باشیم که هرکس در زندگی وظیفه‌ای دارد. مرد نسبت به زن، به بچه و نسبت به خانوادهٔ خود وظیفه هائی دارد که باید انجام دهد. انجام دادن وظیفه منت ندارد. من همان طور که گفتم در خارج کار می کنم. زن من در داخل خانه کار می‌کند. خانه را پاکیزه نگه‌می‌دارد. از بچه‌ها مواظبت می‌کند. آسایش و راحت همه‌را فراهم می‌کند. چه بسیار شب‌ها که من تا صبح خوابیده بودم و او بیدار بالای سر پروین یا نادر نشسته بوده و از آن‌ها مواظبت می‌کرده است. این‌ها همه کار است. اگر ما مردان بگوئیم‌که چون در خارج کار می‌کنیم و پول در می‌آوریم اختیار همه چیز باید به‌دست ما باشد خیلی دور از انصاف است. زندگی شرکتی است که دو طرف دارد. یك طرف آن زن و یك طرف آن مرد است سهم هیچ کدام در این شرکت زیادتر از دیگری نیست.

وقتی صحبت حسن تمام شد زینت گفت: همین-

طور که حسن می گوید هرکس در زندگی وظیفه هائی دارد. زن هم در خانه و نسبت به شوهر و بچه های خود وظیفه هائی دارد. زن باید فضای خانه را پاکیزه و پرمحبت و شادی بخش کند. اگر محیط خانه خوش‌آیند باشد مرد آن جا را به همه جا ترجیح می دهد. بعضی زن ها شکایت می کنند که شوهرشان به خانه علاقه ندارد و وقت بیکاری خود را بیرون خانه می گذراند. من فکر می کنم شاید این مردان از داخلهٔ خانهٔ خود دل‌تنگ هستند. اگر داخل خانه رضایت بخش باشد هیچ مرد فهمیده ای بیرون از خانه را به آن ترجیح نمی دهد.

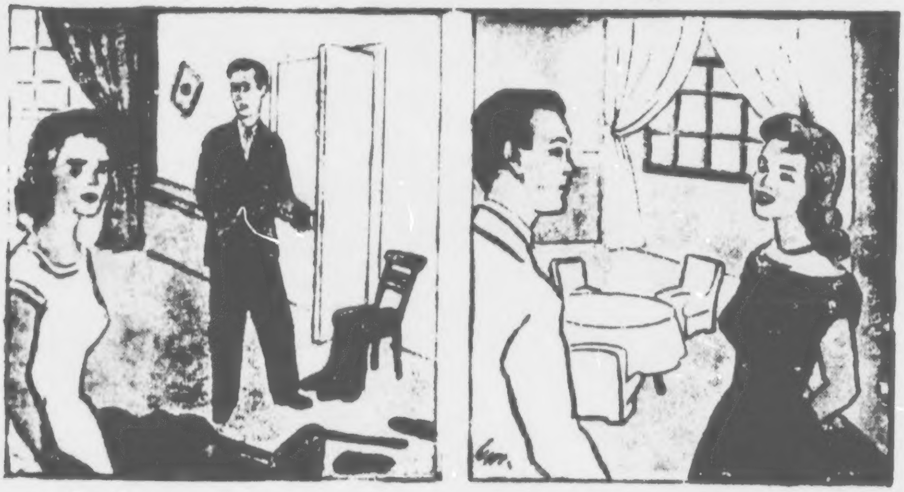

۳۱ یك زن کدبانو و خوب خانه را همیشه تمیز نگه‌
می دارد. غذا را از روی سلیقه و دقت درست می‌

کند. در خانه همیشه موهایش مرتب است. دست و صورتش تمیز است. بعضی زن‌ها فقط وقتی می‌خواهند به مهمانی بروند دست و صورتشانرا صابون می‌زنند و موهایشان را مرتب می‌کنند. در صورتی که یك زن کدبانو و با سلیقه در خانه هم خود را مرتب و تمیز نگه می‌دارد. زن با تدبیر و فهمیده اگر ناراحتی و شکایتی هم داشته باشد شوهرش خسته به خانه آمد اوقات تلخی و بد اخلاقی نمی‌کند. با روی خوش باز حرف می‌زند و مثل مونسی مهربان با او رفتار می‌کند. بعد کم‌کم درضمن صحبت حرف های خود را می‌گوید. از شرطهای زن خوب این است که صرفه‌جو باشد. پولی را که شوهرش با سختی بدست می‌آورد به‌آسانی خرج نکند. یعنی با آن خرج های بیهوده نکند و همیشه خرج های لازم را پیش نظر داشته باشد و تا می‌تواند ازخرج های غیرلازم کم کند. از عایدی شوهر اگر چه به مقدار کم هم باشد برای روز مبادا پس انداز کند. در جلوی دیگران از شوهرش شکایتی نکند. به‌او ایرادی نگیرد و بی‌احترامی نکند قوم و خویش و دوستان شوهر را محبت واحترام کند و به خلاف آنچه بعضی ها فکر می‌کنند با قوم و

خویش شوهر خود بدرفتاری نکند زن خوب و فهمیده در بارهٔ بچه‌هایش نیز مادری وظیفه شناس و فداکار است. در تربیت آنها سعی می‌کند. از مواظبت آن‌ها کوتاهی نمی‌کند. به آن‌ها وظیفه شناسی، ادب و احترام و محبت و کمك به دیگران را یاد می‌دهد. محبت و صمیمیت نسبت به افراد خانواده و همکاری با آنان را یاد می‌دهد.

احمدگفت: من فکرمی‌کنم شما خانوادهٔ خوشبختی هستید و البته زن و مردی‌که تا این اندازه وظیفه‌شناس باشند هر دو در خوب و بد زندگی شریك و برابرند. نادر هم گفت: پروین! حالا می‌فهمم که ما بی‌خود بگو نگو کردیم. کاش این صحبت ها را اول شنیده بودیم تا بر سر بهتری یا بدتری زن و مرد حرفمان نشده بود.

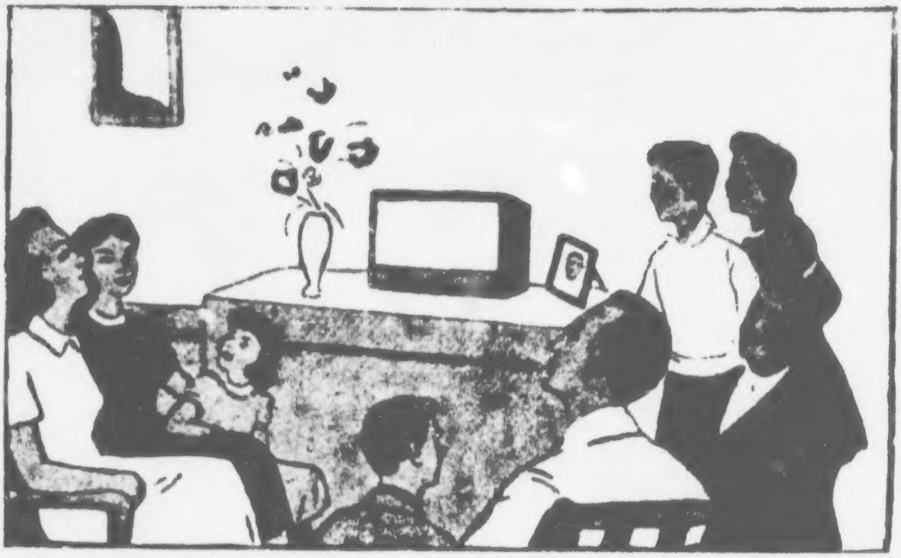

۳۲ تقسیمات کشور

منابع و محصولات کشور

یك روز حسن و احمد و زینت و افسر و بچه‌ها در اطاق نشسته بودند و به‌خبرهای رادیو گوش می‌دادند.

گویندهٔ رادیو وضع محصول هراستان را شرح می‌داد و آنرا با وضع محصول سال‌های پیش می‌سنجید. مثلا می گفت : امسال وضع محصول چای و مرکبات استان دوم بسیار خوبست . در استان اول محصول برنج بواسطهٔ کم آبی چندان خوب نشده است . اما وضع صید ماهی بهتر از سال گذشته است . در استان پنجم غله فراوان و قیمت آن نسبت به پیش ارزان‌تر است.

احمد گفت : در قدیم هیچ اسمی از استان و شهرستان نبود و به جای آن‌ها ایالت و ولایت می‌گفتیم. حالا من معنی این اسم‌ها را نمی‌دانم چیست و کسی هم آن‌ها را به من خوب حالی نکرده است.

حسن گفت : برادر جان ! یاد گرفتن این اسم ها هیچ سخت نیست. حالا من آن‌ها را برای شما می‌گویم تا خوب یاد بگیرید. نمی‌دانم معنی کلمهٔ کشور را می‌دانی یا نه؟

احمد گفت: خوب می‌دانم. به تمام خاک ایران کشور ایران می‌گویند و می‌دانم که کشور ایران خیلی بزرگ است.

حسن گفت: دیگر از ایران چه می‌دانی؟

احمد گفت: می‌دانم که آب و هوای ایران در هر جا یک حکم می‌کند. هر چه به سمت شمال برویم هوا ملایم‌تر و هر چه به سمت جنوب برویم هوا گرم‌تر می‌شود. بطوری که اهواز و آبادان و بندر عباس در زمستان سرد نمی‌شود و تابستان هم خیلی گرم است اما در بعضی جاهای آذربایجان و خراسان زمستان خیلی سرد و طولانی است و تابستان زیاد گرم نمی‌شود

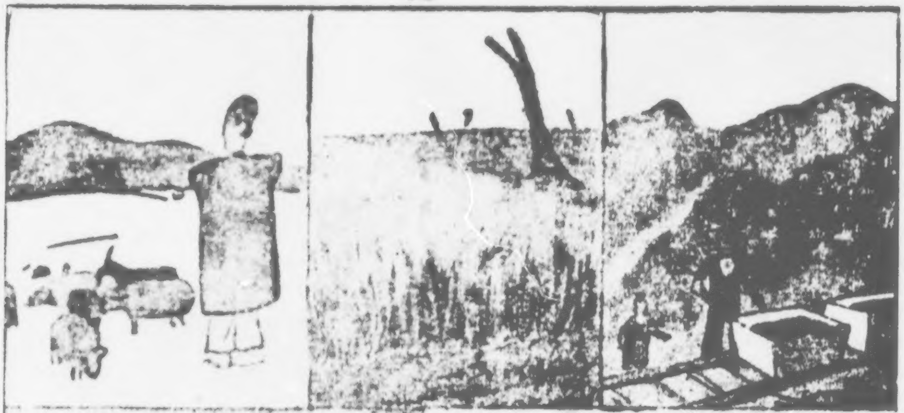

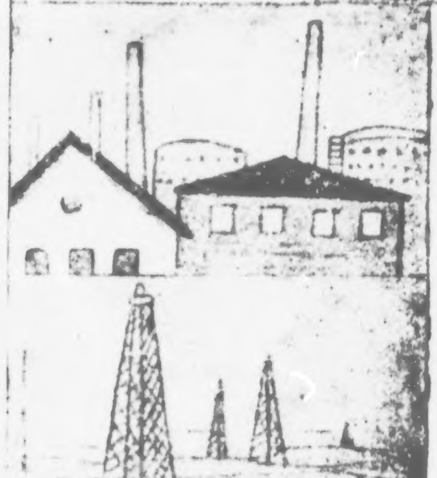

حسن گفت : دیگراز ایران چه می دانی ؟

احمد گفت: می دانم که در ایران هم معدن زیاد است هم محصول کشاورزی فراوان است و هم نگاه‌داری حیوانات معمول است.

کارخانهٔ قند و پارچه‌بافی و صابون سازی و سیمان و کار خانه های دیگری هم در ایران هست. نفت ایران بسیار پردرآمد و بسیار مهم است.

قالی ایران در دنیا شهرت دارد. خشکبار

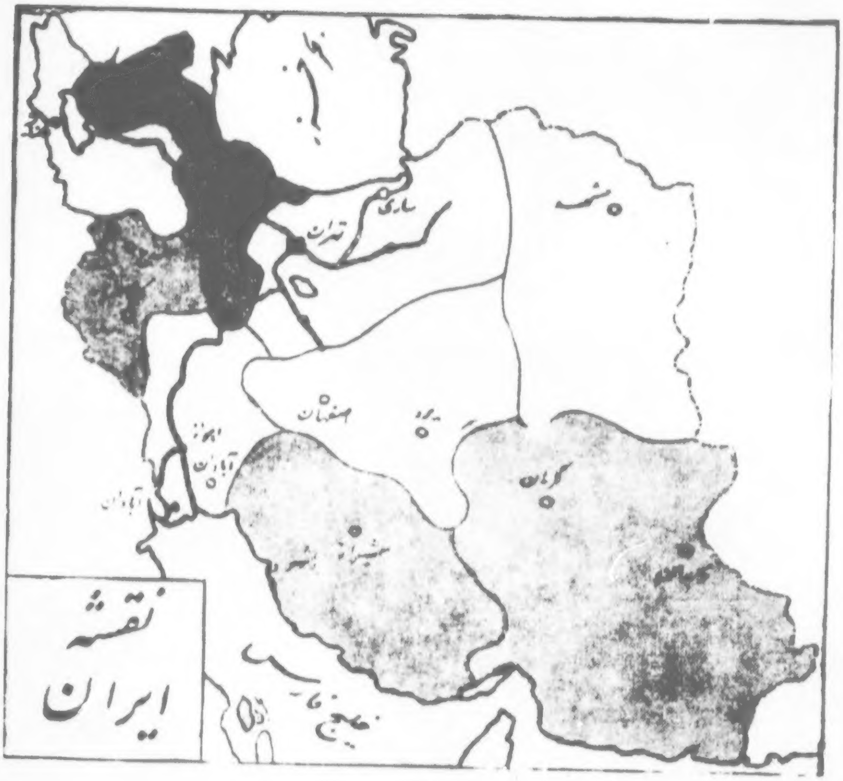
نقشه ایران
ساری
تهران
مشهد
اصفهان
یزد
کرمان
اهواز
آبادان
شیراز
بوشهر
خلیج فارس

ایران هم بسیار معروف است.

حسن گفت: بسیار خوب. حالا که این چیزها را از ایران می‌دانی، پس بدان که چون ایران کشور وسیعی است برای اینکه اداره کردنش آسان باشد آن را به چند قسمت بزرگ تقسیم کرده‌اند و اسم هر قسمت را استان گذاشته اند. و چون تهران شهر بزرگی است و پایتخت کشور است و با اطرافش خیلی وسعت و اهمیت دارد طهران و اطراف آن را هم یك

۳۳ استان کرده اند. هر استان را یك استان‌دار اداره می‌کند.

این شهرها مرکزهای مهم تقسیم بندی کشور است
تهران رشت ساری تبریز رضائیه کرمانشا
اهواز شیراز کرمان مشهد اصفهان سنندج
زاهدان.

احمد گفت: من کلمهٔ شهرستان هم شنیده‌ام. شهرستان به کجا می‌گویند؟

حسن گفت: هراستان را به چند قسمت کوچك تر تقسیم می‌کنند و اسم هر قسمت را شهرستان می‌گذارند بنابراین هر استان چند شهرستان دارد مثل شهرستان قم و شهرستان قزوین و شهرستان دماوند که جزو استان تهران است. هر شهرستان را هم یك فرمان دا اداره می‌کند.

احمد گفت: از شهرستان کوچك تر چه داریم

حسن گفت: هرشهرستان را به قسمت های کوچکتر قسمت می‌کنند و هر قسمت را بخش می‌گویند. پس هر شهرستان چند بخش دارد. هر بخش را یك بخش دار اداره می‌کند. از بخش کوچك تر دهستان است. لابد

شما بهتر می‌دانید که هر دهستان یك کدخدا دارد.

احمد گفت آنطور که شما گفتید باید محصولات استان ها خیلی با هم فرق داشته باشد.

حسن گفت: البته در آب و هوای مختلف ایران همه جور محصول پیدا می‌شود گندم و جو و غلات در تمام شهرستان های ایران به عمل می‌آید. در شهرستانهای مرطوب و پر آب برنج به دست می‌آید. در قسمت های بسیار گرم خرما به عمل می‌آید. بطور کلی خرمای بم و اهواز، حنا و زیرهٔ کرمان، زعفران و میوهٔ خراسان، گندم سیستان، پنبهٔ گرگان، مرکبات مازندران و شیراز، برنج رشت، چای لاهیجان، غله و خشکبار و عسل و لبنیات آذربایجان، روغن کرمانشاه، بنشن قزوین، پستهٔ دامغان و میوهٔ اصفهان معروف است. ازصنعت هم خاتم‌کاری شیراز، نقره‌کاری و پارچه بافی و قلمکار اصفهان، قالی کرمان وکاشان و تبریز وخراسان و اراك، گلیم کردستان، پارچه های دستی یزد، نفت خوزستان، پارچه های بهشهر، حریر چالوس شهرت دارد

احمدگفت: به کارهای دستی ایران هنوز اهمیت

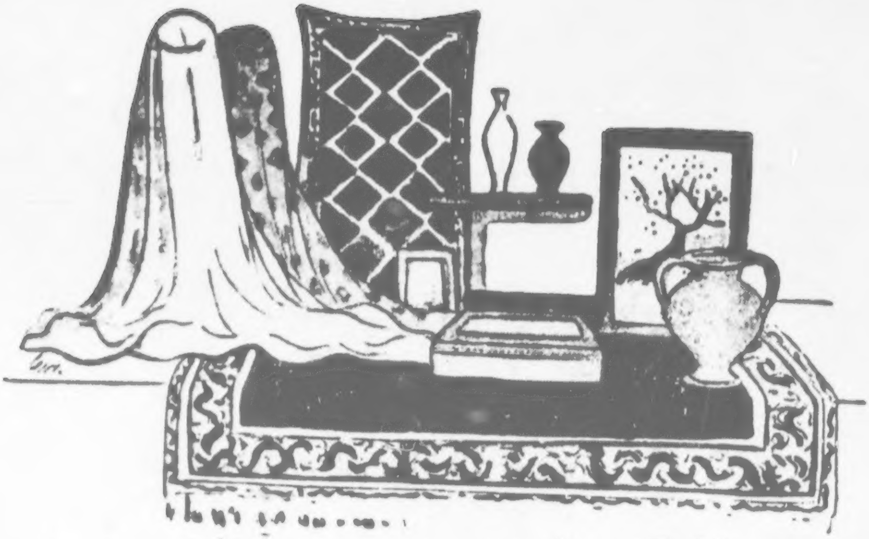

می‌دهند یا اینکه بی ارزش شده و به آنها هیچ توجهی نمی‌شود ؟

حسن گفت: بر عکس حالا به صنعت ها و کارهای دستی ایران خیلی اهمیت می‌دهند و آن ها را به قیمت گران می‌خرند. دولت هم صنعت های دستی را تشویق می‌کند . در تهران یك اداره هست به اسم ادارهٔ کل هنرهای زیبا. این اداره هم صنعت های دستی را تشویق می‌کند هم آنها را به مردم یاد می دهد. وبرای شناساندن آن ها و تشویق صنعت گران نمایشگاه درست می‌کند .

احمد گفت : آدم وقتی فکر می‌کند می‌بیند که صنعتگران و کشاورزان کشور چه مردمان مهم و پر

فایده‌ای هستند. همه باید قدرشان را بدانند و به آنها احترام بگذارند. برای این که تمام چیزها و وسایل زندگی را این‌ها بوجود می‌آورند. اگر کشاورز نباشد همهٔ مردم از گرسنگی می‌میرند و اگر صنعت‌گر نباشد همهٔ مردم باید مثل هزارها سال پیش بدون لباس و خانه و وسایل مانند حیوانات زندگی کنند. چه خوب است که هرکس سعی کند خودش جزو دستهٔ کشاورز یا صنعت‌گر شود و با تولید چیزهای لازم برای زندگانی به کشور و هم میهنان خود خدمت کند.

صحبت آن روز حسن و احمد که بسیار شیرین بود به همین جا ختم شد.

۳۴ مواظبت از چشم و دندان و گوش و بینی

یك روز شیرین مشغول خیاطی بود. ناگهان سوزن را زمین گذاشت و گفت: نمی دانم چرا چشمم یك دفعه به سوزش افتاد. مثل این که چیزی توی آن رفته. بعد با انگشت چشم خود را خاراند. زینت گفت: شیرین. صبر کن. چشمت را با سر انگشت نمال. اگر چیزی در آن رفته باشد بدتر می‌شود. من الان چای کم رنگ با آب جوشیده در استکان می‌ریزم. وقتی سرد شد چشمت را در آن بازکن. اگر چیزی توی چشمت رفته باشد

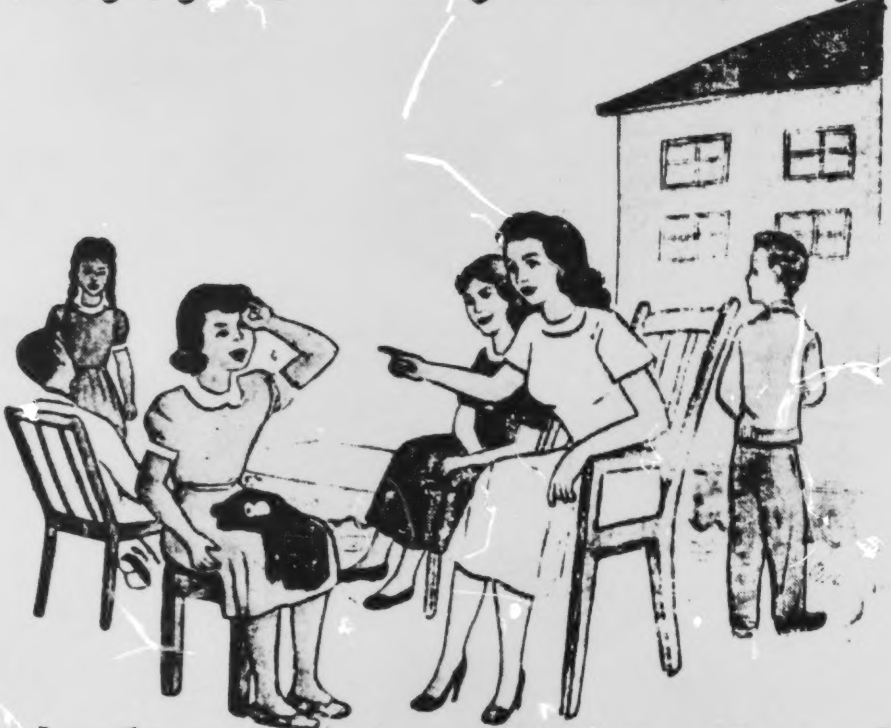

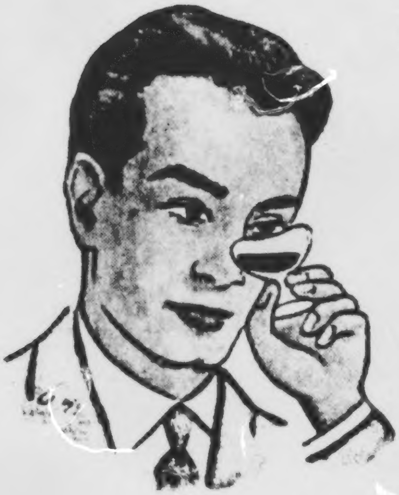

بیرون می‌آید. یادت باشد بعد از این هم اگر چیزی در چشمت رفت آن را بادست نمال. اگر چشم شوی داری چای کم رنگ را در آن بریز و چشمت را در آن باز کن. اگر نداری دستت را با آب تمیز و صابون بشوی. بعد چای کم رنگ و ولرم را در کف دستت بریز و چشمت را در آن باز کن.

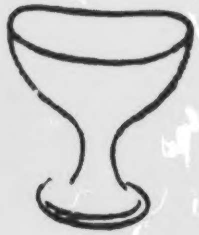

امیر گفت: من یك راه دیگر هم بلدم که خیلی خوب است. زینت گفت: امیرجان بگو ما هم یاد بگیریم.

امیر گفت:

دو دوست به هم رسیدند

اولی ـ حالت چه طور است؟

دومی ـ هیچ حال ندارم. چشمم درد می‌کند. دیشب تا صبح از درد آن نخوابیدم.

اولی ـ غصه نخور علاجش آسان است.

دومی - چه طور ؟

اولی - چند وقت پیش دندان من درد می‌کرد. رفتم پیش طبیب. آن را کند. راحت شدم.

همه از این قصهٔ امیر خندیدند. شیرین گفت: به این‌حساب من باید این چشمم را که درد می‌کند مثل دندان آن شخص بکنم.

دراین ضمن زینت برای همه چای ریخت. امیر قند بزرگی از قند دان برداشت و با دندان شکست. نادر باملایمت گفت: امیر! این چه کاری است که تو می‌کنی؟ مگر دشمن سلامت خودت هستی؟

امیر گفت: چه طور؟ نادر جواب داد آخر دندان که قند شکن نیست که با آن چیزهای سخت بشکنند. اگر تو چند دفعهٔ دیگر این کار را بکنی دندانت بکلی خراب می‌شود.

وقتی دندان آدم خراب شد هرروز ناخوش است. راستی بابا تازه جزوه‌ای خریده است که درآن بعضی دستور های بهداشتی دارد. در بارهٔ دندان هم در آن نوشته است. اگر تو بخواهی آن را بیاوریم و با هم بخوانیم. امیر گفت: عیبی ندارد. اما به سه شرط:

۳۵ یکی این که بعد از این تا من حرفی زدم شما جزوه و کتاب برایم نخوانید . از این حرف همه خندیدند . شیرین گفت: پروین جان! مبادا تو از حرفهای امیر برنجی. امیر همیشه دلش می‌خواهد شوخی کند و چیزی بگوید. نادر گفت : هرگز . تو و امیر مثل خواهر و برادر ما هستید و ما می‌دانیم که امیر شوخی می‌کند.

امیر گفت :من که هنوز حرفم تمام نشده . دوم این که من می‌ترسم اگر فردا هم دست به گوشم بزنم شما جزوه‌ای هم برای گوش داشته باشید و بخواهید بخوانید . زینت گفت : اتفاقا در این جزوه تنها دربارهٔ دندان نوشته نشده دربارهٔ چشم وگوش و بینی هم نوشته شده . بگذار نادر آن را بیاورد و بخواند تا همه گوش کنیم. امیر گفت: صبر کنید. قسمت سوم شرط من مانده است. من قصهٔ قشنگی برای دندان بلدم . شما باید قصهٔ مرا گوش کنید تا من هم جزوهٔ شما را گوش کنم . پروین و نادر گفتند : بگو . ما از خدا می‌خواهیم . امیر گفت :

یك روز دو نفر شرط کردند کلمه هایی بگویند که هم‌وزن و هم صدا و متناسب باشد . هرکس نتوانست جواب دیگری را بدهد شرط را باخته است . جمعیت

زیادی هم دور آن ها بود .

اولی گفت : آبان

دومی گفت : باران

اولی گفت : ایوان

دومی گفت : میدان

اولی گفت : رو

دومی گفت : مو

همین طور هرچه اولی می‌گفت دومی لغتی متناسب می‌آورد . تا اولی گفت : دندان . دومی بی معطلی گفت : کباب بره . اولی گفت : شرط را باختی . کباب بره را که نمی‌شود با دندان آورد . دومی گفت : پس چه چیز را می‌شود بادندان آورد. اولی جواب داد مثلا سندان دندان و سندان با هم متناسبند . دومی رو به جمعیت کرد و گفت : شما همه عاقلید . انصاف بدهید دندان با سندان بیشتر مناسبت دارد یا با کباب بره ؟

پروین و نادر و شیرین خیلی خندیدند . بعد نادر جزوهٔ بهداشت را آورد و چنین خواند :

دندان

دندان برای سلامت بدن و زیبایی صورت خیلی

۳۶ اهمیت دارد اگر دندان سیاه یا کرم خورده باشد هم بد نما است هم نمی‌توانیم غذا را درست بجویم و در نتیجهٔ خوردن غذایی که درست جویده نشده مریض می‌شویم. روی دندان را جسم سفید و سختی پوشانده که به آن مینا می‌گویند. مینا دندان را از سرما و گرما و میکرب های موذی حفظ می‌کند.

برای سلامت دندان ها شرط اول این است که آن ها را پاکیزه نگه داریم. یعنی بعد از هر غذا آن ها را بشوییم. اگر دندان ها را بعد از غذا نشوییم ریزه‌های غذا لای آن ها می ماند و رفته رفته فاسد و گندیده

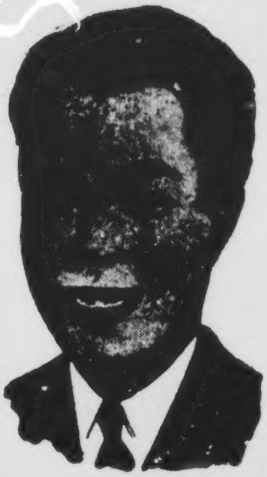

دندان سالم و قشنگ

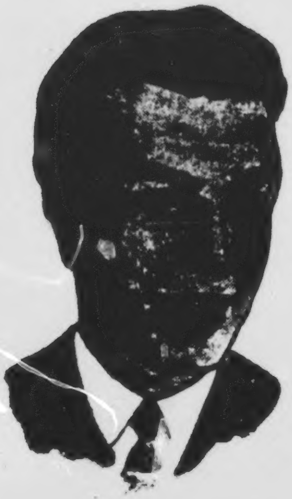

دندان ناسالم و بدنما

می‌شود و دندان را سوراخ می‌کند. در این حال می‌گویند دندان کرم خورده است. از دندان کرم خورده سمی ترشح می‌شود. این سم وقتی با غذا مخلوط و وارد معده شود انسان را مریض می‌کند. چه بسیار اشخاصی که ناخوشی های سخت داشته‌اند و آخر معلوم شده که سبب آن ناخوشی‌ها فقط خرابی دندان بوده است. پس باید دندان‌ها را مرتب بعد از غذا بشوییم مخصوصاً شب پیش از خوابیدن زیرا چندین ساعت دهان بدون حرکت می‌ماند و خرده های غذا چنان‌که گفتیم لای دندان می‌ماند و فاسد می‌شود. مسواك را باید تمیز نگه داریم و جایی نگذاریم که گرد و غبار روی آن به‌نشیند. هیچ وقت نباید مسواک شخص دیگری

را به کار به بریم . نباید چیز های سخت مثل فندق و پسته و بادام وقند را با دندان بشکنیم که مینای دندان خرد می‌شود و می‌ریزد. چیز هایی که زیاد سرد و یا زیاد گرم است نباید نخوریم. بهتر است سالی یك بار دندان‌هایمان را به طبیب نشان دهیم تا اگر کرم‌خوردگی مختصری داشته باشد علاج کند

چشم ۳۷

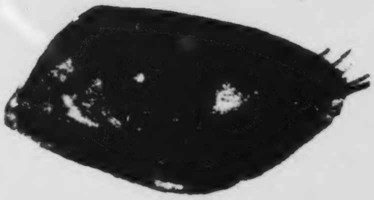

همهٔ ما اهمیت چشم را می‌دانیم بیشتر آشنائی ما با چیزهای دنیا از راه چشم است . نابینایی یکی از بدترین دردهاست. چشم عضو بسیار لطیف وحساسی است و با کوچك ترین غفلت ممکن است صدمه به‌بیند. برای مواظبت از چشمان باید هیچ وقت چشم خود را با انگشت نمالید . زیرا ممکن است سر انگشتان کثیف یا آلوده به میکرب باشد و باعث تراخم یا مرض های دیگر شود . در روشنائی کم چیز نخوانید . سر را زیاد به کاغذ نزدیك نگیرید . اگر چشمتان از دور یا نزدیك درست نمی‌بیند نزد طبیب بروید تا عینك برای شما معین کند. با آب کثیف دست

و صورت نشویید. برای خود حولهٔ جدا داشته باشید

گوش

گوش از اعضای مهم بدن است. گوش تنها وسیلهٔ شنیدن نیست. بلکه ما حرف زدن را هم اول از راه شنیدن یاد می‌گیریم. قسمتی ازگوش که از خارج دیده می‌شود لالهٔ گوش نام دارد

قسمت اصلی گوش پشت لاله قرار دارد. میان لالهٔ گوش مجرایی است که آن را سوراخ گوش می‌گویند. در آخر این سوراخ پردهٔ گوش است. از گوش باید خیلی مواظبت کرد و همیشه آن را تمیز نگه داشت. در موقع شستن باید احتیاط کنیم آب داخل سوراخ گوش نشود. هم چنین نباید گوش را با چوب یا سنجاق پاك کرد زیرا ممکن است گوش را زخم کند یا پردهٔ گوش پاره شود و انسان را کر کند.

بینی ۳۸

بینی هم عضو مهمی است. هم با آن نفس می‌کشیم، هم بو ها را حس می‌کنیم. داخل بینی موهای

ریزی هست. وقتی ما با بینی نفس می‌کشیم این موها مانع می‌شود که گرد و غبار داخل ریهٔ ما شود پس همیشه باید از بینی نفس بکشیم. برای این که هم گرد و غبار هوا گرفته می‌شود و هم اگر هوا سرد باشد از سردی آن کم می‌شود و بنابراین سرما نمی‌خوریم و سینه درد نمی‌گیریم.

سرماخوردگی های سخت و پشت سر هم ممکن است حس شامه را ضعیف کند یا از بین ببرد.

شیرین گفت: راستی دانستن این چیز ها برای همه کس لازم است تا بتواند سلامت خود را حفظ کند.

زینت گفت: همین طور است. آدم باید برای سلامت خود بکوشد یعنی از اعضاء بدن خود مواظبت کند. چشم و گوش و دست و دهان و سایر اعضاء را سالم و پاکیزه نگه دارد. اما می دانید که بدن یا جسم را با آب پاکیزه می کنیم، ولی پاکیزگی و سلامت روح واخلاق در کردن کار های خوب و نکردن کار های زشت و ناپسند است.

برای سلامت و پاکیزگی اخلاق و روح باید چشم

و گوش و دست و زبان را از کار های ناشایست باز داریم. مثلا:

با زبان غیبت نکنیم. دروغ نگوییم. حرف زننده و تلخ یا دشنام بر زبان نیاوریم. با گوش حرف های ناشایست و غیبت و حرف های محرمانهٔ مردم را نشنویم.

بادست کار نادرست وکاری که به ضرر دیگران باشد نکنیم

چشم را از دیدن چیز های حرام ومال دیگران بپوشیم.

به این ترتیب رضایت خداوند متعال را حاصل کرده‌ایم و شکر نعمت بینایی و شنوایی وسایر حواس را ادا کرده‌ایم.

۳۹

احترام به قانون و حفظ آن

در راه سینما

یك روز عصر حسن و خانواده اش با مهمان های خود برای رفتن به سینما از خانه بیرون رفتند. پروین ونادر گفتند: چون هوا خوب است و وقت هم داریم پیاده برویم. همه قبول کردند و صحبت کنان به راه افتادند تا به سر چهار راهی رسیدند. امیر خواست از وسط خیابان رد شود. نادر بازوی او را گرفت و گفت: صبر کن. حالا ما نباید رد بشویم. می بینی که حالا اتومبیل‌ها رد می‌شوند. هر وقت آن چراغ قرمز شد اتومبیل‌ها می ایستند و ما رد می شویم. وقتی می‌خواهیم از وسط خیابان رد شویم باید مواظب خود باشیم. اول طرف دست چپ را نگاه کنیم

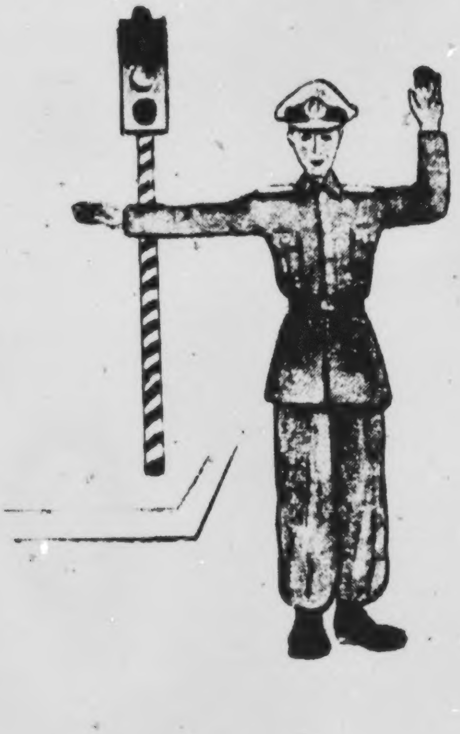

تا به وسط خیابان برسیم . بعد مواظب دست راست باشیم .

همین طور که صحبت کنان می‌رفتند احمد از حسن پرسید این میخ کوب های وسط خیابان برای چیست ؟

حسن ـ نگاه کن ! مردمی که می خواهند از یک طرف خیابان به طرف دیگر بروند از میان این میخ‌کوب‌ها عبور می‌کنند .

احمد ـ چرا نباید هرکس آزاد باشد که از هر جا بخواهد عبور کند ؟

حسن ـ در زندگی اجتماعی دهکده یا شهر یا مملکت باید هر کس تا حدی آزاد باشد که مانع آزادی دیگران نشود . بهتر بگوییم آزادی فرد در جامعه حدی دارد . این حد را قانون معین می کند و آن را حفظ می‌کند . پس آزادی یعنی عمل کردن به آنچه قانون اجازه داده است . قانون و مقررات اجتماعی برای جلوگیری از بی‌نظمی و هرج و مرج است .

بیشتر مردم به معنی کلمهٔ آزادی به خوبی پی نبرده اند و تصور می‌کنند آزادی حد و اندازه ندارد و هرکس هر کاری بخواهد می تواند بکند و حال آن

۴۰ که آزادی عبارت از رعایت حال دیگران و احترام به حق آنان است. مثلا من نمی‌توانم بنام آزادی هنگام عبور از خیابان داد و فریاد راه بیندازم. آواز بخوانم. مردم را ناراحت و بی خواب کنم. یا در خانهٔ خود صدای رادیو را آن قدر بلند کنم که همسایگان خود را از آسایش محروم سازم. یا برای کوتاه کردن راه خود از وسط کشت زارها و باغ ها و مزرعه های مردم عبور کنم. آیا من می‌توانم بنام آزادی این کارها را بکنم؟ هرگز. هیچ کس به من این حق را نمی دهد. بلکه برای این که راحتی دیگران را از بین برده ام مرا سرزنش و مجازات خواهند کرد.

به سینما رسیدند و بلیط خریدند و داخل شدند.

در وسط سینما شیرین از پروین چیزی پرسید. پروین گفت: شیرین! عذر می خواهم که حالا نمی‌توانم جواب ترا بدهم. وقتی از سینما بیرون رفتیم به تو جواب می دهم.

فیلم قشنگی بود. همه خیلی تفریح کردند. وقتی بیرون آمدند پروین گفت: شیرین! حرف زدن در سینما اسباب زحمت دیگران می شود و نمی توانند فیلم را

METROPO
Textiles

بفهمند. فکر کن در سالن سینما چند صدنفر نشسته‌اند. اگر هر کس یك کلمه حرف بزند سر و صدای زیادی بپا می‌شود. در سالن سینما غیر از حرف زدن چند چیز دیگر هم ناپسند است. سیگار کشیدن، تخمه شکستن، سر و صدای صندلی ها را در آوردن، جلوی مردم را گرفتن و هر کار دیگری که باعث زحمت مردم بشود.

حالا اگر سؤالی داری بپرس تا با کمال میل

جواب بدهم . شیرین گفت: من از سینما خیلی خوشم می‌آید حیف که در ده سینما نیست و ما هر وقت به شهر برویم می‌توانیم سینما به بینیم . در این وقت زینت گفت: البته سینما یکی از صنعت های مهم ومفید است که انسان به وسیلهٔ آن‌هم تفریح می‌کند هم چیز های خوب می‌بیند و یاد می‌گیرد . فیلم هائی هست که مطالب تازه ، چیز هایی مربوط به تاریخ ،جغرافیا یا مطالب اخلاقی و غیره به آدم یاد می‌دهد . اما ضمناً باید بدانیم که هر فیلمی هم برای دیدن خوب نیست. پس برای سینما رفتن باید دقت کنیم و فقط برای دیدن فیلم های خوب و مفید برویم

۴۱ فقط خدا از غیب خبر دارد

یك روز زینت و افسر برای خرید چیزی به خیابان رفته بودند. افسر چشمش به یك زن افتاد که کنار خیابان نشسته بود و یك دستمال سفید جلوی خودش پهن کرده بود و چند دانه نخود روی آن چیده بود. همین که زینت و افسر به او نزدیك شدند، آن زن گفت: فال می‌گیرم، سرگذشت می‌گویم، سرکتاب باز می‌کنم، بفرمایید جلو.

افسر به زینت گفت: بیا برویم یك فال بگیریم. من می‌خواهم از آیندهٔ خودم با خبر بشوم.

زینت از حرف افسر خنده‌ای کرد و گفت: خیال می‌کنی این زن از آیندهٔ ما خبر دارد؟ مگر این زن خداست که از آینده خبر داشته باشد. اگر ما عقیده داشته باشیم که این زن بی‌سواد می‌تواند با چند نخود از آیندهٔ کسی خبر بدهد گناه کرده‌ایم برای این که او را شریك خدا دانسته‌ایم.

افسر گفت: پس شما می‌خواهید به گویید فال گرفتن و سرکتاب باز کردن هیچ کدام فایده ندارد

و درست نیست و ما نباید به انها اعتقاد داشته باشیم؟

زینت: گفت البته که نباید اعتقاد داشته باشیم. خداوند فرموده است که هیچ کس جز او ازغیب خبر ندارد. فال گیر و رمال می خواهند پول پیدا کنند و زندگی کنند اما راه درست و خوب برای پول پیدا کردن را نمی دانند. بد نیست که یك داستان برایت بگویم: به فال گیری گفتند که خانه ات را دزد زده است. فال گیر سراسیمه به سمت خانهٔ خود می دوید و می گفت: نمی دانم کدام بی انصاف به خانهٔ من دستبرد زده است. کاش صبح خبر داشتم و خانه را به دست کسی می سپردم.

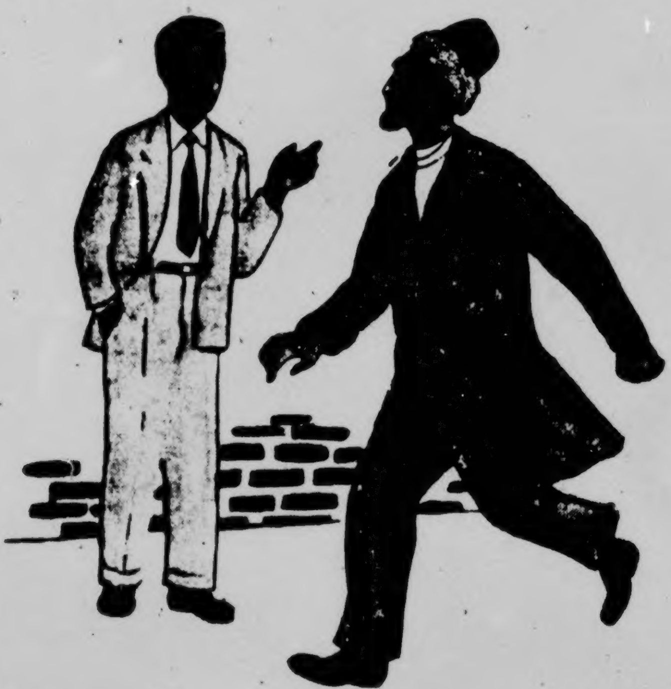

یکی از راهگذر ها حرف او را شنید و به او گفت : تو که سرنوشت امروز خود را نتوانستی پیش بینی کنی از کجا می دانی که فردا بر سر این و آن چه خواهد آمد ؟

افسر گفت : راست می گویی . چرا من تا بحال به این چیزها پی نبرده بودم ؟ انسان نباید خوش باور باشد و گول زبان چرب و نرم فال گیر و سر کتاب باز کن و آینه بین را بخورد و پولش را که به زحمت پیدا می‌کند به آن ها بدهد .

زینت گفت : حالا خوب متوجه شدی و حکماً دیگر گول این جور اشخاص را نمی خوری . بدبختی و خوش بختی هر کس از گفتار و رفتار خود اوست نه از چیز دیگر . اگر انسان گرفتاری دارد باید به بیند علت این گرفتاری چیست و از کجا ریشه می گیرد . آن علت را رفع کند و گرفتاری را از بین ببرد . نه این که دست به دامن فال گیر و رمال بشود . اگر خودش یا بچه اش نا خوش است باید پیش دکتر برود و با دوا و غذا او را معالجه کند. این وظیفه را انجام بدهد و ضمناً از خداوند هم سلامت و عافیت طلب کند

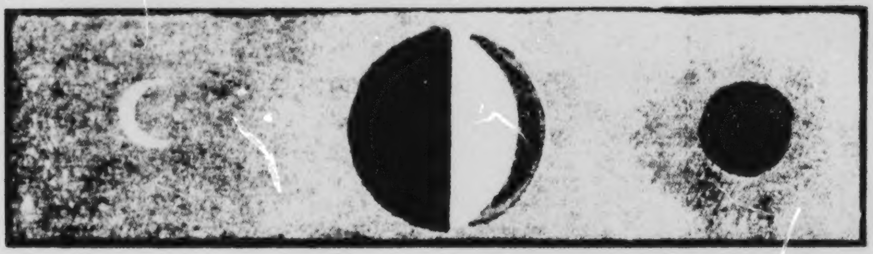

۴۲ روز و شب چطور پیدا می‌شود؟ روز ماه و ستاره‌ها کجا هستند؟ زمینی که ما خیال می‌کنیم بی‌حرکت است دایم حرکت می‌کند. دریاها و خشکی‌ها

شب مهتابی بود. همه بعد از خوردن، شام در ایوان نشسته بودند. بچه ها کمی دور تر از بزرگ تر‌ها نشسته بودند. امیر آهسته صحبت می‌کرد صحبتش که تمام شد نادر و پروین و شیرین به صدای بلند خندیدند. حسن گفت: شیطان ها! چرا هر وقت حرف خنده دار می‌زنید بلند نمی‌گویید که ما هم بشنویم. پروین گفت: باباجان! نمی‌دانید این امیر چه قصه‌های خنده داری بلد است. حسن گفت: امیر! خواهش می‌کنم یك دفعه هم آنچه را برای بچه ها گفتی برای بزرگ ها بگو.

امیر گفت: چیز ساده‌ای بود. خنده نداشت. تقصیر خود پروین و نادر است که زود به خنده می

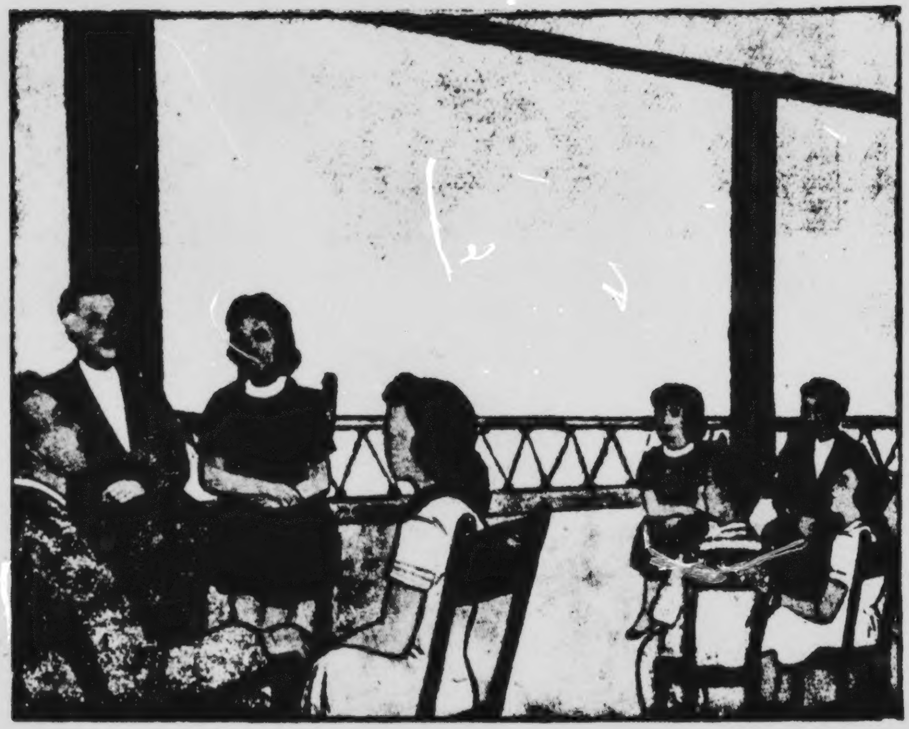

افتند. من دیدم همه خیلی از مهتاب خوششان آمده و تعریف آنرا می کنند. حکایتی از ملا نصرالدین به یادم آمد که این طور است:

از ملا پرسیدند ماه بهتر است یا خورشید. ملا جواب داد ماه. گفتند چرا؟ جواب داد برای این که خورشید روز که همه جا روشن است واحتیاجی به آن ندارند در می آید. اما ماه شب تاریك که آدم به روشنی احتیاج دارد در می آید:

پروین و نادر و شیرین دوباره خندیدند. پدر

و مادر ها هم به خنده افتادند . بعد شیرین و پروین گفتند: راستی چه خوب بود که آدم می‌توانست از همه چیز در دنیا سر در بیاورد . حسن پرسید مثلا از چه چیز ؟ شیرین گفت :من خیلی وقت ها فکر کرده‌ام که چرا روز روشن است و شب تاریك ؟ روز ها ماه و ستاره ها کجا هستند؟ شب خورشید کجاست ؟ یا وقتی خیلی بچه بودم فکر نمی‌کردم غیر از ده جای دیگری هم باشد و مردم دیگری وجود داشته باشند . کم کم بزرگ تر که شدم فهمیدم که تهران و شهرهای دیگری هم هست . اما نمی دانم باز هم روی زمین شهر های دیگری هست یا نیست ؟

حسن گفت : شیرین ! تو دختر فهمیده ای هستی که فکر این چیزها را می‌کنی ان‌شاءالله به کلاس‌های بالاتر می‌رسی و همه چیز را می فهمی . شیرین گفت: کاش زودتر به کلاس‌های بالاتر می‌رسیدم و این چیزها را یاد می‌گرفتم . پس چرا حالا فقط به ما خواندن و نوشتن یاد می دهند . حسن جواب داد برای این که خواندن و نوشتن مقدمه است . اول در دبستان خواندن یاد می دهند تا به وسیلهٔ آن چیز های دیگر یاد بدهند .

در دبستان بجز خواندن و نوشتن حساب، بهداشت مطالب دینی، جغرافی، تاریخ و چیز های دیگر یاد می‌دهند. این چیز هایی را که تو الان می خواهی بفهمی مربوط به جغرافی است.

۴۳ در این موقع احمد گفت: من هم خیلی علاقهٔ دارم که این چیزها را بفهمم. حسن گفت: بسم الله بفرمایید شما هم گوش کنید.

اولین مطلبی که باید این جا بدانیم این است که زمینی که ما بروی آن زندگی می‌کنیم مانند توپ بزرگی است که در فضا به سرعت به دور خود می‌چرخد.

امیر- اگر زمین گرد است چرا ما گردی آن را نمی بینیم؟

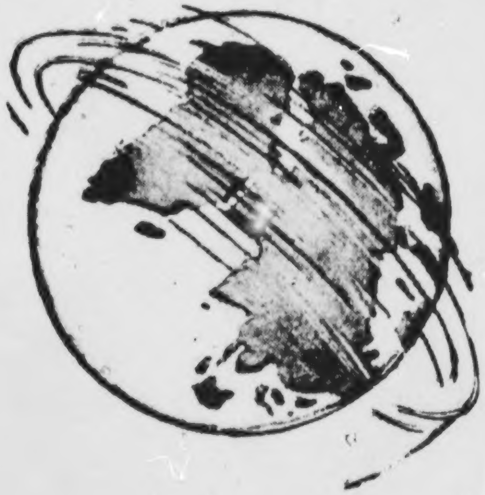

حسن- چون ما به اندازهٔ کافی از زمین دور نیستیم نمی‌توانیم همهٔ آن را به بینیم یا گردی آن را حس کنیم. ولی اگر سوار

هواپیما شویم و از زمین خیلی دور بشویم گردی آن را به چشم می‌بینیم . دلیل این که ماه و خورشید به نظر ما گرد می‌رسند این است که ما از آن‌ها خیلی دوریم و آن‌ها را به شکل حقیقی خودشان که گرد است می‌بینیم

پروین گفت : بسیار خوب . باور کردم که زمین گرد است . دلیل این که به دور خودش می چرخد چیست ؟

حسن جواب داد : ثابت کردن این مطلب آسان است . شما می‌دانید در هرشبانه روز که بیست وچهار ساعت است مدتی هوا روشن است که به آن روز می‌گوییم و مدتی هوا تاریك است که به آن شب می‌گوییم .

امیر گفت : این را که همه می دانیم که روز هوا روشن است و شب هوا تاریك است . اما این چه ربطی به گردش زمین دارد ؟

حسن جواب داد : می‌دانیم که خورشید هم مثل زمین گرد است و از زمین بسیار بزرگ تر است و در فاصلهٔ بسیار زیادی از زمین قرار دارد . و مثل زمین به دور خود می‌گردد . خورشید مثل یك گلولهٔ بزرگ

آتشینی است که هیچ وقت خاموش نمی‌شود و دایم به اطراف نور و حرارت پخش می‌کند. قسمتی از این نور و حرارت هم به زمین می‌رسد

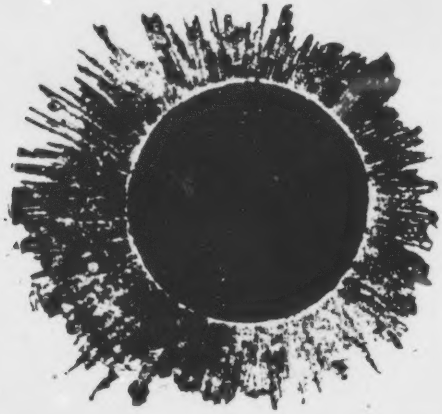

شیرین پرسید پس چرا خورشید شب به ما روشنی نمی‌دهد؟

امیر هم گفت: من هنوز نفهمیدم دلیل این که زمین به دور خود می‌چرخد چیست؟

حسن در جواب گفت: هر وقت قسمتی از زمین که ما بر آن قرار گرفته‌ایم در ضمن چرخیدن مقابل

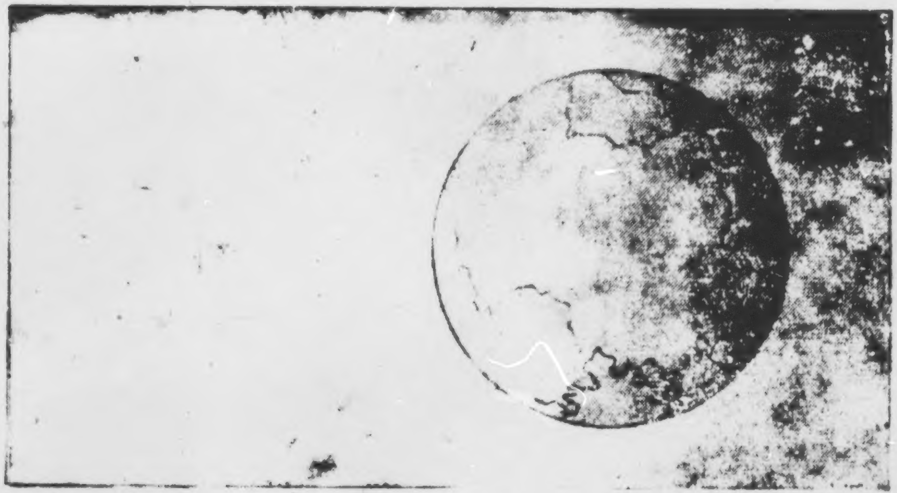

خورشید رسید روز آغاز می‌شود و چون این قسمت از مقابل آفتاب خارج شود شب خواهد شد

۴۴ در هر بیست وچهار ساعت زمین یك بار به دور خود گردش می کند و یك دور تمام گردش زمین را بدور خود شب و روز می‌نامیم .

احمد ـ خوب . این زمین که گرد است پس این آب ها یعنی آب دریاها و دریاچه ها چطور روی آن می ماند ؟

حسن ـ درست است که زمین مثل توپ گرد است. اما روی آن مثل توپ صاف نیست. بلکه پستی و بلندی دارد . آب ها در جاهای گود و پست جمع می شود . بلندی ها هم همان کوه و تپه است که ما می بینیم

احمد ـ بسیار خوب . اما من تعجب می‌کنم وقتی زمین می‌گردد چطور آب ها سرجای خود می ماند و به این طرف و آن طرف نمی‌پرد .

حسن ـ زمین یك قوه‌ای دارد که همه چیز را به سمت خودش می‌کشد و نمی‌گذارد از آن جداشوند . اگر این قوه نبود چیزی روی زمین نمی ماند وبه اطراف پرتاب می‌شد .

شیرین ـ راستی روی زمین آب خیلی زیاد است؛

حسن ـ اگر روی زمین را به چهار قسمت تقسیم کنیم روی سه قسمت آن را آب گرفته است و یك قسمتش خشکی است .

گودی های روی زمین که آب در آن ها جمع می‌شود چندین اسم دارد. یکی از آن‌ها دریاچه است. دریاچه گودال آبی است شبیه یك استخر ولی از استخر بسیار بزرگ تر است . آب بسیار وسیع را دریا می‌گویند . دریای بسیار بزرگ را اقیانوس می‌گویند

قسمتی از زمین که از آب بیرون است خشکی نامیده می‌شود . هرجا خشکی بلند باشد آن را کوه یا تپه می‌گویند .

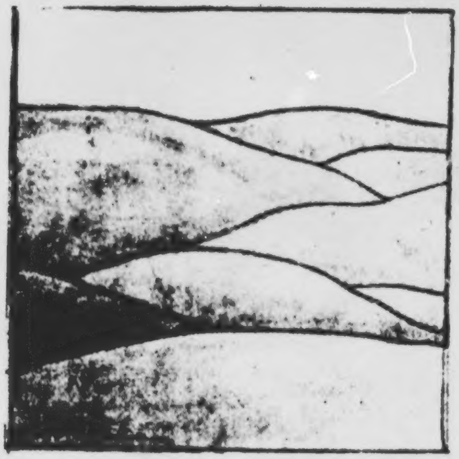

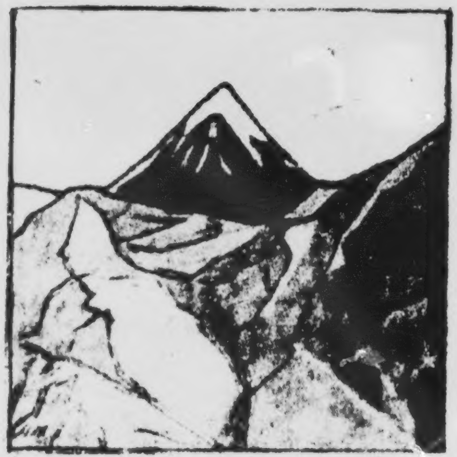

آن جا ها که خشکی پست‌تر و هموار تر است، جلگه یا دشت و دره نام دارد. بعضی از جلگه ها را که سطحشان از سطح دریا ها خیلی بالاتر است فلات می‌نامند. قسمتی از ایران فلاتی است که بیش از هزار متر ارتفاع دارد.

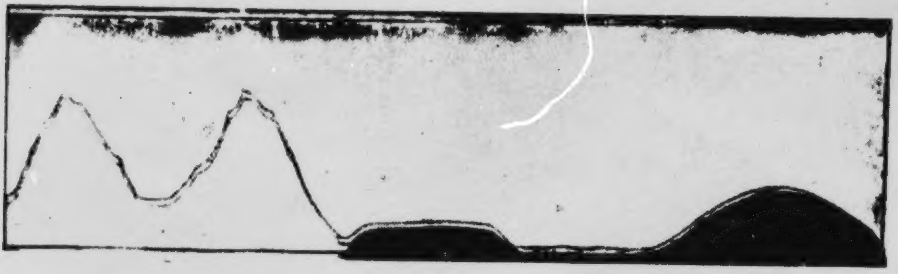

هرجا از سطح زمین که باران به اندازهٔ کافی نبارد جانوران و گیاهان در آن جا نمی‌توانند زندگی کنند و آن جا را صحرا یا کویر می‌نامند. مانند کویر لوت که شهرهای یزد و کاشان و سمنان درنزدیکی آن قرار دارد.

در جاهایی از زمین که گرم است و باران زیاد می‌بارد درخت و گیاه فراوان می‌روید. این جور جا ها را جنگل می‌گویند. بعضی از جنگل ها آن قدر درخت دارد که آدم نمی‌تواند از میان آن‌ها عبور کند و غالباً درآن‌ها جانوران و حشرات و مارهای فراوان وجود دارد.

۴۵ جاهای دیگری از زمین به‌اندازه‌ای سرد است که هیچ جانور یا گیاهی در آن جا پیدا نمی‌شود وجز برف و یخ چیزی در آن جاها وجود ندارد. کوه های بلند به اندازه‌ای سرد است که چیزی در آن ها نمو نمی‌کند. اگر کوه بسیار بلند یا تصویری از آن را دیده باشید، لابد متوجه شده‌اید که برقلهٔ آن جز سنگ‌های برهنه و یخ و برف چیزی دیده نمی‌شود.

اگر بنا باشد که شما جایی را از سطح زمین برای زندگی انتخاب کنید کجا را انتخاب می کنید؛ اگر شما آدم عاقلی باشید، نه جایی را انتخاب می‌کنید که مانند کویر گرم و خشك باشد، و نه جایی که مانند جنگل گرم و پر رطوبت باشد، و نه آن قدر بلند و سرد مانند قلهٔ کوه ها که همشه از یخ و برف پوشیده باشد.

اگر به کرهٔ جغرافیایی یا به نقشهٔ جغرافیا نگاه کنید در آن جاها خواهید دید که بزرگ‌ترین تکه‌های خشکی کجا قرار گرفته است.

در این موقع حسن از روی نقشهٔ پنج قطعهٔ عالم که آورده بود خشکی ها را به‌این اسم‌ها خواند و نشان داد:

آسیا اروپا افریقا امریکا استرالیا.

احمد - راستی آب و هوای همهٔ روی زمین یك جور است؟

حسن - نه. دو قسمت از زمین بسیار سرد است و همیشه پوشیده از برف و یخ است.

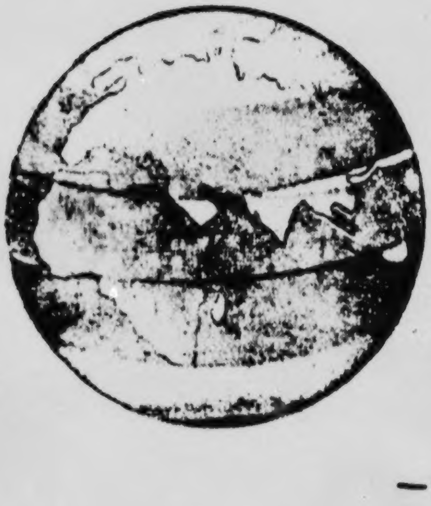

قسمت وسط زمین همیشه خیلی گرم است. بین این دو قسمت نه زیاد گرم است نه زیاد سرد.

اگر بخواهید بدانید شمال و جنوب کدام طرف است این طور کنید:

در یك روز آفتابی ساعت ۱۲ ظهر طوری بایستید که پشت شما به طرف خورشید باشد . در این صورت درست رو به شمال ایستاده اید. جنوب هم درست پشت سر شما قرار دارد.

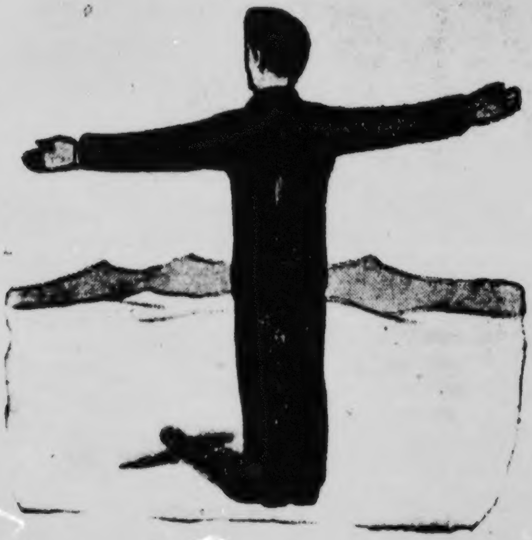

اگر در این حال دو دست را از دو طرف باز کنید، دست راست شما رو به مشرق است و دست چپ شما رو به مغرب. مشرق همان جا است که صبح خورشید در آن‌جا دیده می‌شود. مغرب آن طرفی است که هنگام غروب خورشید از نظر پنهان می شود .

۴۶ احمد- ما اسم چند خشکی روی نقشه دیدیم ایران در کدام یك از این خشکی هاست ؟

حسن - ایران در قطعهٔ آسیا است . در مشرق ایران کشورهای افغانستان و پاکستان واقع است. کشور روسیه از طرف شمال همسایهٔ ایران است . از طرف مغرب کشور های ترکیه و عراق با ما همسایگی دارند

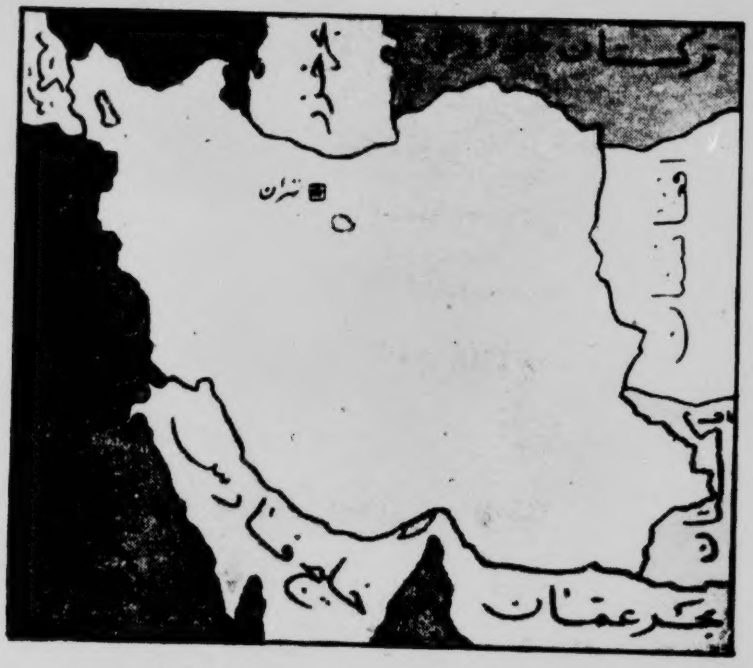
ترکستان روس
بحر خزر
تهران
افغانستان
بلوچستان
خلیج فارس
بحر عمان

جنوب ایران دریای عمان و خلیج فارس است که به اقیانوس هند راه دارد و از آن جا کشتی های بزرگ به همه جای دنیا می‌رود. دریای خزر که در شمال ایران واقع است دریاچهٔ بزرگی است و به اقیانوس راه ندارد.

کشور ما همان طور که چند شب پیش هم صحبت کردم به ده قسمت تقسیم می‌شود که هر قسمت را یك استان می‌نامند. هراستان دارای چند شهرستان است و هر شهرستان چند بخش دارد و چندین دهکده یك بخش را تشکیل می‌دهد.

احمد گفت: واقعاً چقدر خوب است که آدم درس خوانده باشد و این چیز ها را بداند. وقتی تو حرف می‌زنی مثل این که همه چیز به نظر انسان روشن می‌شود و مخصوصاً صحبت های تو این قدر شیرین و خوب است که تا این ساعت شب همه بیدار مانده‌اند و با وجود این من اگر از ترس خستگی تو نبود راجع به تاریخ هم سؤال هایی از تو می‌کردم. ولی می‌دانم امشب دیگر خسته شده‌ای. باشد برای فردا شب. اما یادت نرود که فردا شب از تاریخ برای من صحبت کنی. شیرین هم از حسن تشکر کرد و گفت شما این چیز هایی را که من خیال می‌کردم هیچ وقت نمی فهمم این قدر ساده گفتید که من فهمیدم. لابد تاریخ هم همین قدر شیرین است. ما هم همه فردا شب حرف های شما را در بارهٔ تاریخ گوش می‌کنیم.

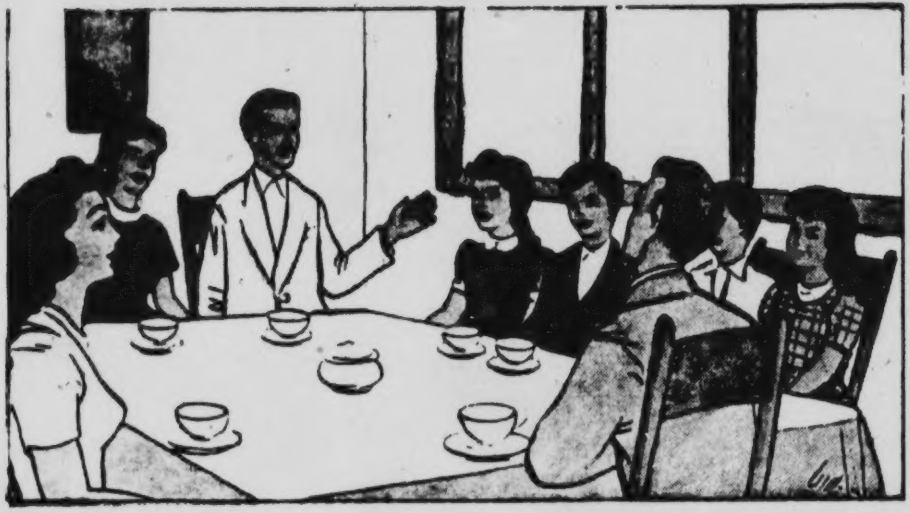

پادشاهان ایران

۴۷

شب بعد همه دور حسن جمع شدند و از او خواستند که از تاریخ برای آن ها صحبت کند.

حسن گفت: من چون به تاریخ علاقهٔ زیادی دارم امشب از این مجلس بسیار خوشحالم. تاریخ شرح کار ها و اتفاقات و زندگانی و طرز فکر یك ملت در زمان‌های مختلف است. تاریخ ما شرح زندگانی اجداد ما، شرح جنگ ها و کار های پادشاهان و بزرگان ماست. تاریخ به ما می گوید موقعی‌که اجداد ما قدرت داشتند و در جنگ ها و کار ها موفق می‌شدند دلیلش چه بود. و موقعی که قدرتشان کم می‌شد و شکست می

خوردند علتش چه بود. پس تاریخ گذشته پند وعبرت و راهنمای مردم حال و آینده است. بهمین جهت است که من تاریخ را دوست دارم. تنها من نیستم‌که شرح زندگانی و کارها و اقدامات پادشاهان و گذشتگان ایران را دوست دارم بلکه همهٔ ایرانیان پاك نژاد به تاریخ کشور خود علاقه دارند. کدام ایرانی است که در هر عید نوروز از یادآوری این که عید نوروز از یادگارهای جمشید است افتخار نکند و خوشحال نباشد که این رسم هزارها سال باقی مانده است و سربلند نباشد که ایرانیان از هزارها سال پیش از گردش زمین و تغییر سال و ماه خبر داشته‌اند وچنان با هوش و با سلیقه بوده‌اند که بهترین موقع سال را برای گرفتن عید انتخاب کرده‌اند. و در این موقع همان طور که گل و گیاه و باغ و صحرا نو و تازه می‌شود لازم دانسته‌اند که ایرانیان هم خود و خانهٔ خود را نو و تمیز کنند وسال را با شادی و خوشی وزیبایی شروع کنند. کیست که از شنیدن نام کوروش پادشاه بزرگ ایران افتخار نکند؟ **کوروش** پادشاهی بود که در دوره‌ای که همسایگان ما وکشورهای دیگر کارشان

قتل و غارت و کشت و کشتار بود به عدل و داد و مهربانی با مردم رفتار کرد و بعد از گرفتن کشور همسایه ، یهودیان را از زندان پادشاهان آن‌کشور آزاد کرد و به آن‌ها پول و کمک داد تا به‌کشور خود بروند و برای خود عبادتگاه بسازند . اسم این پادشاه بزرگ در تورات کتاب کلیمیان هست و او را بنام پادشاهی مهربان و بزرگ ذکر کرده‌اند .

کدام ایرانی است که نام داریوش کبیررا بشنود و حس سر بلندی نکند ؟ داریوش کبیر پادشاهی است که ایران را بزرگ و وسیع کرد . در زمانی که مردم معنی پول‌را نمی دانستند سکه زد تا مردم بجای معاملهٔ جنس به جنس بتوانند با پول خرید و فروش کنند . این پادشاه طرز گرفتن مالیات را منظم کرد . برای

برقراری ارتباط در قسمت های مختلف کشور چاپارخانه را که بجای پستخانهٔ امروزی بود درست کرد. عمارت های زیاد ساخت. هنوز تخت جمشید که از ساخته های اوستُ از قدرت و بزرگی آن پادشاه حکایت می‌کند.

انوشیروان عادل مایهٔ افتخار ما ایرانیان است. عدل این پادشاه بآن پایه بود که پیغمبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله بزمان تولد خودکه در عهد او بود فخر کرد وگفت من در زمان پادشاهی عادل بدنیا آمدم.

این پادشاه در زمان خود ظلم و ستم را ازکشور ایران ریشه‌کن کرد. می‌گویند انوشیروان عادل برای این که از حال مردم با خبر شود و درد دل آن ها را بداند دستور داد تا از بیرون قصر او ریسمانی بداخل قصر کشیدند و بسر آن زنگی بستند تا هر کس ظلمی دیده باشد آن ریسمان را بکشد و زنگ به صدا درآید و خود پادشاه به شکایت او رسیدگی کند.

انوشیروان پادشاه بزرگی بود. پشت و پناه مردم دانا و بزرگان بود. دانشمندان کشورهای دیگرهم اگر از پادشاهان خود بی‌مهری می‌دیدند به او پناه می-

۴۹ آوردند . انوشیروان آنقدر به علم و دانش اهمیت می‌داد که برای آوردن یك کتاب شخصی را از ایران به هندوستان فرستاد .

کشور ایران در زمان این پادشاه آنقدر آباد بود که یك جای خراب یا یك خشت کهنه در هیچ جا پیدا نمی‌شد .

این پادشاه عده‌ای را معین کرده بود که به تمام کشور بروند و مواظب کار های مردم باشند و به بینند که مأمورین او با مردم چه می‌کنند و بشنوند که مردم در بارهٔ این مأمورین چه می‌گویند . به این عده چشم و گوش پادشاه می‌گفتند . این عده تا می دیدند که کسی به کسی ظلم می‌کند زود به پادشاه خبر می‌دادند تا ظالم به مجازات خود برسد .

نادر گفت : باباجان ! پس از تعریف های شما معلوم می شود که ایرانیان همیشه خوش وخرم بوده‌اند و هیچ وقت پیش آمدهای بدی برای آن ها نکرده است

حسن گفت : نه باباجان . همیشه این طور نبوده . ایرانیان گرفتاری ها و جنك های سخت هم زیاد داشته‌اند .

زمانی اسکندر به ایران حمله کرد و ایران را

گرفت. در زمانی که یزدگرد ساسانی پادشاه ایران بود عرب ها به ایران حمله کردند و سپاه ایران را شکست دادند. و پایتخت و قصرهای سلطنتی ایران را غارت کردند و مردم را بدین اسلام دعوت کردند.

یك وقت مغول ها به ایران حمله کردند وشهرهای ایران را خراب کردند.

نادر گفت: پس چطور شد که ایران از چنگ اسکندر و عرب ها و مغول ها نجات پیدا کرد؟

حسن گفت: پدران ما هر وقت به بلایی دچار شده‌اند تا جان در بدن داشته اند سعی کرده اند که آن بلا را از بین ببرند و خود را نجات بدهند و موفق هم شده اند. در این مواقع مردم همت می‌کردند. کوشش می‌کردند. یك شخص بزرگی هم از بین مردم پیدا می‌شد و مردم را راهنمایی می‌کرد تا می‌توانستند بیگانگان را از کشور بیرون کنند.

مثلا عرب ها که ایران را گرفتند ایرانیان مدتی مشغول آماده کردن خود بودند. تا عاقبت عرب ها را از ایران بیرون کردند و ایران را مستقل کردند. یا ایرانیان چنان در روح قوم مغول نفوذ کردند و چنان

آنها را تربیت کردند که قوم مغول از وحشی گری و خونخواری دست برداشتند. بعد هم ایرانیان آن‌ها را از بین بردند.

۵۰ البته هر چند وقت به چند وقت هم یك پادشاه بزرگ در ایران پیدا شده که کشور ایران را قوی و بزرگ کرده است. و مردم به راهنمایی او بردشمنان غلبه کرده و فتح های نمایانی کرده‌اند

یکی دیگر از پادشاهان بزرگ هم شاه عباس کبیر بود.

اسم‌شاه عباس را همه شنیده اید. کاروانسراهای شاه عباسی معروف است. آب انبار های شاه عباسی مشهور است. شهر اصفهان پر است از بناها و آثار شاه عباس. این پادشاه دشمنان ایران را از ایران دور کرد. تجارت و زراعت را رونق داد. راه‌های خوب، پل های بزرگ، کاروانسراهای بزرگ و آب‌انبارها ساخت. بطور خلاصه این پادشاه خدمت‌های بزرگی به ایران کرد.

معروفست که شاه عباس ملت خود را خیلی دوست داشت. و شب‌ها با لباس درویشی یا لباس مردم

معمولی در شهر راه می‌افتاد و بامردم نشست و برخاست
می‌کرد و از حالشان باخبر می‌شد و اگر عیبی درکار
مأمورینش بود آن‌را برطرف می‌کرد.

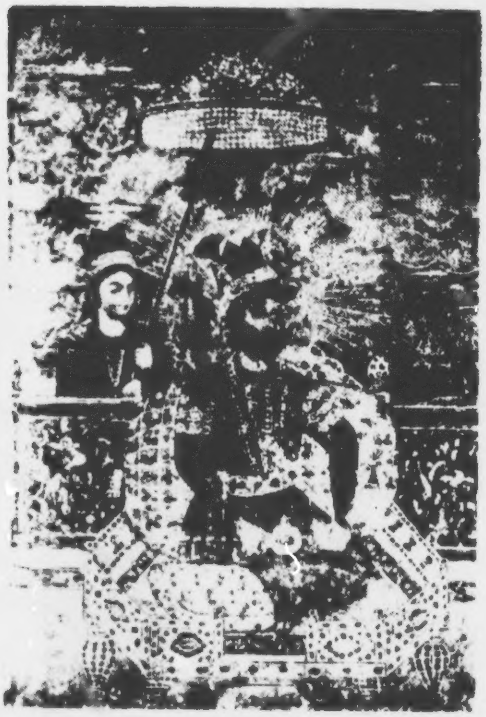

نادرشاه هم موقعی به داد ایران رسیدکه بیشتر ایران را دشمنان گرفته بودند. درکشور ناراحتی و ناامنی بود. همه پریشان و ناراحت بودند. نادرشاه دشمنان ایران را از بین برد و کشور را امن و آرام کرد یک لشکرکشی به هندوستان کرد و از آنجا جواهرات بسیاری به ایران آورد که هنوز مقداری از آن‌ها در میان جواهرات سلطنتی دیده می‌شود.

رضاشاه کبیر

پادشاه بزرگ دیگری که در وضع آشفته و روزگار سخت وموقعی که دشمنان ایران مشغول تقسیم این

کشور بودند ظهور کرد و کشور و مردم را نجات داد **رضا شاه کبیر** بود

رضا شاه کبیر اصلاحات کشور را از همه جا شروع کرد و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ هرسال وضع کشور بهتر و کارها بیشتر اصلاح می‌شد .

رضا شاه کبیر وضع خزانهٔ دولت و گرفتن مالیات را مرتب کرد . سپاه منظمی فراهم کرد و با آن کشور را امن و آرام کرد . فرهنگ کشور را ترقی داد ودبستان‌ها و دبیرستان ها و دانشکده ها تأسیس کرد

زراعت و صنعت و تجارت کشور را رونق داد .

کارخانه های مهم ایجاد کرد . راه‌های خوب برای کشور ساخت . راه آهن بوجود آورد . بطور خلاصه اقدامات رضاشاه کبیر آنقدر زیاد است که شرح تمام آن ها بسیار طولانی است. فقط می توانیم بگوییم که پایه‌های ترقی جدید ایران در زمان آن پادشاه بزرگ گذارده شده است و ایران از آن زمان به زندگانی جدید آشنا شد .

به مناسبت خدمات مهمی که آن پادشاه بزرگ به ایران کرد به او لقب کبیر دادند .

۵۱ اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی

در شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه کبیر از سلطنت کناره گیری کردند و **اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی** به پادشاهی ایران رسیدند. این پادشاه دانا و مهربان در این مدت پانزده سال سلطنت که در مشکلترین روزگار عالم بود نشان دادند که در کشورداری وسلطنت کفایت و لیاقت و دانایی فراوان دارند و می‌توانند ملت خود را به‌ترقیات بزرگی برسانند. این پادشاه مهربان پول و مال خود را در راه آسایش مردم و ترقی کشور صرف‌کرده و می‌کنند. برای ساختن بنای دبستان‌ها و

دبیرستان ها و دانشکده ها ، برای لوله‌کشی آب شهرها و ساختن بیمارستان ها و محل های عمومی کمک های بسیار بزرگی کرده اند .

تقسیم املاک سلطنتی بهترین نشان رعیت دوستی و بهترین دلیل علاقهٔ این پادشاه بزرگ به آسایش و خوشی مردم و آبادی کشور ایران است .

مبارزه با بیسوادی یکی از بزرگترین اقداماتی است که در زمان این پادشاه دانا شده است . چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه خود تحصیل کرده و دانشمند هستند اهمیت سواد را در ترقی سطح زندگانی

مردم و پیشرفت امور کشور بخوبی می دانند. بهمین جهت مبارزه با نادانی را تحت راهنمایی خود شروع کرده‌اند و به آن ادامه می‌دهند. در زمان اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه اقدامات مهمی درآبادی کشور و اسایش مردم شده است که هر روز نتیجهٔ آن بهتر و بیشتر ظاهر می‌شود.

احمد گفت: از شنیدن تاریخ ایران انسان پی می‌برد که همیشه ترقی و بزرگی کشور ایران و آسایش وخوشی مردم بستگی به وجود پادشاهان بزرگ و خوب داشته است. و همیشه وجود کشور آباد و مردم آسوده

به وجود پادشاه بزرگ و خوب بستگی داشته است.

به قومی که نیکی پسندد خدای
دهد خسرو عادل نیک رای

حسن گفت: همین طور است. پادشاه همیشه در کشور ایران مرکز امید و اعتماد ملت بوده است و ایرانیان به پادشاه خود اعتقاد و پشتگرمی و علاقهٔ زیادی داشته و دارند.

شب بعد افسر گفت: یك شب شما برای خاطر شیرین از جغرافی حرف زدید. دیشب هم از تاریخ صحبت کردید. امشب هم من خواهشی دارم. حسن گفت: بفرمایید. افسر پرسید شما کتاب حافظ در خانه دارید؟ زینت گفت: بلی. آیا آن را لازم داری؟ افسر گفت: نه، می خواستم از رویش برای من فالی بگیرید. نادر رفت کتاب حافظ را آورد. از روی آن فالی گرفتند. حسن شعر های آن را بلند خواند. توجه همه بیشتر به این شعر جلب شد:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من! بجز از کشته ندروی

افسر گفت: جواب بهتر از این نمی شود. من برای پیشرفت کار و زراعتمان در ده فال گرفته بودم.

زینت گفت: من شعرهای حافظ را خیلی دوست دارم. البته هیچ وقت با آن فال نمی‌گیرم. برای این‌که اصلا من به فال و این چیز ها عقیده ندارم. اما مثل این‌که شعرهای حافظ طوری است که بافکر واحساسات

همه‌کس ارتباط دارد. هرکس می‌تواند هرچه در دلش هست در آن پیدا کند.

حسن گفت: شاید هم برای همین است که مردم با آن فال می‌گیرند.

احمد گفت: حسن! پریشب تو از شاهنامهٔ فردوسی اسمی بردی. امشب هم صحبت حافظ است. آیا در کشور ما از این مردان شاعر زیاد بوده‌اند؟

حسن گفت: احمد! سؤال خیلی مهمی کردی. کشور ما همین طور که تاریخ مهم و مفصلی دارد در علوم و ادبیات نیز سابقهٔ درخشانی دارد. درکشور ما دانشمندان و شعرایی بوده‌اند که درهمهٔ دنیا معروف‌اند و کتاب ها و شعرهای آن‌ها به زبان های دیگر ترجمه شده است. احمد گفت: من خیلی میل داشتم که اسم چند نفر از این شعرا را می‌دانستم.

حسن گفت: ممکن است من اسم چند نفر از آن‌ها را با شرح زندگی آن‌ها برای تو بگویم:

فردوسی ۵۳

یکی از بزرگ‌ترین و نامدارترین شعرای ایران ابوالقاسم فردوسی است. فردوسی تقریباً هزار سال

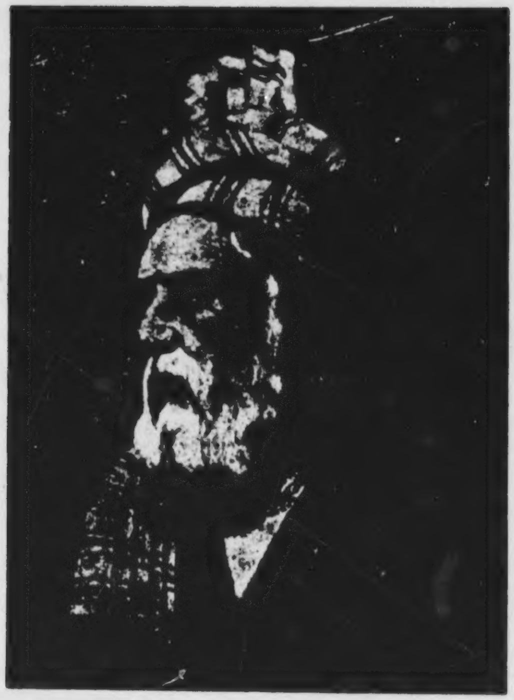

پیش در طوس از شهر های خراسان زندگی می‌کرد .

تاریخ ایران قدیم و زبان فارسی بواسطهٔ حملهٔ عرب‌ها نزدیك بود از میان برود. فردوسی که مردی میهن پرست بود به فکر افتاد که تاریخ کشور خود را به شعر درآورد تا تاریخ ایران و زبان فارسی زنده بماند . این شاعر میهن پرست سی سال تمام در این راه زحمت‌کشید تا بیش از شصت هزار بیت شعرفارسی ساخت و تاریخ و افسانه های قدیم ایران را برای همیشه زنده و جاوید نگه داشت . نام کتاب فردوسی

شاه نامه است. شاه نامه سرگذشت پادشاهان وبزرگان قدیم ایران و ستایش پروردگار و ستودن کارهای خوب پادشاهان و بزرگان و یادآوری فداکاری ها و میهن‌دوستی و شاه پرستی ایرانیان است. فردوسی درضمن این سرگذشت همیشه مردم را به خداشناسی و شاه دوستی و میهن پرستی و راست‌گویی و شجاعت خوانده است.

امروز بیشتر مردم ایران شعرهای شاه‌نامه را از حفظ می خوانند. در ورزشگاه های ایرانی هنگام ورزش شعرهای شاه نامه با آهنگ مخصوص خوانده می‌شود و یکی از سرگرمی های ایلات و عشایر ایرانی خواندن شعرهای فردوسی است.

مقبرهٔ فردوسی در طوس و زیارت‌گاه اهل دل و اهل کمال و فضل است

آرامگاه فردوسی در طوس

چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یك تن مباد
همه سربسر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

۵۴

سعدی

یکی دیگر از شعرا و سخن‌وران نامدار ایران شیخ سعدی است شیخ سعدی در هفتصد و شصت و پنج سال پیش در شیراز تولد یافت. پدر شیخ سعدی از دانشمندان بود . سعدی از ابتدای جوانی هوش

شیراز

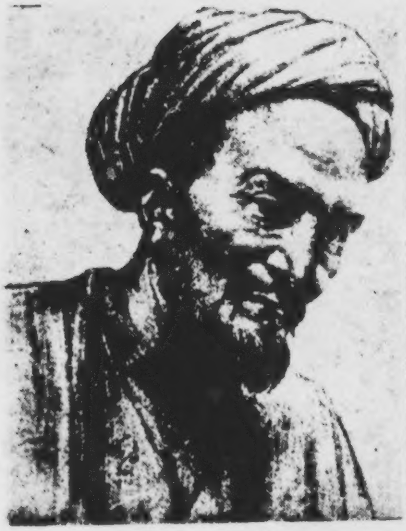

شیخ سعدی

زیادی داشت . پادشاه فارس که اتابك سعد نامیده می شد سعدی را برای یادگرفتن علم و دانش به بغداد فرستاد .شیخ سعدی در بغداد نزد استادان بزرگ تحصیل کرد و دانش‌های مختلف یادگرفت و به شیراز بازگشت. در این موقع طایفهٔ وحشی مغول در ایران تاخت و تاز و کشت و کشتار می‌کردند . سعدی با دلی پر درد از ایران سفر کرد و بنای جهان گردی را گذاشت . در سفر های خود پیوسته با دانشمندان معاشرت می کرد و دانشی تازه و تجربه ای گران بها می آموخت . بعد از سال ها جهان گردی به میهن خود باز گشت و

خوش بختانه آن را امن و امان دید .

سعدی دوکتاب معروف دارد . یکی گلستان است که دارای حکایاتی شیرین و عباراتی ساده و پرمعنی و پند ها و دستور های زندگی است . بر همهٔ ایرانیان لازم است که این کتاب را بخوانند و از پند های گران بها و سخنان شیرین آن استفاده کنند . دیگر کتاب بوستان است که تمام آن به‌شعر نوشته‌شده است و آن نیز گنجینهٔ گران بهایی از پند و اندرز و اشعار شیرین و پرمعنی است . علاوه بر این سعدی دیوان غزلیاتی هم دارد که در زبان فارسی کم نظیر است .

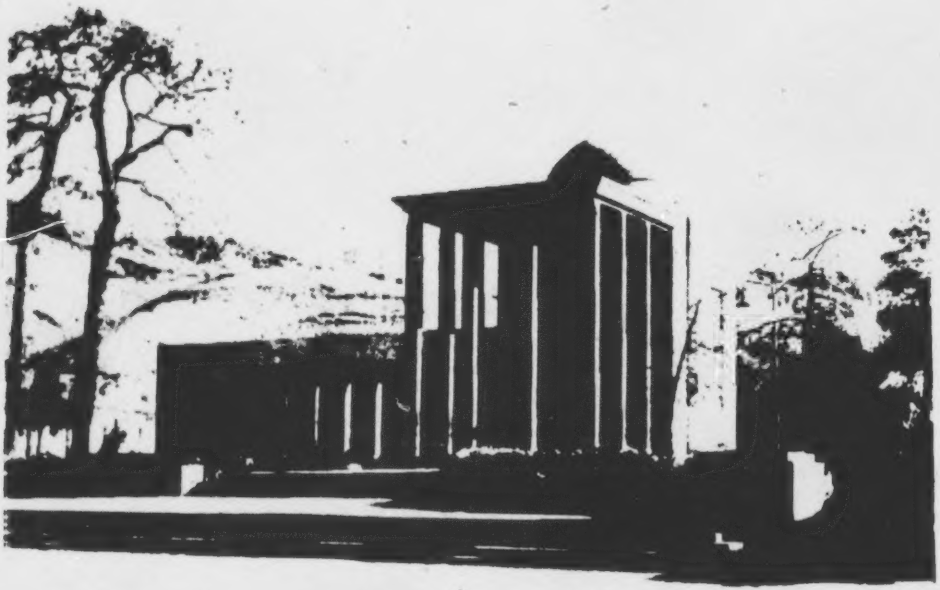

ارامگاه سعدی در شیراز

سعدی قریب نود سال عمر کرد و در هشتصد و پنجاه سال پیش وفات نمود آرامگاه او اکنون در شیراز و زیارت‌گاه مردم دور و نزدیك است

از اشعار سعدی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یك گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

نا برده رنج گنج میسر نمی‌شود
مزد آن گرفت جان برادرکه کار کرد

بود مرد هنرور را هر انگشت
کلیدی بهر قفل رزق درمشت
از آن دستی که ناید هیچ کاری
بود بر تن عجب بیهوده باری

۵۵ خواجه حافظ

خواجهٔ بزرگوار حافظ شیرازی هم یکی دیگر از شعرای نامدار ماست . خواجه حافظ تقریباً در

ششصد و شصت سال پیش در شیراز بدنیا آمده است و در جوانی نزد استادان بزرگ آن زمان تحصیل کرده و بسیاری از علوم را یاد گرفته است. خواجه حافظ تمام قرآن را از حفظ می‌دانسته است و به این جهت لقب حافظ گرفته است. خواجه حافظ از شعرای بلند قدر ایران است. شعر های او بقدری عالی و با روح است که نه تنها در ایران مورد علاقه و توجه همه است بلکه در بعضی از کشور های اروپا نیز مورد توجه و علاقه است و شعرای زیادی از کشور های خارجی حافظ را سرمشق خود قرار داده‌اند. در ایران مردم از اعتقاد زیادی که به حافظ دارند با دیوان یعنی کتاب شعر او راز و نیاز می‌کنند و از روح بزرگ او کمک می‌طلبند. خواجه حافظ بجز چند سفر کوتاه باقی عمر را در شیراز گذرانده و در پانصد و هفتاد و پنج سال پیش در گذشته. بارگاه او در شیراز زیارت‌گاه اهل علم واهل دل وخودی و بیگانه است.

از اشعار حافظ

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من! بجز از کشته نَدرُوی

شکر آن را که دگر بار رسیدی به بهار
تخم نیکی بفشان و گل توفیق ببوی

آرامگاه حافظ در شیراز

۵۶ البته بغیر از این شعرای بزرگ در ایران شعرای عالی مقام زیاد دیگری نیز زندگی می‌کرده‌اند که من نمی‌توانم شرح حال همه را برای شما بگویم.

خیام که شعر های او به بیشتر زبان های دنیا ترجمه شده فرخی منوچهری مولوی نظامی خاقانی

ناصرخسرو مسعود سعد و غیره از شعرای بزرگ ایران هستند

در ایران علما و دانشمندان بی مانندی نیز زندگی می‌کرده‌اند مخصوصاً در طب و در رشته های دیگر علمی که اسم آن‌ها در دنیا معروف است. از جمله ابو علی سینا و محمد زکریای رازی

بعد از این که صحبت حسن تمام شد زینت گفت: اجازه بدهید من هم چند کلمه حرف دارم. احمد و حسن گفتند: البته بگو. زینت گفت: می خواستم بگویم با وجودی که در زمان گذشته در ایران زن‌ها خیلی محدود و مقید بوده اند بازهم از بین آنان زنان شاعر و دانشمند زیاد پیدا شده اند.

من نام رابعه و مهستی و چند نفر دیگر را از زمان‌های گذشته می دانم و هم چنین نام چند زن شاعر بزرگ که هم دورهٔ خودمان بوده اند می‌دانم. راجع به زنان شاعر در ایران کتاب های جداگانه نوشته شده است. حیف است که وقتی ما اسم شعرای ایران را می بریم از زنان شاعر اسمی نبریم. حسن گفت: درست است. درست است در ایران زنان شاعر و دانشمند زیاد بوده اند

که همیشه اسم آن ها زینت دهندهٔ صفحه های تاریخ ادبیات ایران خواهد بود.

زینت گفت : اجازه می دهید چند خط شعر از بانو پروین اعتصامی که یکی از شعرای نامدار هم دورهٔ ما بوده بیاوریم؟

احمد پرسید پروین اعتصامی که بوده است؟

زینت جواب داد:

پروین اعتصامی در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شده. پدر او مردی دانشمند به نام یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک) بود

پروین در تبریز دبستان و دبیرستان را تمام کرد و نزد معلمین سرخانه دانش‌های دیگری یاد گرفت. بعد به تهران آمد و در مدرسهٔ امریکایی ها تحصیل کرد و زبان انگلیسی را یاد گرفت و بعد خود معلم شد.

پروین اعتصامی شعر های بسیار خوب دارد. بدبختانه این بانوی شاعر و دانشمند عمر کوتاهی داشت و در شانزدهم فروردین ۱۳۲۰ در سن سی و پنج سالگی به ناخوشی حصبه درگذشت. این شعرهای پر معنی از اوست.

غذای کافی و سالم ۵۷

یك روز سر سفره صحبت از تفاوت بین ده و شهر بود. احمد گفت: زندگی در ده با شهر خیلی فرق دارد. کوچه ها، خیابان ها، لباس پوشیدن، مهمانی رفتن و حتی غذا خوردن هم فرق دارد.

زینت پرسید مثلا غذای ما چه فرقی با ده دارد؟

احمد ـ شماها سبزی خام خیلی می خورید. گوجه فرنگی خام می خورید. ما در ده گوجه فرنگی خام نمی خوریم. شما میوه زیاد می خورید، تخم مرغ می خورید، پنیر و ماست و شیر زیاد می خورید. ما در ده بیشتر تخم مرغ و پنیر و ماست خود را می فروشیم. شما مثلا چای کم درست می کنید، سیگار و چپق خیلی کم می کشید.

زینت ـ درست است. اما می دانید که غذا را نباید فقط برای سیر شدن خورد؟ بلکه باید فکر فایده-

های آن هم بود دکتر ها می‌گویند چون بدن ما از پوست و گوشت و استخوان یعنی قسمت های مختلف درست شده، غذاهایی هم که می‌خوریم باید جوراجور باشد تا به رشد و سلامتی این قسمت ها کمك کند.

بعضی اشخاص را می بینیم که زود ناخوش می‌شوند و وقتی ناخوش شدند بزودی بنیهٔ آن‌ها برنمی‌گردد. بعضی اشخاص مثل این‌که همیشه کسل و پژمرده‌اند یا میل به کار کردن ندارند بعضی ها را می بینید که شب چشمشان نمی‌بیند یعنی شب کور هستند. یا از لثهٔ دندانشان خون می‌آید. دندان‌هایشان زود خراب می‌شود و مانند این‌ها. دکترها می‌گویند این اشخاص غذاهای لازم را به بدن خود نمی‌رسانند. یك مادهٔ مهم و اصلی که باید از راه غذا خوردن به بدن ما برسد ویتامین است. ناراحتی ها و ناخوشی هایی که که گفتم بیشتر از کم بود ویتامین بدن است.

این ویتامین چند قسم است. هر قسم آن که در بدن کم بشود یك جور ناراحتی یا ناخوشی می آورد. بعضی ویتامین ها برای این است که قوهٔ کار کردن به ما بدهد. بعضی ها برای این است که بنیهٔ ما را زیاد

کند تا زود ناخوش نشویم. یا اگر ناخوش شدیم زودتر خوب شویم. بعضی ها برای محکمی استخوان‌ها و دندان ها لازم است.

۵۸ ما ویتامین های لازم را باید از راه خوردن غذا بگیریم. یعنی غذاهایی بحوریم که این ویتامین ها را داشته باشد. مثلا سبزی خام بشرطی که خوب با آب تمیز شسته شده باشد، میوهٔ خام، گوجه فرنگی، شیر، ماست، پنیر، تخم مرغ و مرکبات بخصوص پرتقال و لیمو ترش از چیزهایی است که خیلی ویتامین دارد. من الان برای شما یك لوحه‌ای می آورم که از روی آن بهتر بتوانید این چیزها را به بینید.

برای این که از این ویتامین ها به قدر لازم به بدن ما برسد این هفت جور غذایی که در این لوحه نوشته شده برای بدن ما لازم است.

اگر سعی کنیم غذای روزانهٔ ما مرکب از این خوراکی ها باشد سالم، قوی و با نشاط خواهیم شد

تهیهٔ این غذا ها کار مشکلی نیست. دانستن و بلدی می‌خواهد. از غذاهایی هم که می خوریم گران تر تمام نمی‌شود. ما الان می توانیم خوراکی ها را طبقه بندی کنیم:

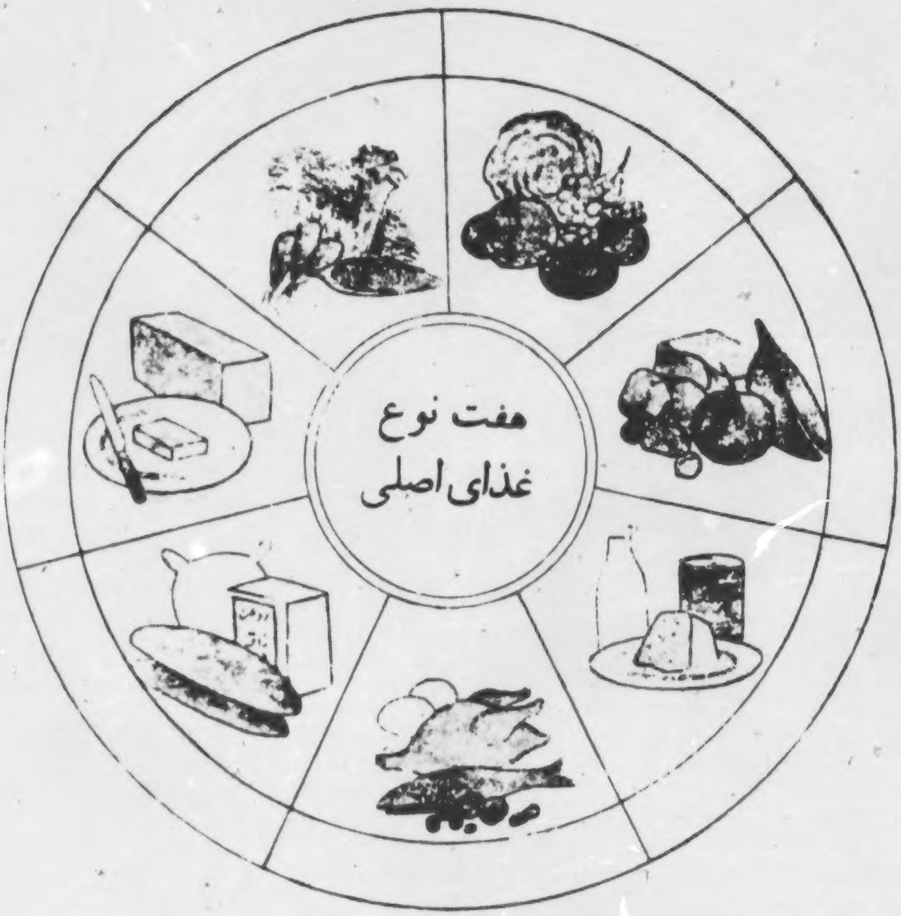

۱ - سبزی هایی مانند ریحان، شبت ، جعفری ، گشنیز ، شنبلیله ، تره، اسفناج ، کاهو ، هویج ، برگ چغندر، باقلا، لوبیای سبز یا خشك را همه کس می تواند روزی یك یا دو بار بخورد . خوردن این سبزی ها برای بدن کاملا لازم است .

۲ - مرکبات مانند لیمو ، پرتقال ، نارنگی ، لیمو

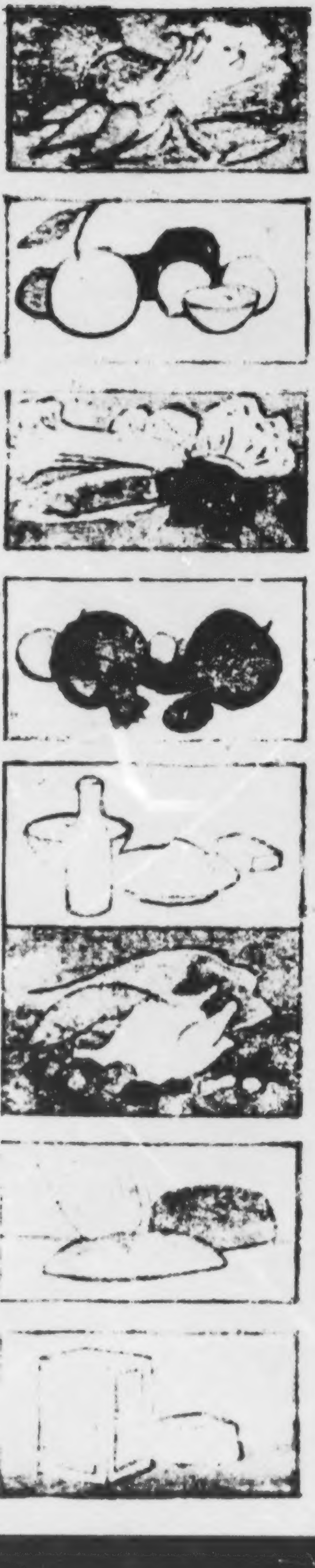

ترش و میوه‌ها و سبزی های دیگر مثل گوجه فرنگی ، کلم خام ، خربزه و یا آب گوجه‌فرنگی چیزهایی است که برای سلامت بدن لازم است .

این دو دسته از خوراکی‌ها بدن را قوت می دهد که در مقابل ناخوشی ها زود از پا نیفتد .

۲ ـ از میوه ها و سبزی ها و ساقه ها و ریشه‌هایی مثل چغندر ، گل کلم ، کرفس ، ذرت خیار ، بادنجان ، پیاز ، گوجه‌فرنگی ، تربچه ، شلغم ، انار ، سیب ، زردالو ، توت ، توت فرنگی ، تمشك ، گیلاس ، آلبالو ، خرما ، انجیر ، هلو ، شلیل ، انگور ، آلو ، گلابی و کشمش باید روزی دو بار خورد . البته مقصود این نیست که

از همهٔ این خوراکی ها در روز دو بار بخوریم. بلکه سعی کنیم در غذای روزانهٔ ما از بعضی از این چیزها باشد چون این خوراکی‌ها قوت ما را برای کارکردن زیادتر می کند.

۵۹ ٤ - شیر و آنچه از شیر ساخته می‌شود از غذاهای لازم برای بدن است. شیر مخصوصاً برای بچه ها خیلی لازم است و برشد آن ها کمك می‌کند. بچه های کوچك باید اقلا روزی چهار فنجان شیر بنوشند زن های آبستن و شیرده هم باید روزی تا چهار فنجان شیر بنوشند.

چیزهایی که از شیر ساخته می‌شود مثل پنیر و ماست نیز غذاهایی خوب و سالم وقوت دار است و نباید خوردن آن ها را فراموش کنیم. این غذا ها برای محکمی استخوان ها و سلامت دندان ها لازم است..

٥ - گوشت های مختلف مثل گوشت گوسفند، گاو، گوساله، بره، مرغ، ماهی و هم چنین تخم مرغ و بقولات و نخود فرنگی و عدس و بادام و گردو و فندق باید جزوغذای روزانهٔ ما باشد.

این غذاها برای رشد بچه ها لازم است و برای

بزرگ سالان هم لازم است تا قوتی را که در ضمن کار - کردن از دست می دهند باآن ها دو باره بدست آورند

۶ - نان گندم یا جو هر روز به مقدار لازم باید خورده شود .

۷ - کره ، روغن و یا روغن نباتی هر روز به مقدار لازم باید خورده شود .

بجز این غذا ها غذا های دیگری هست که به بدن گرما و قدرت می بخشد و خوب است با هفت قسم غذای اصلی خورده شود . نه این که به جای آن ها خورده شود . این غذا ها عبارت است از : چربی ها ، شیره ، شکر ، عسل ، برنج و شیرینی ها و غیره .

مطلب دیگری که خیلی مهم است این است که غذا را باید به حد اعتدال خورد . زیاده روی در غذا خوردن هم مثل نخوردن یا کم خوردن مضر است و به انسان صدمه می زند . بقول شاعر

نه چندان بخور کز دهانت در آید
نه چندان که از ضعف جانت بر آید

هم چنین غذایی که می خوریم باید حجمش کم باشد و غذاییتش **زیاد** تا به مُعده فشار وارد نکند و باعث ناراحتی نشود ، مواد لازم را هم به بدن ما برساند .

۶۰ ضرر مشروبات الکلی و سیگار و چپق و غیره

بعد از این که صحبت زینت تمام شد حسن گفت :

اما این‌که ما چرا سیگار کم می کشیم یا اصلا نمی کشیم تعجبی ندارد . برای این که کشیدن سیگار و چپق و قلیان برای آدم خیلی ضرر دارد .

افسر پرسید چه ضرری دارد ؟ حسن جواب داد در توتون زهری است به اسم نیکوتین . اگر نیکوتین یك سیگار را در بدن یك آدم وارد کنند فوراً حال او بهم می خورد و ممکن است سکته کند و بمیرد. اگر یك قطره نیکوتین رادر شیشه‌ای بریزیم و آن را نزدیك نوك یك پرنده نگاه داریم ، آن پرنده فوراً می میرد. اثر نیکوتین در بدن آدم کم کم پیدا می‌شود و آدم اول ملتفت نیست که با دست خود چه زهری به بدن خود وارد می کند

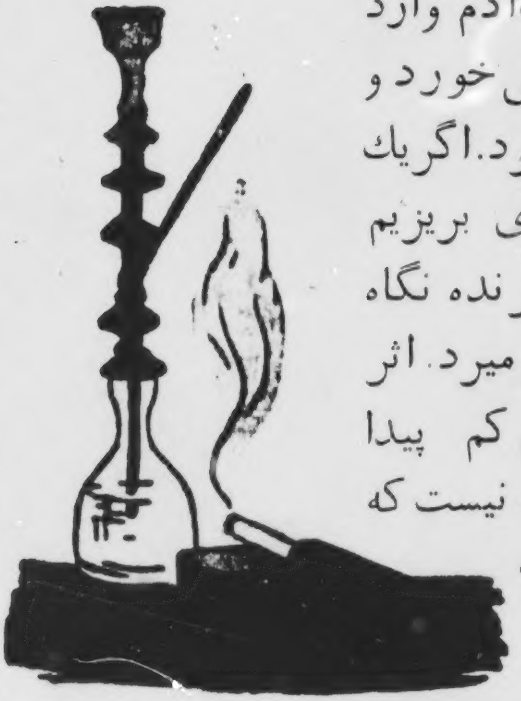

کشیدن سیگار و چپق و قلیان بیشتر اعضای بدن را خراب می‌کند. لب ها را تیره رنگ و زشت، دندان ها را خراب، گلو را خشك و نا راحت می‌کند. حسی که با آن طعم غذا را می فهمیم و حس بویایی را ضعیف و نور چشم را کم می کند. آدم دودی تنگ نفس می‌گیرد، اشتهایش کم می‌شود و غذایش هضم نمی شود. بدتر از همهٔ این‌ها مدتی است که دکترها پی برده اند که سیگار باعث سرطان می‌شود که ناخوشی کشنده‌ای است. در صورتی که من حساب کردم که با پول دو بسته سیگار در روز می‌شود سه تخم مرغ یا دو پرتقال یا مقداری گوجه‌فرنگی یا مقداری شیر و ماست خرید. این ها ضرر که ندارد هیچ، همان طور که زینت گفت فایدهٔ زیاد هم دارد. پس آدم عاقل چرا پولش را بدهد و چیزی بخرد که او را مریض کند درصورتی که می تواند با همان پول چیزی بخرد که هم غذاییت داشته باشد وهم فایده و مزه‌اش خوب باشد.

اشخاص جاهل و بدبختی هستند که علاوه بر این که سیگار می کشند مشروب های الکلی نیز می‌خورند. کسانی که مشروبات الکلی می خورند نمی‌دانند

با دست خود چه اتشی به خرمن هستی خود می زنند و چه سم‌کشنده‌ای را با پول می خرند و در حلق خود می ریزند. مشروبات الکلی قلب، ریه، جگرسیاه، معده و اعصاب و خلاصه سراپای آدم را صدمه می زند و مریض می کند. اشخاصی که مشروبات الکلی می خورند ممکن است دیوانه شوند. صدمهٔ مشروبات الکلی ممکن است به بچه های آن ها نیز برسد. آدم عاقل چرا باید پولی را که با زحمت به دست می‌آورد بدهد و چیزی بخرد که در مذهب اسلام حرام است و به علاوه تا این درجه برای سلامت خود و فرزندانش ضرر دارد.

61 به همین جهت هم بوده که مذهب مقدس اسلام که دستورهایش باعث سعادت دنیا و رستگاری آخرت است خوردن مشروبات الکلی را نهی کرده است. یعنی به ما امر کرده که نخوریم. واقعا هم مشروبات الکلی سرچشمهٔ شر و فساد است. پس چیزی که خوردنش در

مذهب حرام، در اجتماع اسباب فساد و دربدن ما سبب هلاکت است چرا باید خورد؟

در بارهٔ چای نیز ما ملاحظه می‌کنیم که زیاد نخوریم. چای پررنگ هم به قلب و ریه صدمه می‌زند و دندان را خراب می‌کند. چای کم رنگ‌که زیاد داغ هم نباشد روزی یکی دو فنجان ضرر ندارد.

این صحبت ها که تمام شد احمد گفت: زینت! من یك سؤالی دارم. آیا تو همهٔ این چیز ها را از کلاس اکابر یاد گرفته‌ای؟ من می بینم که در بارهٔ هر چیزی که در زندگی لازم است تو اطلاعات خوب و کافی داری. زینت خندید و گفت: بلی، من‌آنچه را می دانم از کلاس اکابر یاد گرفته‌ام.

احمد با تعجب گفت: مگر چند سال به کلاس اکابر رفته‌ای؟ زینت جواب داد مقصود مدت و سال نیست. این که من می‌گویم هر چه می‌دانم از کلاس اکابر یاد گرفته‌ام به این دلیل است که من خواندن و نوشتن را که پایهٔ معلومات است در کلاس اکابر یاد گرفتم. اما در کلاس اکابر دیگر وقت این نیست که همهٔ این چیز ها را به ما یاد بدهند. ولی راهنمایی می-

کنند که ما کتاب و روزنامه و مجله بخوانیم و به وسیلهٔ آن ها چیز های خوب یاد بگیریم. من بعد از این که خواندن را در کلاس اکابر یاد گرفتم دیگر دست از کتاب خواندن نکشیدم و زیاد کتاب می‌خوانم و به وسیلهٔ کتاب و مجله و روزنامه چیزهای مختلف یاد می‌گیرم. پس حق دارم بگویم همه چیز را از کلاس اکابر یاد گرفته‌ام. زیرا پایهٔ آن را که سواد است از کلاس اکابر بدست آورده‌ام.

۶۲

بازگشت به ده

دو هفته از آمدن مهمانان گذشته بود. شبی بعد از شام احمد به حسن گفت: حقیقت این است که من از زندگی در ده خسته شده‌ام. آمدن من به‌شهر فقط برای گردش نبود. می‌خواستم شاید طوری بشود که بتوانم‌کم‌کم به شهر بیایم و این جا زندگی کنم.

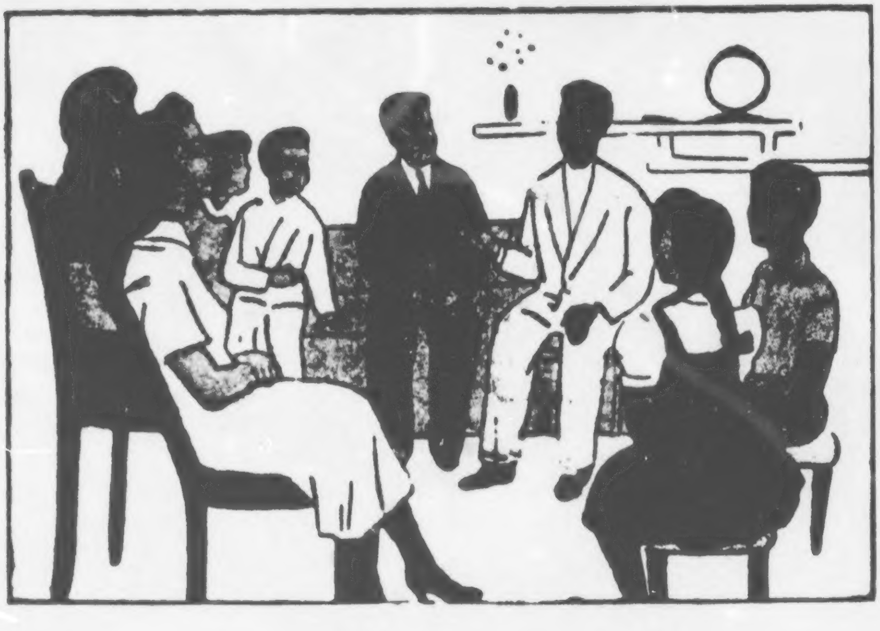

حسن‌گفت: چرا؟ زندگی در ده نباید خسته‌کننده باشد. هوای آزاد، آفتاب، فضای وسیع، کار در مزرعه. این ها چیزهایی است که هیچ وقت آدم را خسته نمی‌کند.

احمد: گفت تو از دور چیزی شنیده‌ای و چیزی می‌گویی و الا زندگی در ده تعریفی ندارد. من از کوچه های گلی و کثیف، آفت هر سالۀ محصول، مرغ میری، گوسفند میری، دیگر واقعاً خسته شده‌ام.

حسن گفت: عجب! ما دو سال پیش تابستان به دهی که عموی زینت زندگی می‌کند رفته بودیم. ده آنها ده خیلی آبادی است مردم آن سالم و تندرست هستند. حمام و مدرسه و مسجد دارند. کوچه های دهشان پاکیزه است. آب انبار های خوب دارند. هرسال اول بهار برای جلوگیری از حشرات و مگس به همه جای ده د.د.ت می‌زنند. خانه و کوچه های خود را خیلی تمیز نگه می‌دارند. محصولشان خوب است. یاد گرفته‌اند چه طور آفت‌های محصولات را از بین ببرند. گاو ها و گوسفند های آن ها سالم و فربه‌اند و شیرشان فراوان است. خروس های چاق و مرغ های درشت و تخم کن دارند.

احمد گفت: خوشا به حالشان! معلوم می‌شود آن‌ها بختشان بلند است و خوش روزی هستند. راستی این کار ها را که برایشان کرده است؟ حسن لبخندی زد

و جواب داد احمد جان ! اول این که این کار ها را آن ها خودشان برای خودشان کرده اند. دوم این که خوش بختی و بدبختی هرکس به دست خود اوست. اگر آدم همت کند، سعی کند و امید داشته باشد خوشبخت می‌شود. آن دهی که من می‌گویم اول همین طور خراب و کثیف بود، حمام و مدرسه نداشت، مسجد نداشت، هر سال گوسفند میری بین گوسفند ها می افتاد، مرغ ها آبله و شپشه می‌گرفتند و می‌مردند.

اما پنج سال پیش مأمورین بهداشت و کشاورزی ۶۳
به آن ده آمدند. مردم تا چند وقت به‌حرفشان گوش نمی‌دادند. کم کم دیدند حرف های آن ها همه خوب و حسابی است. دور شان جمع شدند، با آن ها هم‌کاری کردند با کمك و هم‌کاری یکدیگر حمام و مدرسه ومسجد ساختند. ده را پاکیزه و تمیز کردند.

احمد گفت من که هر چه فکر می‌کنم عقلم به جایی نمی رسد. چند دقیقه همه ساکت بودند.

یك مرتبه زینت گفت: من فکر خوبی به نظرم رسیده. چند می دهید تا بگویم؟ احمد و حسن پرسیدند چه فکری؟ زینت گفت: به این سادگی نمی‌گویم. حسن

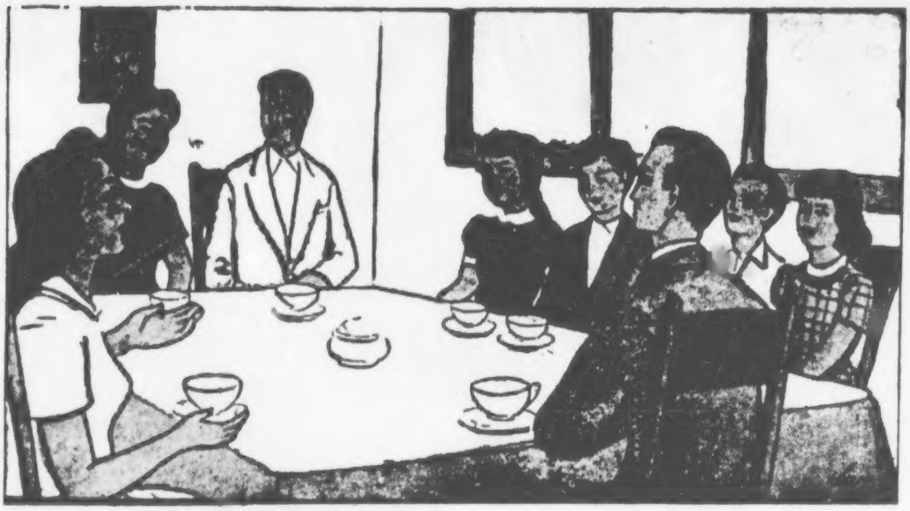

گفت: اگر تو فکر خوبی کرده باشی که به‌درد احمد بخورد ، احمد شرط می‌کند وقتی کار و بارش در ده خوب شد یك تابستان همهٔ ما را آن جا دعوت کند . احمد گفت: قدم روی چشم . زینت خندید و گفت: بد شرطی نیست . حالا گوش کنید :

حسن! آقای اکبر همسایهٔ ته‌کوچه را می‌شناسی ؟ حسن گفت: بلی، خیلی هم با او آشنایی دارم. زینت گفت: من هم با خانمش دوست هستم. خانمش پارسال یك دفعه که با هم صحبت می‌کردیم می‌گفت شوهرش اصلا در ده به دنیا آمده و در ده درس خوانده و مدرسهٔ کشاورزی را تمام کرده . حالا هم در وزارت کشاورزی کار می‌کند و دهیار است. بیشتر ایام سال را از طرف

وزارت کشاورزی به شهرستان‌ها و دهات می‌رود و به مردم برای کشاورزی و کارهای ده کمك و راهنمایی می‌کند.

هفتهٔ پیش خانمش را در کوچه دیدم. می‌گفت شوهرش یك ماه مرخصی گرفته و می‌خواهد به ده برود. تو هم که با او دوست هستی. قرار بگذار با احمد برو منزلش و در ضمن خواهش کن اگر می‌تواند به احمد راهنمایی کند

احمد گفت: زینت! واقعاً تو خانم فهمیده و دانایی هستی بعد. رو کرد به حسن و گفت: بیا فردا به دیدن آقای اکبر برویم. من حاضرم او را دوهفته به ده مهمان کنم. اگر لازم باشد مزد هم بدهم بلکه مشکلات ما را حل کند.

دو روز بعد احمد و حسن با اکبر قرار گذاشتند که هر سه با هم به ده بروند.

۶۴

ناخوشی های واگیر

روز دیگر کدخدا دهیار و حسن و احمد وچند نفر از اهل ده را به خانهٔ خود دعوت کرد. یکی از اهل ده گفت: آقای دهیار! ما خیلی ممنون هستیم که شما زحمت کشیدید و به ده ما آمدید و دستورهای با فایده‌ای به ما دادید. اما من مشکلی دارم که می‌خواهم برای حل آن با ما کمك کنید. در ده ما ناخوشی خیلی زیاد است. وقتی هم ناخوشی آمد دیگر دست از سر ما بر نمی‌دارد. همین که یك نفر در ده ناخوش شد همه ناخوش می‌شوند. ما نمی‌دانیم سبب این چیست؟

دهیار گفت: سبب این به خوبی معلوم است. خیلی از ناخوشی ها واگیر است. یعنی از آدم بیمار به آدم سالم سرایت می‌کنند. همان طور که چند روز پیش هم گفتم مگس باعث انتشار بیماری می‌شود. آب کثیف باعث بیماری می‌شود. وقتی شخصی مریض است و لباس او را در آب نهر یا رودخانه می‌شویند هرکس از آن آب بخورد یا دست و صورت بشوید بیمار می‌شود. در دهاتی که در کنار نهر آب ادرار یا قضای

حاجت می کنند ، کثافت داخل آب می شود و همه را مریض می کنند .

کدخدا گفت: به نظر شما ما باید چه کنیم که کمتر بیمار شویم و یا اگر کسی بیمار شد دیگران از او نگیرند؟

دهیار گفت: برای جلوگیری از بیماری وسرایت آن باید چند کار بکنید :

۱ ـ دستور های بهداشتی را بکار برید . اولین دستور بهداشتی پاکیزگی است . دست و صورت و بدن و موی سر خود را پاکیزه نگه دارید . خانهٔ خود را پاکیزه نگه دارید . از جمع شدن زباله و کود و پهن در خانه یا در کوچه های ده جلوگیری کنید . آب تمیز بخورید . حمام خزینه را خراب کنید و به جای آن حمام دوش بسازید و آن را پاکیزه نگه دارید . پیش از غذا خوردن دست خود را با آب و صابون بشویید .

۲ ـ اگر بدن شما قوی باشد کمتر ناخوش میشوید..

کدخدا ـ بدن را چطور قوی کنیم .

دهیار ـ راه مهم قوی کردن بدن خوردن غذاهای لازم است. باید در غذای خود دقت بسیار کنید. در خانه های شما زمین های وسیع خالی افتاده. آن ها را سبزی خوردن و گوجه فرنگی یا صیفی بکارید و با غذای خود بخورید. همهٔ شیر و ماست و پنیر و تخم مرغ خود را نفروشید. مقداری از آن را برای خوراک خود و خانواده‌تان نگه دارید. در عوض چای کمتر بخورید و دود کمتر بکشید. پولی را که با آن توتون می‌خرید و آتش می‌زنید و به‌هوا دود می‌کنید نگه دارید یا با آن شیر و ماست و سبزی و میوه تهیه کنید.

۶۵ ۲ـ من جزوه‌ای دارم که در آن اسم بعضی از ناخوشی های واگیر و خطرناک و راه انتشار وطرز سرایت و راه جلوگیری از آن‌ها نوشته شده است. به‌شما می‌دهم آن‌را بخوانید و به دیگران هم بدهید تا بخوانند

کدخدا فکری کرد و گفت: اقای دهیار! اگر شما حاضر باشید فردا به تکیه تشریف بیاورید من هم همهٔ مردم ده را خبر می‌کنم بیایند و شما خودتان این جزوه را بلند بخوانید تا همه بفهمند و اگر مشکلی

دارند بپرسند

دهیار گفت: من با کمال میل حاضرم.

روز بعد همه در تکیه حاضر شدند. آقای دهیار جزوهٔ بهداشت را در دست گرفت و چنین خواند:

میکرب

بسیاری از ناخوشی ها از میکرب پیدا می‌شود

میکرب موجود کوچکی است که جان دارد و به چشم نمی‌آید. برای دیدن میکرب اسباب مخصوصی به‌کار می برند. اسم این اسباب ریز بین است. شکل میکرب ها ساده است. بعضی گرد، بعضی دراز و بعضی مارپیچ هستند.

سال های دراز مردم از وجود میکرب خبر

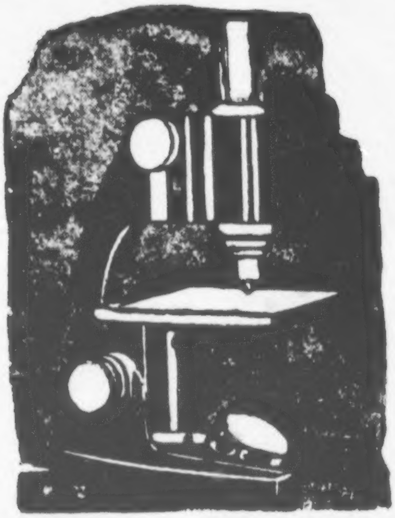

ریزبین

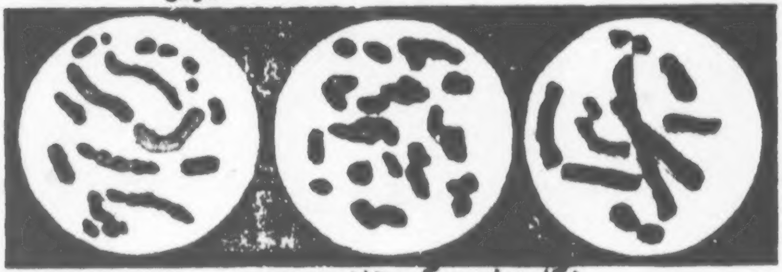

شکل بعضی میکرب‌ها زیر ریزبین

نداشتند . تا این که چند سال پیش یك نفر دانشمند بنام پاستور از اهل فرانسه فهمید که بیشتر ناخوشی‌ها از میکرب پیدا می‌شود پیش از او مردم از میکرب خبر نداشتند و راه معالجهٔ

خیلی از ناخوشی‌ها مثل خناق و سیاه زخم و آبله را نمی دانستند پاستور به گردن همهٔ اهل دنیا حق دارد .

به این جهت در بیشتر کشورهای دنیا بنگاه طبی به اسم بنگاه پاستور دایر شده است . در تهران نیز بنگاه پاستور در خیابان پاستور است و مردم برای آبله کوبی و کوبیدن واکسن حصبه و خناق به آن جا می‌روند . بنگاه پاستور کارهای مهم دیگری هم دارد . خیلی از ناخوشی‌ها مثل حصبه آبله ، سرخك ، مخملك ، زکام و غیره واگیر دارد . یعنی از آدم ناخوش به آدم سالم سرایت می‌کند . میکرب‌ها

سبب واگیری ناخوشی می‌شوند. یعنی از تن آدم ناخوش به تن آدم سالم می‌روند و او را بیمار می‌کنند.

چطور ناخوشی از آدم بیمار به آدم سالم سرایت می‌کند؟ در آب دهان یا ترشح بینی، در خلط سینه، در ادرار و مدفوع آدم مریض (بسته به نوع مرضی که دارد) میکرب هایی وجود دارد. اگر آدم سالم از قاشق یا ظرف غذاخوری یا ماندهٔ غذای مریض بخورد یا از لیوانش آب بخورد مریض می‌شود.

۶۶ دین اسلام

اگر انسان در خلقت خود و سایر موجودات بی‌جان و جاندار کمی فکر کند یقین می‌کند که دنیا را آفرینندهٔ دانا و بینایی آفریده است. جهان آفرین ما را بیهوده نیافریده. بلکه ما را برای انجام دادن وظیفه‌ها و کار هایی خلق کرده است. ما باید دستور های آفریدگار خود را که به وسیلهٔ پیغمبر خود برای ما فرستاده اطاعت کنیم. پیغمبر ما محمد بن عبدالله(ص) و دین ما اسلام است. قرآن کتاب مذهبی سا دستور کامل زندگی است که برای راهنمایی بشر بر پیغمبر نازل شده. پیروان اسلام را مسلمان گویند.

واجبات مذهب اسلام

نماز

مسلمان باید در شبانه روز پنج بار نماز بخواند. وقت نماز باید کاملا متوجه خدا بود. لباس و بدن نماز گزار باید پاک باشد. اگر جایی که نماز خوانده می‌شود یالباسی که باآن نماز می‌خوانند بزور از کسی گرفته باشند نماز باطل است. مالی که باسعی و کوشش

بدست آمده باشد برای ما حلال است ولی اگر به‌ستم یا از راه ناروا بدست آمده باشد غصبی است وحرام است. نماز با لباس غصبی یا در زمین غصبی باطل است. مسلمان حقیقی چون در هر شبانه‌روز وظیفه‌دار است پنج بار متوجه پاکی بدن و لباس و حلال بودن مال خود باشد همیشه بهداشت را رعایت می‌کند و هرگز به مال دیگران تجاوز نمی‌کند. و در هرحال و هر کار خدا را در نظر دارد.

در نماز دو سورهٔ حمد و قل هوالله که از سوره‌های قرآن است خوانده می‌شود. برای آشنایی باعبارات قرآن‌مجید سوره‌های حمد و قل‌هوالله را یاد می‌گیریم.

سورهٔ حمد:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین. الرحمن الرحیم. مالك یوم‌الدین. ایاك نعبد و ایاك نستعین. اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و الضالین.

سورهٔ قل هو الله:

بسم الله الرحمن الرحیم. قل هو الله احد. الله. الصمد لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد.

خلاصهٔ ترجمهٔ فارسی سوره‌های حمد و قل‌هوالله را نیز یاد می‌گیریم تا در موقع نماز به معنی آن متوجه باشیم :

ترجمهٔ حمد : بنام خداوند بخشندهٔ مهربان ستایش خدای را که پرورگار جهانیان است. پادشاه روز جزا است. تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم. ما را راه راست بنما راه کسانی که به ایشان نعمت دادی نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفتی و نه راه گمراهان.

ترجمهٔ قل‌هوالله : بنام خداوند بخشندهٔ مهربان. بگو اوست خدای یگانه و بی‌نیاز. نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است. هیچ کس همتا و مانند او نیست

روزه

هر مسلمان باید در ماه رمضان که ماه نهم از ماه‌های قمری است روزه بگیرد. روزه سلامت بدن را حفظ می‌کند. کسانی که بواسطهٔ ناتوانی بدن نتوانند روزه بگیرند و روزه برای سلامت آنان ضرر داشته باشد از روزه گرفتن معاف هستند و اگر توانایی مالی

دارند باید بجای روزه به مردم فقیر و بی‌چیز مطابق دستور شرع کمک مالی کنند .

خمس و زکوة

۶۷

در دین اسلام مقرر شده که هرکس باید قسمتی از درآمد خود را بنام خمس و زکوة برای احتیاجات عمومی و آبادانی کشور و نگاهداری اشخاص ناتوان و بی‌چیز بدهد . دادن خمس و زکوه واجب است و اگر مسلمانی از پرداخت آن خودداری‌کند باید بزور از او گرفت و به خرج های لازمی که گفتیم رساند هم چنین به مردم ثروتمند تأکید شده که به فقرا و بیچارگان به خصوص اگر قوم و خویش فقیری داشته باشند دستگیری کنند . اگر همسایهٔ فقیر و محتاجی داشته باشند از او دستگیری کنند .

جهاد

اگر از طرف بیگانگان بر مسلمانان تجاوز شود بر همهٔ مسلمانان واجب است از خود و کشور خود دفاع‌کنند . اگر مسلمانی در جنگ بامتجاوز کشته شود شهید مرده و در پناه رحمت خدا است .

حج

پیغمبر اسلام (ص) در شهر مکه بدنیا آمده. در مکه مسجد بزرگی است که خانهٔ کعبه در آن واقع است. خانهٔ کعبه قبلهٔ مسلمانان است و همهٔ مسلمانان در هر کجای دنیا باشند باید موقع نماز رو به سوی کعبه کنند. در ماه ذی الحجه که ماه دوازدهم سال قمری است مسلمانانی که توانایی مالی و بدنی دارند برای زیارت کعبه به مکه می‌روند. این عمل را حج می‌گویند.

امر به معروف و نهی از منکر

کار خوب را به زبان عربی معروف می‌گویند و کار زشت را منکر. هر مسلمان گذشته از آن که باید خود نیکوکار باشد وظیفه دار است دیگران را نیز به کار خوب وادار کند و از کار های ناپسند و زشت باز دارد.

دستورهای اخلاقی اسلام

همهٔ مسلمانان باید کار کنند. آدم بیکاره که سربار دیگران باشد مسلمان واقعی نیست. دروغ‌گفتن، دزدی، آدم‌کشی، پشت سر مردم بدگفتن، تهمت زدن، نوشیدن مشروبات الکلی و این جور کار های زشت از

گناهان بزرگ شمرده می‌شود و هر کس مرتکب این کار ها شود مورد خشم خدا واقع خواهد شد.

بر هر مسلمان طلب دانش واجب است. مرد و زن و پیر و جوان باید همیشه قسمتی از وقت خود را در راه یاد گرفتن علم و دانش صرف کنند. رهبران اسلام دستور داده‌اند که «زگهواره تا گور دانش بجوی.»

علم را باید عمل کرد. دستورهای اخلاقی مذهب را باید بکار برد و عمل کرد و الا اگر آنها را فقط یاد بگیریم اما عمل نکنیم فایده‌ای ندارد.

مسلمان حقیقی کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشند. مسلمانان همه باهم برادرند و هر شخص مسلمان باید هرچه را برخودش نمی‌پسندد بدیگران هم نه پسندد.

۶۸ بعضی چیزها که باید بدانیم

کیلو

یك من ۳ کیلو است . هر کیلو سیزده سیر و نیم است . هزار کیلو می‌شود یك تن . اگر کیلو را هزار قسمت کنیم هر قسمت می‌شود یك گرم . یك سیر ۷۵ گرم است .

متر

اگر یك متر را صد قسمت کنیم هر قسمت می‌شود یك سانتی‌متر . دو متر ۲۰۰ سانتی‌متر است . یك متر و نیم ۱۵۰ سانتی‌متر است .

یك متر و نیم را این طور می‌نویسیم: ۱/۵

دو متر و نیم را این طور می‌نویسیم: ۲/۵

سه متر و نیم را این طور می‌نویسیم: ۳/۵

یك متر و ده سانتی‌متر را این طور می‌نویسیم: ۱/۱۰

یك متر و بیست سانتی‌متر را این طور می‌نویسیم ۱/۲۰

یك متر و چهل و پنج سانتی‌متر را

این طور می نویسیم ۱/۴۰

آن خطی که میان یك و ۴۰ می گذاریم برای جدا کردن متر از سانتی متر گذاشته می‌شود و به آن ممیز می‌گویند.

هزار متر می‌شود یك کیلومتر.

یك فرسخ شش کیلومتر است.

پول

ده شاهی ۵۰ دینار است. یك ریال صد دینار است.

یك ریال و نیم را این طور می‌نویسیم: ۱/۵. دو ریال و نیم را این طور می‌نویسیم: ۲/۵. پنج ریال و نیم را این طور می‌نویسیم: ۵/۵ ریال.